

منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله

۱

سبحانک اللهم یا الهی کیف اذکرک بعد الذی ایقنت بأن السن العارفين کلت عن ذکرک و ثنائک و
منعت طیور افئدة المشتاقين عن الصعود الى سماء عزک و عرفانک
لو اقول یا الهی بآنک انت عارف اشاهد بأن مظاهر العرفان قد خلقت بأمرک و لو اقول بآنک
انت حکیم اشاهد بأن مطالع الحکمة قد دوتت بارادتک و ان قلت بآنک انت الفرد الاحظ بأن حقایق
التفريد قد بعثت بانشائک و ان قلت انک انت العليم اشاهد بأن جواهر العلم قد حقت بمشیتک و ظهرت
بابداعک

فسبحانک سبحانک من ان تشير بذكر او توصف بثناء او باشارة لأنّ کلّ ذلك لم يكن الا وصف
خلقک و بعث بأمرک و اختراعک و کلما يذكرک الذاکرون او يعرج الى هواء عرفانک العارفون
يرجعن الى النقطة التي خضعت لسطانک و سجدت لجمالک و دوتت بحركة من قلمک
بل استغفرک یا الهی عن ذلك لأنّ بذلك يثبت النسبة بين حقایق الموجودات و بين قلم امرک
فسبحانک سبحانک من ذکر نسبتهم الى ما ينسب اليک لأنّ کلّ النسب مقطوعة عن شجرة امرک و کلّ
السبل ممنوعة عن مظهر نفسک و مطلع جمالک
فسبحانک سبحانک من ان تذكر بذكر او توصف بوصف او تنثى بثناء و کلما امرت به عبادک
من بدایع ذکرک و جواهر ثنائک هذا من فضلک عليهم ليصعدنّ بذلك الى مقرّ الذی خلق فی
کینونیاتهم من عرفان انفسهم
و انک لم تزل کنت مقدساً عن وصف ما دونک و ذکر ما سواک و تكون بمنزل ما کنت فی ازل
الآزال لا اله الا انت المتعالی المقندر المقدس العليم

۲

اول الأمر عرفان الله و آخره هو التمسک بما نزل من سماء مشیتة المهيمنة على من فی السموات و
الأرضين

۳

امری که لم یزل و لا یزال مقصود نبیین و غایة رجای مرسلین بوده باراده مطلقه و مشیت نافذه ظاهر
شده اوست موعودی که جمیع کتب الهی باو بشارت داده معذلک اهل ارض از او غافل و محجوب
مشاهده میشوند

بگو ای اولیای حقّ جهد نمائید شاید بعرفانش فائز گردید و بما ینبغی عامل اینست امری که اگر یک قطره در سبیلش کم شود صد هزار بحر مکافات آن را مشاهده نماید یعنی مالک شود بگو ای دوستان این شأن عظیم را از دست مدهید و از این مقام بلند غافل مشوید عباد عالم بتصوّر موهوم چه مقدار جانها انفاق نموده و مینمایند و شما الحمد لله بمقصود فائزید و بموعود رسیده‌اید باعانت حقّ جلّ جلاله این مقام را حفظ نمائید و بآنچه سبب و علّت ارتفاع امر است تمسّک جوئید آنّه یأمرکم بالمعروف و بما یرتفع به مقام الانسان فی الامکان تعالی الرّحمن منزل هذا اللّوح البدیع

۴

امروز روز فضل اعظم و فیض اکبر است باید کل بکمال اتّحاد و اتّفاق در ظلّ سدره عنایت الهی ساکن و مستریح باشند و تمسّک نمایند بآنچه الیوم سبب عزّت و ارتفاع است طوبی لقوم تحرّک علی ذکرهم قلمی الأعلی و نعیماً للذین سترنا اسمائهم حکمة من عندنا
از حقّ بطلبید تا جمیع را مؤیّد فرماید بر آنچه لدی العرش مقبولست زود است بساط عالم جمع شود و بساط دیگر گسترده گردد انّ ربّک لهو الحقّ علامّ الغیوب

۵

امروز روزی است که بحر رحمت ظاهر است و آفتاب عنایت مشرق و سحاب جود مرتفع باید نفوس پژمرده را بنسائم محبّت و مودّت و میاه مرحمت تازه و خرّم نمود
احبابی الهی در هر مجمع و محفلی که جمع شوند باید بقسمی خضوع و خشوع از هر یک در تسبیح و تقدیس الهی ظاهر شود که ذرّات تراب آن محلّ شهادت دهند بخلوص آن جمع و جذبۀ بیانات روحانیّه آن انفس زکیّه ذرّات آن تراب را اخذ نماید نه آنکه تراب بلسان حال ذکر نماید انا افضل منکم چه که در حمل مشقّات فلاحین صابرم و بکلّ ذی روح اعطای فیض فیاض که در من ودیعه گذارده نموده و مینمایم مع همه این مقامات عالیه و ظهورات لاتحصی که جمیع مایحتاج وجود از من ظاهر است باحدی فخر ننموده و نمینمایم و بکمال خضوع در زیر قدم کل ساکنم....
لذا باید کل با یکدیگر برفق و مدارا و محبّت سلوک نمایند و اگر نفسی از ادراک بعضی مراتب عاجز باشد یا نرسیده باشد باید بکمال لطف و شفقت با او تکلم نمایند و او را متذکّر کنند من دون آنکه در خود فضلی و علوی مشاهده نمایند
اصل الیوم اخذ از بحر فیوضات است دیگر نباید نظر بکوچک و بزرگی ظروف باشد یکی کفی اخذ نموده و دیگری کاسی و همچنین دیگری کوبی و دیگری قدری

امروز نظر کل باید باموری باشد که سبب انتشار امر الله گردد حقّ شاهد و گواه است که ضرّی از برای این امر الیوم اعظم از فساد و نزاع و جدال و کدورت و برودت مابین احباب نبوده و نیست اجتنبوا بقدرة الله و سلطانه ثمّ ألفوا بین القلوب باسمه المؤلّف العظیم الحکیم از حقّ جلّ جلاله بخواهید که بلذت اعمال در سبیل او و خضوع و خشوع در حبّ او مرزوق شوید از خود بگذرید و در سایرین نگرید منتهای جهد را در تربیت ناس مبذول دارید امری از حقّ پوشیده نبوده و نیست اگر برضای حقّ حرکت نمایند بفیوضات لاتتناهی فائز خواهند شد اینست کتاب مبین که از قلم امر ربّ العالمین جاری و ظاهر شد تفکروا فیما نزل فیهِ و کونوا من العاملین

۶

جمیع احزاب مختلفه ارض منتظر و چون آفتاب حقیقت از افق عالم طالع کل معرض الا من شاء الله اگر الیوم مقامات نفوس موقنه ذکر شود بیم آنست از فرط سرور بعضی هلاک شوند نقطه بیان میفرماید نطفه یکساله یوم ظهور او اقوی است از کلّ من فی البیان و همچنین میفرماید و قد کتبت جوهرة فی ذکره و هو انه لا یشار باشارتی و لا بما نزل فی البیان اگر نفسی در بحور مستوره در این کلمه علیا تفکر نماید فی الجمله بر مقام این امر اعظم اقدس اعلی آگاه شود مقام ظهور که معلوم شد مقام طائفین معلوم و واضح است لعمر الله نفسی که از نفسی در این امر برآید معادله نمینماید باو کنوز ارض طوبی لمن فاز ویل للغافلین

۷

فی الحقیقه امروز روز مشاهده و اصغا است هم ندای الهی مرتفع است و هم انوار وجه از افق ظهور مشرق و لائح باید جمیع آنچه شنیده شد محو نمود و بعدل و انصاف در آیات و بیّنات و ظهورات ناظر شد

امروز عظیم است چه که در جمیع کتب بیوم الله معروف جمیع انبیا و اصفیا طالب لقای این یوم بدیع بوده‌اند و همچنین احزاب مختلفه ارض و چون آفتاب ظهور از سماء مشیّت الهی اشراق نمود کل منصعق و مدهوش مشاهده گشتند الا من شاء الله یا ایّها الذّاکر حجاب اکبر بشر را از مشاهده منع نمود و از شنیدن ندا بازداشت انشاءالله آفاق بنور اتّفاق منور شود و در جبین جمیع من علی الأرض نقش خاتم الملک لله منطبع گردد....

تالله الحق تلك ايام فيها امتحن الله كل النبيين و المرسلين ثم الذينهم كانوا خلف سراق العصمة و فسطاط العظمة و خباء العزة و كيف هؤلاء المشركين

يا حسين بعضی از احزاب ارض منتظر ظهور حسینی بودند چه که از قبل اصفیای حق جلّ جلاله عباد را بشارت داده‌اند بظهور آن حضرت بعد از قائم و همچنین اخبار فرمودند که در حین ظهور آن مطلع فیوضات الهی جمیع انبیا و مرسلین حتی قائم در ظلّ علم مبارک آن حضرت جمع میشوند چون وقت رسید و عالم بانوار وجه منور گشت کل اعراض نمودند مگر نفوسی که اصنام ظنون و هوی را بقوت مالک اسماء شکستند و قصد مدینه ایقان نمودند امروز رحیق مختوم باسم قیوم ظاهر و جاری خذ كأساً منه ثم اشرب بهذا الاسم المبارك المحمود....

میقات امم منقضی شد و وعده‌های الهی که در کتب مقدسه مذکور است جمیع ظاهر گشت و شریعة الله از صهیون جاری و اراضی و جبال اورشلیم بتجلیات انوار ربّ مزین طوبی لمن تفکر فیما نزل فی کتب الله المهیمن القیوم ای دوستان الهی تفکر نمائید و باذان واعیه اصغای کلمة الله کنید تا از فضل و رحمت او از زلال استقامت بیاشامید و در امر الله مثل جبل راسخ و ثابت باشید

در کتاب اشعیا میفرماید ادخل الى الصخرة و اختبئ فی التراب من امام هیبة الربّ و من بهاء عظمته اگر نفسی در همین آیه تفکر نماید بر عظمت امر و جلالت قدر یوم الله مطلع میشود و در آخر آیه مذکوره میفرماید و یسمو الربّ وحده فی ذلك الیوم امروز روزیست که کرسی داود بطلعت موعود مزین شده و امروز روزی است که زکریا در کتب از قلم امر ثبت گشته ما من آیه الا و قد تنادی بهذا الاسم و ما من کتاب الا و یشهد بهذا الذکر المبین لو نذکر ما نزل فی الکتب و الصحف فی ذکر هذا الظهور لیصیر هذا اللوح ذا حجم عظیم باید الیوم کلّ بعنایات الهیه مطمئن باشند و بکمال حکمت در تبلیغ امر جهد نمایند تا جمیع بانوار فجر معانی منور شوند

حبّذا هذا الیوم المبارک الذی لا تعادله القرون و الأعصار حبّذا هذا الیوم اذ توجه وجه القدم الی مقامه اذ نادت الأشیاء و عن ورائها الملاء الاعلی یا کرمل انزلی بما اقبل الیک وجه الله مالک ملکوت الأسماء و فاطر السّماء

أذا أخذها اهتزاز السرور و نادت بأعلى النداء نفسى لأقبالك الفداء و لعنايتك الفداء و لتوجهك الفداء قد اهلكنى يا مطلع الحيوه فراقك و احرقنى هجرك لك الحمد بما اسمعتنى ندائك و شرفتنى بقدمك و احببتنى من نفحات آياتك و صرير قلمك الذى جعلته صوراً بين عبادك فلما جاء امرك المبرم نفخت فيه اذا قامت القيامة الكبرى و ظهرت الأسرار المكنونة فى خزائن مالک الأشياء فلما بلغ ندائها الى ذاك المقام الأعلى قلنا يا كرمل احمدى ربك قد كنت محترقة بنار الفراق اذا ماج بحر الوصال امام وجهك بذلك قررت عينك و عين الوجود و ابتسم ثغر الغيب و الشهود طوبى لك بما جعلك الله فى هذا اليوم مقرّ عرشه و مطلع آياته و مشرق بيناته طوبى لعبد طاف حولك و ذكر ظهورك و بروزك و ما فزت به من فضل الله ربك خذى كأس البقاء باسم ربك الأبهى ثم اشكريه بما بدّل حزنك بالسرور و همك بالفرح الأكبر رحمة من عنده أنه هو يحبّ المقام الذى استقرّ فيه عرشه و تشرفّ بقدمه و فاز بلقائه و فيه ارتفع ندائه و سعدت زفراته

يا كرمل بشرى صهيون قولى اتى المكنون بسلطان غلب العالم و بنور ساطع به اشرفت الأرض و من عليها اياك ان تكونى متوقفة فى مقامك اسرعى ثم طوفى مدينة الله التى نزلت من السماء و كعبة الله التى كانت مطاف المقرّبين و المخلصين و الملائكة العالين و احب ان ابشر كل بقعة من بقاع الأرض و كل مدينة من مدائننا بهذا الظهور الذى به انجذب فؤاد الطور و نادى السدرة الملك و الملكوت لله ربّ الأرباب هذا يوم فيه بشرّ البحر البرّ و اخبره بما يظهر من بعد من عنايات الله المكنونة المستورة عن العقول و الأبصار يا بحر افرح سوف تجرى سفينة الله عليك و يظهر به اهل البهائم الذين ذكرهم فى كتاب الأسماء

تبارك مولى الورى الذى بذكره انجذبت الذرات و نطق لسان العظمة بما كان مكنوناً فى علمه و مخزوناً فى كنز قدرته أنه هو المهيمن على من فى الأرض و السماء باسمه المقتدر العزيز المنيع

۱۲

ان ارتقبوا يا قوم ايام العدل و أنّها قد اتت بالحق اياكم ان تحتجبوا منها و تكوننّ من الغافلين

۱۳

ناظر بايام قبل شويد كه چه قدر مردم از اعالي و ادانى هميشه منتظر ظهورات احديّه در هياكل قدسيّه بوده‌اند بقسمى كه در جميع اوقات و اوان مترصد و منتظر و دعاها و تضرّعها مينمودند كه شايد نسيم رحمت الهيّه بوزيدن آيد و جمال موعود از سرادق غيب بعرضه ظهور قدم گذارد و چون ابواب عنايت مفتوح ميگرديد و غمام مكرمت مرتفع و شمس غيب از افق قدرت ظاهر ميشد جميع تكذيب مينمودند و از لقاء او كه عين لقاء الله است احتراز ميچستند....

حال قدری در این امورات تأمل فرمائید که چه سبب اینگونه اختلافات بوده که هر ظهور حقّی که در امکان از افق لامکان ظاهر میشد اینگونه فساد و اغتشاش و ظلم و انقلاب در اطراف عالم ظاهر و هویدا میگشت با اینکه جمیع انبیا در حین ظهور خود مردم را بشارت میدادند به نبیّ بعد و علامتی از برای ظهور بعد ذکر میفرمودند چنانچه در همه کتب مسطور است با وجود طلب و انتظار ناس بمظاهر قدسیّه و ذکر علامات در کتب چرا باید اینگونه امور در عالم رو دهد که جمیع انبیا و اصفیا را در هر عهد و عصر اینگونه ظلم و جبر و تعدی نمایند چنانچه میفرماید ا فکلّما جاءکم رسول بما لا تهوی انفسکم استکبرتم ففریقاً کذبتم و فریقاً تقتلون میفرماید هر زمان و عهد که آمد بسوی شما رسولی از جانب پروردگار بغیر هوای نفس شما تکبر نمودید و موقن نشدید و گروهی از آن انبیا را تکذیب نمودید و گروهی را میکشتید آخر تأمل فرمائید که سبب این افعال چه بود که باین قسم با طلعات جمال ذی الجلال سلوک مینمودند و هر چه که در آن از منہ سبب اعراض و اغماض آن عباد بود حال هم سبب اغفال این عباد شده و اگر بگوئیم حجج الهیّه کامل و تمام نبود لهذا سبب اعتراض عباد شد این کفریست صراح لأجل آنکه این بغایت از فیض فیاض دور است و از رحمت منبسطه بعید که نفسی را از میان جمیع عباد برگزیند برای هدایت خلق خود و باو حجّت کافیّه وافیه عطا فرماید و معدّلت باو معذب فرماید بلکه لمیزل جود سلطان وجود بر همه ممکنات بظهور مظاهر نفس خود احاطه فرموده و آنی نیست که فیض او منقطع شود و یا آنکه امطار رحمت از غمام عنایت او ممنوع گردد پس نیست این امورات محدثه مگر از انفس محدوده که در وادی کبر و غرور حرکت مینمایند و در صحراهای بعد سیر مینمایند و بظنونات خود و هر چه از علمای خود شنیده‌اند همان را تأسی مینمایند لهذا غیر از اعراض امری ندارند و جز اغماض حاصلی نخواهند و این معلوم است نزد هر ذی بصری که اگر این عباد در ظهور هر یک از مظاهر شمس حقیقت چشم و گوش و قلب را از آنچه دیده و شنیده و ادراک نموده پاک و مقدّس مینمودند البتّه از جمال الهی محروم نمیمانند و از حرم قرب و وصال مطالع قدسیّه ممنوع نمیگشتند و چون در هر زمان حجّت را بمعرفت خود که از علمای خود شنیده بودند میزان مینمودند و بعقول ضعیفه آنها موافق نمیآمد لهذا از اینگونه امور غیر مرضیه از ایشان در عالم ظهور بظهور میآمد....

نوبت به موسی رسید و آن حضرت بعصای امر و بیضای معرفت از فاران محبّت الهیّه با ثعبان قدرت و شوکت صمدانیّه از سینای نور بعرصه ظهور ظاهر شد و جمیع من فی الملک را بملکوت بقا و اثمار شجره وفا دعوت نمود و شنیده شد که فرعون و ملأ او چه اعتراضها که نمودند و چه مقدار احجار ظنونات از انفس مشرکه بر آن شجره طیبه وارد آمد تا بحدی که فرعون و ملأ او همّت گماشتند که آن نار سدره ربّانیّه را از ماء تکذیب و اعراض افسرده و مخمود نمایند و غافل از اینکه نار حکمت الهیّه از آب عنصری افسرده نشود و سراج قدرت ربّانیّه از بادهای مخالف خاموشی

نپذیرد بلکه در این مقام ماء سبب اشتعال شود و باد علت حفظ لو انتم بالبصر الحديد تنظرون و فی رضی الله تسلکون....

چون ایام موسی گذشت و انوار عیسی از فجر روح عالم را احاطه نمود جمیع یهود اعتراض نمودند که آن نفس که در تورات موعود است باید مروّج و مکمل شرایع تورات باشد و این جوان ناصری که خود را مسیح الله مینامد حکم طلاق و سبت را که از حکمهای اعظم موسی است نسخ نموده و دیگر آنکه علائم ظهور هنوز ظاهر نشده چنانچه یهود هنوز منتظر آن ظهورند که در تورات مذکور است چه قدر از مظاهر قدس احدیه و مطالع نور ازلیّه که بعد از موسی در ابداع ظاهر شده و هنوز یهود بحجبات نفسیه شیطانیّه و ظنونات افکیّه نفسانیّه محتجب بوده و هستند و منتظرند که هیکل مجعول با علامات مذکوره که خود ادراک نموده‌اند کی ظاهر خواهد شد کذلک اخذهم الله بذنبهم و اخذ عنهم روح الایمان و عذبهم بنار کانت فی هاویة الجحیم و این نبود مگر از عدم عرفان یهود عبارات مسطوره در تورات را که در علائم ظهور بعد نوشته شده چون بحقیقت آن پی‌نبردند و بظاهر هم چنین امور واقع نشد لهذا از جمال عیسوی محروم شدند و بلقاء الله فائز نگشتند و کانوا من المنتظرین و لم یزل و لایزال جمیع امم بهمین جعلیات افکار نالایقه تمسک بسته و از عیونهای لطیفه رقیقه جاریه خود را بی‌بهره و بی‌نصیب نمودند....

بر اولی العلم معلوم و واضح بوده که چون نار محبت عیسوی حجبات حدود یهود را سوخت و حکم آن حضرت فی‌الجمله جریان بر حسب ظاهر یافت روزی آن جمال غیبی ببعضی از اصحاب روحانی ذکر فراق فرمودند و نار اشتیاق افروختند و فرمودند که من میروم و بعد می‌آیم و در مقام دیگر فرمودند من می‌آید دیگری تا بگوید آنچه من نگفتم و تمام نماید آنچه را که گفته‌ام و این دو عبارت فی‌الحقیقه یکی است لو انتم فی مظاهر التوحید بعین الله تشهدون

و اگر ببدیه بصیرت معنوی مشاهده شود فی‌الحقیقه در عهد خاتم هم کتاب عیسی و امر او ثابت شد در مقام اسم که خود حضرت فرمود منم عیسی و آثار و اخبار و کتاب عیسی را هم تصدیق فرمود که من عند الله بوده در این مقام نه در خودشان فرقی مشهود و نه در کتابشان غیریتی ملحوظ زیرا که هر دو قائم بامر الله بودند و هم ناطق بذکر الله و کتاب هر دو هم مشعر بر اوامر الله بود از این جهت است که خود عیسی فرمود من میروم و مراجعت میکنم بمثل شمس که اگر شمس الیوم بگوید من شمس یوم قبلم صادق است و اگر بگوید در حدود یومی که غیر آنم صادقست و همچنین در ایام ملاحظه نمائید که اگر گفته شود که کل یک شیء‌اند صحیح و صادقست و اگر گفته شود که بحدود اسمی و رسمی غیر همدانهم صادقست چنانچه می‌بینی با اینکه یک شیء‌اند با وجود این در هر کدام اسمی دیگر و خواصی دیگر و رسمی دیگر ملحوظ میشود که در غیر آن نمیشود و بهمین بیان و قاعده مقامات تفصیل و فرق و اتحاد مظاهر قدسی را ادراک فرمائید تا تلویحات کلمات آن

مبدع اسماء و صفات را در مقامات جمع و فرق عارف شوی و واقف گردی و جواب مسئله خود را در موسوم نمودن آن جمال ازلی در هر مقام خود را به اسمی و رسمی بتمامه بیابی....

چون غیب ازلی و ساذج هوّیه شمس محمّدی را از افق علم و معانی مشرق فرمود از جمله اعتراضات علمای یهود آن بود که بعد از موسی نبی مبعوث نشود بلی طلعتی در کتاب مذکور است که باید ظاهر شود و ترویج ملت و مذهب او را نماید تا شریعه شریعت مذکوره در تورات همه ارض را احاطه نماید اینست که از لسان آن ماندگان وادی بعد و ضلالت سلطان احدیت میفرماید و قالت الیهود ید الله مغلوله غلت ایدیهم و لعنوا بما قالوا بل یداه مبسوطان ترجمه آن اینست که گفتند یهودان دست خدا بسته شده بسته باد دستهای خود ایشان و ملعون شدند بآنچه افترا بستند بلکه دستهای قدرت الهی همیشه باز و مهیمن است ید الله فوق ایدیهم اگرچه شرح نزول این آیه را علمای تفسیر مختلف ذکر نموده‌اند ولیکن بر مقصود ناظر شوید که میفرماید نچنین است یهود خیال نمودند که سلطان حقیقی طلعت موسوی را خلق نمود و خلعت پیغمبری بخشید و دیگر دستهایش مغلول و بسته شد و قادر نیست بر ارسال رسولی بعد از موسی ملتفت این قول بی‌معنی شوید که چه قدر از شریعه علم و دانش دور است و الیوم جمیع این مردم بامثال این مزخرفات مشغولند و هزار سال بیش میگذرد که این آیه را تلاوت مینمایند و بر یهود من حیث لا یشعر اعتراض مینمایند و ملتفت نشدند و ادراک نمودند باینکه خود سرّاً و جهراً میگویند آنچه را که یهود بآن معتقدند چنانچه شنیده‌اید که میگویند جمیع ظهورات منتهی شده و ابواب رحمت الهی مسدود گشته دیگر از مشارق قدس معنوی شمسی طالع نمیشود و از بحر قدم صمدانی امواجی ظاهر نگردد و از خیام غیب ربّانی هیکلی مشهود نیاید اینست ادراک این همج راع فیض کلّیه و رحمت منبسطه که بهیچ عقلی و ادراکی انقطاع آن جایز نیست جایز دانسته و از اطراف و جوانب کمر ظلم بسته و همّت گماشته‌اند که نار سدره را بماء ملح ظنون مخمود نمایند و غافل از اینکه زجاج قدرت سراج احدیت را در حصن حفظ خود محفوظ میدارد....

چنانچه سلطنت حضرت رسول حال در میان ناس ظاهر و هویداست و در اول امر آن حضرت آن بود که شنیدید چه مقدار اهل کفر و ضلال که علمای آن عصر و اصحاب ایشان باشند بر آن جوهر فطرت و ساذج طینت وارد آوردند چه مقدار خاشاکها و خارها که بر محلّ عبور آن حضرت میریختند و این معلوم است که آن اشخاص بظنون خبیثه شیطانیّه خود ادّیت بآن هیکل ازلی را سبب رستگاری خود میدانستند زیرا که جمیع علمای عصر بمثل عبدالله اُبی و ابو عامر راهب و کعب بن اشرف و نضر بن حارث جمیع آن حضرت را تکذیب نمودند و نسبت بجنون و افترا دادند و نسبت‌هایی که نعوذ بالله من ان یجری به المداد او یتحرّک علیه القلم او یحمله الألواح بلی این نسبتها بود که سبب

ایضای مردم نسبت بآن حضرت شد و این معلوم و واضح است که علمای وقت اگر کسی را رد و طرد نمایند و از اهل ایمان ندانند چه بر سر آن نفس میآید چنانچه بر سر این بنده آمد و دیده شد اینست که آن حضرت فرمود ما اوذی نبیّ بمثل ما اوذیت و در فرقان نسبتها که دادند و اذیتها که بآن حضرت نمودند همه مذکور است فارجعوا الیه لعلکم بمواقع الأمر تطلعون حتی قسمی بر آن حضرت سخت شد که احدی با آن حضرت و اصحاب او چندی معاشرت نمینمود و هر نفسی که خدمت آن حضرت میرسید کمال اذیت را باو وارد مینمودند....

حال امروز مشاهده نما که چه قدر از سلاطین با اسم آن حضرت تعظیم مینمایند و چه قدر از بلاد و اهل آن که در ظلّ او ساکنند و بنسبت بآن حضرت افتخار دارند چنانچه بر منابر و گلدسته‌ها این اسم مبارک را بکمال تعظیم و تکریم ذکر مینمایند و سلاطینی هم که در ظلّ آن حضرت داخل نشده‌اند و قمیص کفر را تجدید نموده‌اند ایشان هم ببزرگی و عظمت آن شمس عنایت مقررّ و معترفند اینست سلطنت ظاهره که مشاهده میکنی و این لابدّ است از برای جمیع انبیا که یا در حیات و یا بعد از عروج ایشان بموطن حقیقی ظاهر و ثابت میشود....

و این معلوم است که تغییرات و تبدیلات که در هر ظهور واقع میشود همان غمامیست تیره که حایل میشود بصر عرفان عباد را از معرفت آن شمس الهی که از مشرق هوّیه اشراق فرموده زیرا که سالها عباد بر تقلید آباء و اجداد باقی هستند و باداب و طریقی که در آن شریعت مقررّ شده تربیت یافته‌اند یکمرتبه بشنوند و یا ملاحظه نمایند شخصی که در میان ایشان بوده و در جمیع حدودات بشریّه با ایشان یکسانست و معذک جمیع آن حدودات شرعیّه که در قرنهای متواتره بآن تربیت یافته‌اند و مخالف و منکر آن را کافر و فاسق و فاجر دانسته‌اند همه را از میان بردارد البتّه این امور حجاب و غمام است از برای آنهایی که قلوبشان از سلسبیل انقطاع نچشیده و از کوثر معرفت نیاشامیده و بمجرّد استماع این امور چنان محتجب از ادراک آن شمس میمانند که دیگر بی سؤال و جواب حکم بر کفرش میکنند و فتوی بر قتلش میدهند چنانچه دیده‌اند و شنیده‌اند از قرون اولی و این زمان نیز ملاحظه شد

پس باید جهدی نمود تا باعانت غیبی از این حجابات ظلمانی و غمام امتحانات ربّانی از مشاهده آن جمال نورانی ممنوع نشویم و او را بنفس او بشناسیم....

یا قلم الأعلیٰ قد اتی ربیع البیان بما تقرّب عید الرّحمن قم بین ملاّ الانشاء بالذّکر و الثّناء علی شأن یجدّد به قمیص الامکان و لا تکن من الصّامتین قد طلع نیر الابتهاج من افق سماء اسمنا البهّاج بما تزین ملکوت الأسماء باسم ربّک فاطر السّماء قم بین الأمم بهذا الاسم الأعظم و لا تکن من الصّابریّن

أنا نراك متوقفاً على اللوح هل اخذتك الحيرة من انوار الجمال او الأحزان بما سمعت مقالات
اهل الضلال أياك ان يمنعك شيء عن ذكر هذا اليوم الذى فيه فكّ رحيق الوصال باصبع القدرة و
الجلال و دعى من فى السموات و الأرضين أخترت الاضطبار بعدما وجدت نفحات أيام الله ام كنت من
المحتجبين

يا مالك الأسماء و فاطر السماء لست محتجباً من شؤونات يومك الذى اصبح مصباح الهدى بين
الورى و آية القدم لمن فى العالم لو كنت صامتاً هذا من حجابات خلقك و برييتك و لو كنت ساكناً أنه
من سبحات اهل مملكتك تعلم ما عندي و لا اعلم ما عندك أنك انت العليم الخبير واسمك المهيمن
على الأسماء لو جاءنى امرك المبرم الأعلى لأحييت من على الأرض بالكلمة العليا التى سمعتها من
لسان قدرتك فى ملكوت عزك و بشرتهم بالمنظر الأبهى مقام فيه ظهر المكنون باسمك الظاهر
المهيمن القيوم

يا قلم هل ترى اليوم غيرى اين الأشياء و ظهوراتها و اين الأسماء و ملكوتها و البواطن و
اسرارها و الظواهر و آثارها قد اخذ الفناء من فى الانشاء و هذا وجهى الباقي المشرق المنير
هذا يوم لا يرى فيه إلا الأنوار التى اشرفت و الاحت من افق وجه ربك العزيز الكريم قد قبضنا
الأرواح بسطان القدرة و الاقتدار و شرعنا فى خلق بديع فضلاً من عندنا و انا الفضال القديم
هذا يوم فيه يقول اللاهوت طوبى لك يا ناسوت بما جعلت موطأ قدم الله و مقرّ عرشه العظيم و
يقول الجبروت نفسى لك الفداء بما استقرّ عليك محبوب الرحمن باسمه الذى به وعد ما كان و ما
يكون هذا يوم فيه تعطر كلّ عطر من عطر قميصى الذى تصوّع عرفه بين العالمين هذا يوم فيه فاض
بحر الحيوان من فم مشية الرحمن هلمّوا و تعالوا يا ملأ الأعلى بالأرواح و القلوب
قل هذا مطلع الغيب المكنون لو انتم من العارفين و هذا مظهر الكنز المخزون ان انتم من
القاصدين و هذا محبوب ما كان و ما يكون لو انتم من المقبلين

يا قلم أنا نصدّك فيما اعتذرت به فى الصمت ما تقول فى الحيرة التى نراك فيها
يقول أنها من سكر خمر لقائك يا محبوب العالمين
قم بشر الامكان بما توجه الرحمن الى الرضوان ثم اهد الناس الى الجنة التى جعلها الله عرش
الجنان أنا جعلناك الصور الأعظم لحياة العالمين

قل تلك جنة رقم على اوراق ما غرس فيها من رحيق البيان قد ظهر المكنون بقدرة و سلطان
أنها لينة تسمع من حفيف اشجارها يا ملأ الأرض و السماء قد ظهر ما لا ظهر من قبل و اتى من كان
غيباً مستوراً فى ازل الأزال و من هزيز ارياحها قد اتى المالك و الملك لله و من خريبر مائها قد قرّت
العيون بما كشف الغيب المكنون عن وجه الجمال ستر الجلال

و نادت فيها الحوريات من اعلى الغرفات ان ابشروا يا اهل الجنان بما تدق انامل القدم الناقوس
الأعظم فى قطب السماء باسم الأبهى و ادارت ايادى العطاء كوثر البقاء تقربوا ثم اشربوا هنيئاً لكم يا
مطالع الشوق و مشارق الاشتياق

هذا يوم فيه طلع مطلع الأسماء من سرادق الكبرياء منادياً بين الأرض و السماء يا اهل الرضوان
دعوا كؤوس الجنان و ما فيها من الكوثر الحيوان لأن اهل البهأ دخلوا جنة اللقاء و شربوا رحيق
الوصال من كأس جمال ربهم الغنى المتعال

يا قلم دع ذكر الانشاء و توجه الى وجه ربك مالك الأسماء ثم زين العالم بطراز الطاف ربك سلطان
القدم لأننا نجد عرف يوم فيه تجلى المقصود على ممالك الغيب و الشهود بأسمائه الحسنى و شمس
الطافه التى ما اطلع بها الا نفسه المهيمنة على من فى الابداع

لا تنظر الخلق الا بعين الرأفة و الوداد لأن رحمتنا سبقت الأشياء و احاط فضلنا الأرضين و
السموات هذا يوم فيه يسقى المخلصون كوثر اللقاء و المقرّبون سلسبيل القرب و البقاء و الموحدون
خمر الوصال فى هذا المأل الذى فيه ينطق لسان العظمة و الاجلال الملك لنفسى و انا المالك
بالاستحقاق

اجتذب القلوب بنداء المحبوب قل هذا لحن الله لو انتم تسمعون و هذا مطلع وحى الله لو انتم
تعرفون و هذا مشرق امر الله لو انتم توقنون و هذا مبدأ حكم الله لو انتم تتصفون هذا لهو السرر الظاهر
المستور لو انتم تنظرون قل يا ملاً الانشاء دعوا ما عندكم باسمى المهيم على الأسماء و اغتمسوا فى
هذا البحر الذى فيه سترت لآلى الحكمة و التبيان و تموج باسمى الرحمن كذلك يعلمكم من عنده ام
الكتاب

قد اتى المحبوب و بيده اليمنى رحيق اسمه المختوم طوبى لمن اقبل و شرب و قال لك الحمد يا
منزل الآيات تالله ما بقى من امر الا و قد ظهر بالحق و ما من نعمة الا و قد نزلت بالفضل و ما من
كوثر الا و قد ماج فى الكأوب و ما من قدح الا و قد اداره المحبوب اقبلوا و لا توقفوا اقل من ان

طوبى للذين طاروا بأجنحة الانقطاع الى مقام جعله الله فوق الابداع و استقاموا على الأمر بحيث
ما منعهم اوهم العلماء و لا جنود الأفاق يا قوم هل منكم من احد يدع الورى مقبلاً الى الله مالك
الأسماء و يضع ما عند الناس بسلطان اسمى المهيم على الأشياء آخذاً بيد القدرة ما امر به من لدى الله
عالم السرر و الاجهار كذلك نزلت النعمة و تمت الحجة و اشرق البرهان من افق الرحمن ان الفوز لمن
اقبل و قال لك الحمد يا محبوب العالمين و لك الحمد يا مقصود العارفين

افرحوا يا اهل الله بذكر ايام فيها ظهر الفرح الأعظم بما نطق لسان القدم اذ خرج من البيت
متوجّهاً الى مقام فيه تجلى باسمه الرحمن على من فى الامكان تالله لو نذكر اسرار ذاك اليوم لينصعق
من فى الملك و الملكوت الا من شاء الله المقتر العليم الحكيم

إذاً اخذ سكر خمر الآيات مظهر البيّنات و ختم البيان بذكر أنّه لا اله الاّ انا المتعالى المقننر
العزير العلام

١٥

قلم الأمر يقول الملك يومئذ لله لسان القدرة يقول السلطنة يومئذ لله ورقاء العماء على اغصان البقاء تغنّ
العظمة لله الواحد الجبار حمامة الأمر ترنّ على افنان الرّضوان الكرم يومئذ لله الواحد الغفار ديك
العرش فى اجمة القدس يدلّع بأنّ الغلبة يومئذ لله الفرد المقننر القهار قلب كلّ شىء فى كلّ شىء ينادى
العفو يومئذ لله الأحد الفرد المهيم السّتار روح البهاء فوق الرّأس مقام الذى لن يشار باشارة الممكنات
ينطق تالله قد ظهر ساذج القدم ذو العظمة و الاقتدار لا اله الاّ هو العزير المقننر المتعالى العليم المحيط
البصير الخبير المهيم التّوار

يا ايّها العبد الذى اردت رضاء الله و حبه بعد الذى كلّ انفضّوا عن حوله الاّ عدّة من اولى
الأبصار فجزاك الله من فضله جزاءً حسناً باقياً دائماً بما اردته فى يوم عمت فيه الأنظار تمّ اعلم بأننا لو
نلقى عليك رشحاً عمّا رشّ علينا من رشحات ابحر القضاء من اولى الغلّ و البغضاء لتبكي و تنوح فى
العشىّ و الابكار فىا لبت نجد فى الأرض من منصف ذى بصر ليعرف ما ظهر فى هذا الظهور من
سلطنة الله و اقتداره و يذكرّ الناس خالصاً لوجه الله بالسّرّ و الاجهار لعلّ الناس يقومنّ و ينصرنّ هذا
المظلوم الذى ابتلى بين يدى هؤلاء الفجار

إذاً روح القدس نطق عن ورائى و يقول صرفّ القول على تصريف آخر لنلاً يحزن الذى اراد
الوجه من وجهك و قل أنّى ما استنصرت من احد من قبل و لن استنصر من بعد بفضل الله و قدرته و
أنّه قد نصرنى بالحقّ اذ كنت فى العراق و جادل معى كلّ الملل و حفظنى بالحقّ و اخرجنى عن المدينة
بسلطان الذى لا ينكره الاّ كلّ منكر مكار

قل انّ جندى توكلّى و حزبى اعتمادى و رايتى حبّى و انيسى ذكر الله الملك المقننر العزير
المختار

و أنّك انت يا ايّها السّاير فى حبّ الله قم على امر الله و قل يا قوم لا تشتروا هذا الغلام بزخرف
الدّنيا و لا بنعيم الآخرة تالله الحقّ لن يعادل بشعر منه كلّ من فى السّموات و الأرض اياكم يا قوم لا
تبدّلوه بما عندكم من الدّرهّم و الدّينار فاجعلوا حبه بضاعةً لأرواحكم فى يوم الذى لن ينفعمكم شىء و
يضطرب الأركان و تقشعرّ جلود الناس و تشخص فيه الأبصار قل يا قوم خافوا عن الله و لا تستكبروا
عند ظهوره خرّوا بوجوهكم سجّداً لله تمّ اذكروه فى آناء اللّيل و اطراف النّهار

و اَنَّكَ فَاشْتَعَلَ مِنْ هَذِهِ النَّارِ الْمَلْتَهَبَةِ الْمَشْتَعَلَةَ فِي قُطْبِ الْاِمْكَانِ عَلٰى شَأْنِ لَنْ يَخْمَدَهَا بَحْوَرِ الْاَكْوَانِ ثُمَّ اذْكُرْ رَبِّكَ لَعَلَّ يَتَذَكَّرَنَّ بِذِكْرِكَ عِبَادَنَا الْغَفْلَاءَ وَ يَسْتَبْشِرَنَّ بِهِ الْاُخْيَارَ

۱۶

بگو ای عباد امروز روز دیگر است لسان دیگر باید تا قابل ثنای محبوب عالم شود و عمل دیگر باید تا مقبول درگاه گردد جمیع عالم طالب این یوم بودند که شاید موقّق شوند بآنچه لایق و سزاوار است طوبی از برای نفسی که امورات دنیا او را از مالک الوری منع ننمود غفلت ناس بمقامی رسیده که از خسف مدینه و NSF جبل و شقّ ارض آگاه نشده و نمیشوند اشارات و علامات جمیع کتب ظاهر و در هر حین صیحه مرتفع معذک جمیع از خمر غفلت مدهوشند الا من شاء الله

هر روز ارض در بلای جدیدی مشاهده میشود و انا فانا در تزايد است از حین نزول سوره رئیس تا این یوم نه ارض بسکون فائز است و نه عباد باطمینان مزین گاهی مجادله گاهی محاربه گاهی امراض مزمنه مرض عالم بمقامی رسیده که نزدیک بیأس است چه طبیب ممنوع و متطبّب مقبول و مشغول.... غبار نفاق قلوب را اخذ نموده و ابصار را احاطه کرده سوف بیرون ما عملوا فی ایام الله كذلك ینبئک الخبیر من لدن مقتدر قدیر

۱۷

وَالنَّبِیِّ الْعَظِیْمِ قَدْ اَتٰی الرَّحْمٰنُ بِسُلْطٰنٍ مّبِیْنٍ وَ وَضَعَ الْمِیْزَانَ وَ حَشَرَ مِنْ عَلٰی الْاَرْضِ اِجْمَعِیْنَ قَدْ نَفَخَ فِی الصُّوْرِ اِذَا شَاحَصَتِ الْاَبْصَارُ وَ اضْطَرَبَ مِنْ فِی السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِیْنَ اِلَّا مِنْ اَخَذَتْهُ نَفْحَاتِ الْاٰیٰتِ وَ انْقَطَعَ عَنِ الْعٰلَمِیْنَ

هذا یوم الذی فیه تحدّت الأرض بما فیهها و المجرمون ائقالها لو انتم من العارفين و انشقّ قمر الوهم و اتی السماء بدخان مبین نری الناس صرعی من خشية ربك المقتدر القدير ناد المناد و انقعدت اعجاز النفوس ذلك قهر شديد ان اصحاب الشمال فی زفرة و شهيق و اصحاب اليمين فی مقام كريم يشربون خمر الحيوان من ايدى الرحمن الا انهم من الفائزين

قد رجّت الأرض و مرّت الجبال و نری الملائكة مردفين اخذ السكر اكثر العباد نری فی وجوههم آثار القهر كذلك حشرنا المجرمين يهرعون الى الطّاغوت قل لا عاصم اليوم من امر الله ذلك یوم عظیم نریهم اللذین اضلّاهم ینظرون الیهما و لا یشعرون قد سكرت ابصارهم و هم قوم عمون حجتهم مفتریات انفسهم و أنّها داحضة عند الله المهیمن القیوم قد نزع الشیطان فی صدورهم و هم الیوم فی عذاب غیر مردود یسرعون الی الأشرار بکتاب الفجار كذلك یعملون

قل طويت السماء و الأرض فى قبضته و المجرمون اخذوا بناصيتهم و لا يفقهون يشربون ماء الصديد و لا يعرفون قل قد انت القيامة و خرج الناس من الأجداث و هم قيام ينظرون و منهم مسرعاً الى شطر الرحمن و منهم مكباً على وجهه فى النار و منهم متحيرين قد نزلت الآيات و هم عنها معرضون و اتى البرهان و هم عنه غافلون اذا رآوا وجه الرحمن ساءت وجوههم و هم يلعبون يهطعون الى النار و يحسبون انها نور فتعالى الله عما يظنون قل لو تفرحون او تميّزون من الغيظ قد شقت السماء و اتى الله بسلطان مبين تنطق الأشياء كلها الملك لله المقننر العليم الحكيم ثم اعلم بأننا فى سجن عظيم و احاطتنا جنود الظلم بما اكتسبت ايدى المشركين ولكن الغلام فى بهجة لا يعادلها ما فى الأرض كلها تالله فى سبيل الله لا يحزنه ضرر الذين ظلموا و لا سطوة المنكرين قل ان البلاء افق لهذا الأمر و منه استشرقت شمس الفضل بضياء لا تمنعه سبحات الأوهام و لا ظنون المعتدين

ان اتبع مولاك ثم ذكر العباد كما انه يذكرك تحت السيف و ما منعه نفاق الغافلين.... ان انشر نفات ربك فى الأطراف و لا توقف فى امره اقل من ان سوف يأتى نصره ربك الغفور الكريم

١٨

قل انا انزلنا من جهة العرش ماء البيان لينبت به من قلوبكم نبات الحكمة و التبيان أ فلا تشكرون ان الذين استنكفوا عن عبادة ربهم اولئك قوم مدحضون و اذا تتلى عليهم الآيات يصرون مستكبرين و يصرون على الحنث و لا يشعرون و الذين كفروا اولئك فى ظل من يحوم قد انت الساعة و هم يلعبون قد اخذوا بناصيتهم و لا يعرفون

قد وقعت الواقعة و هم عنها يفرّون و جاءت الحاقة و هم عنها معرضون هذا يوم يهرب فيه كل مرء من نفسه و كيف نوى القربى لو انتم تفقهون قل تالله قد نفخ فى الصور و نرى الناس هم منصعقون و صاح الصائح و ناد المناد الملك لله المقننر المهيمن القيوم

هذا يوم فيه شاخصت الأبصار و فزع من فى الأرض الا من شاء ربك العليم الحكيم قد اسودت الوجوه الا من اتى الرحمن بقلب منير قد سكرت ابصار الذين كفروا عن النظر الى الله العزيز الحميد قل اما قرأتم القرآن فاقروا لعل تجدون الحق انه لصراط مستقيم هذا صراط الله لمن فى السموات و الأرضين ان نسيتم القرآن ليس البيان عنكم ببعيد انه بين ايديكم ان اقرووه لعل لا ترتكبوا ما ينوح به المرسلون

قوموا من الأجداث الى متى ترقدون هذه نفخة اخرى الى من تنظرون هذا ربكم الرحمن و انتم تجدون قد زلزلت الأرض و اخرجت اثارها أ فأنتم تتكرون قل اما ترون الجبال كالعهن و القوم من سطوة الأمر مضطربون تلك بيوتهم خاوية على عروشها و هم جند مغرقون

هذا يوم فيه اتى الرَّحْمَنُ على ظلل العرفان بسُلطان مشهود أنّه لهو الشّاهد على الأعمال و أنّه لهو المشهود لو انتم تعرفون قد انفطرت سماء الأديان و انشقت ارض العرفان و الملائكة منزلون قل هذا يوم التّغابن الى من تهربون قد مرّت الجبال و طويت السّماء و الأرض فى قبضته لو انتم تعلمون هل لأحد من عاصم لا فونفسه الرَّحْمَنُ الاّ الله المقتدر العزيز المَنَّان قد وضعت كلّ ذات حمل حملها و نرى النَّاسَ سكارى فى هذا اليوم الذى فيه اجتمع الانس و الجانّ

قل أ فى الله شكّ ها أنّه قد اتى عن مطلع الفضل بقدره و سلطان ام فى آياته ان افتحوا الأبصار انّ هذا لهو البرهان قد ازلفت الجنّة عن اليمين و سعّرت الجحيم و تلك هى النّيران ان ادخلوا الجنّة رحمة من عندنا و اشربوا فيها خمر الحيوان من يد الرَّحْمَنُ

هنيئاً لكم يا اهل البهأء تالله انتم الفائزون هذا ما فاز به المقرّبون و أنّه لمآء مسكوب الذى وعدتم به فى الفرقان ثمّ فى البيان جزآء من ربّكم الرَّحْمَنُ طوبى للشاربين

ان يا عبد النّاظر ان اشكر الله بما نزل لك فى السّجن هذا اللّوح لتذكّر النَّاسَ بأيّام ربّك العزيز العليم كذلك اسسنا لك بنيان الايمان من ماء الحكمة و البيان و هذا ماء كان مستوى عرش ربّك الرَّحْمَنُ و كان عرشه على الماء فگر لتعرف و قل الحمد لله ربّ العالمين

۱۹

و بر اولى العلم و افئده منيره واضحست كه غيب هوّيه و ذات احدّيه مقدّس از بروز و ظهور و صعود و نزول و دخول و خروج بوده و متعالیست از وصف هر و اصفى و ادراك هر مدركى لميزل در ذات خود غيب بوده و هست و لايزال بکينونت خود مستور از ابصار و انظار خواهد بود لا تدرکه الأبصار و هو يدرك الأبصار و هو اللّطيف الخبير....

و چون ابواب عرفان ذات ازل بر وجه ممکنات مسدود شد لهذا باقتضای رحمت و اسعاه سبقت رحمته كلّ شيء و وسعت رحمتى كلّ شيء جواهر قدس نورانى را از عوالم روح روحانى بهياكل عزّ انسانى در میان خلق ظاهر فرمود تا حکايت نمایند از آن ذات ازليّه و ساذج قدميه

و اين مراياى قدسيّه و مطالع هوّيه بتمامهم از آن شمس وجود و جوهر مقصود حکايت مينمايند مثلاً علم ايشان از علم او و قدرت ايشان از قدرت او و سلطنت ايشان از سلطنت او و جمال ايشان از جمال او و ظهور ايشان از ظهور او و ايشانند مخازن علوم ربّانى و مواقع حکمت صمدانى و مظاهر فيض نامتناهى و مطالع شمس لايزالى.... و اين هياكل قدسيّه مراياى اوليه ازليّه هستند كه حکايت نموده اند از غيب الغيوب و از كلّ اسماء و صفات او از علم و قدرت و سلطنت و عظمت و رحمت و حکمت و عزّت و جود و كرم و جميع اين صفات از ظهور اين جواهر احدّيه ظاهر و

هویداست

و این صفات مختصّ ببعضی دون بعضی نبوده و نیست بلکه جمیع انبیای مقربین و اصفیای مقدّسین باین صفات موصوف و باین اسماء موسومند نهایت بعضی در بعضی مراتب اشدّ ظهوراً و اعظم نوراً ظاهر میشوند چنانچه میفرماید تلك الرّسل فضّلنا بعضهم علی بعض پس معلوم و محقّق شد که محلّ ظهور و بروز جمیع این صفات عالیّه و اسمای غیر متناهیّه انبیا و اولیای او هستند خواه بعضی از این صفات در آن هیاکل نوریه بر حسب ظاهر ظاهر شود و خواه نشود نه اینست که اگر صفتی بر حسب ظاهر از آن ارواح مجرّده ظاهر نشود نفی آن صفت از آن محالّ صفات الهیه و معادن اسماء ربوبیه شود لهذا بر همه این وجودات منیره و طلعات بدیعه حکم جمیع صفات الله از سلطنت و عظمت و امثال آن جاریست اگرچه بر حسب ظاهر بسلطنت ظاهره و غیر آن ظاهر نشوند....

۲۰

انّ الغیب لم یکن له من هیکل لیظهر به أنّه لم یزل کان مقدّساً عمّا یذکر و یبصر أنّه لبالمنظر الأكبر ینطق أنّی انا الله لا اله الاّ انا العلیم الحکیم قد اظهرت نفسی و مطلع آیاتی و به انطقت کلّ شیء علی أنّه لا اله الاّ هو الفرد الواحد العلیم الخبیر انّ الغیب یعرف بنفس الظهور و الظهور بکینونته لبرهان الأعظم بین الأمم

۲۱

ای سلمان سبیل کلّ بذات قدم مسدود بوده و طریق کلّ مقطوع خواهد بود و محض فضل و عنایت شمس مشرقه از افق احدیه را بین ناس ظاهر فرموده و عرفان این انفس مقدّسه را عرفان خود قرار فرموده من عرفهم فقد عرف الله و من سمع کلماتهم فقد سمع کلمات الله و من اقرّ بهم فقد اقرّ بالله و من اعرض عنهم فقد اعرض عن الله و من کفر بهم فقد کفر بالله و هم صراط الله بین السموات و الأرض و میزان الله فی ملکوت الأمر و الخلق و هم ظهور الله و حججه بین عباده و دلایله بین بریتته....

۲۲

معلوم آن جناب بوده که حاملان امانت احدیه که در عوالم ملکیه بحکم جدید و امر بدیع ظاهر میشوند چون این اطیّار عرش باقی از سماء مشیت الهی نازل میگردند و جمیع بر امر مبرم ربّانی قیام میفرمایند لهذا حکم یک نفس و یک ذات را دارند چه جمیع از کأس محبت الهی شاربند و از اثمار شجره توحید مرزوق

و این مظاهر حقّ را دو مقام مقررّ است یکی مقام صرف تجرید و جوهر تفرید و در این مقام اگر کل را بیک اسم و رسم موسوم و موصوف نمائی باسی نیست چنانچه میفرماید لا نفرّق بین احد من رسله زیرا که جمیع مردم را بتوحید الهی دعوت میفرمایند و بکوثر فیض و فضل نامتناهی بشارت میدهند و کل بخلع نبوّت فائزند و برداء مکرمت مفتخر اینست که نقطه فرقان میفرماید اما النبیون فأنا و همچنین میفرماید منم آدم اول و نوح و موسی و عیسی و همین مضمون را طلعت علوی هم فرموده‌اند و امثال این بیانات که مشعر بر توحید آن مواقع تجرید است از مجاری بیانات ازلیّه و مخازن لالی علمیّه ظاهر شده و در کتب مذکور گشته و این طلعات مواقع حکم و مطالع امرند و امر مقدّس از حجابات کثرت و عوارضات تعدّد است اینست که میفرماید و ما امرنا آلا واحده و چون امر واحد شد البتّه مظاهر امر هم واحدند و همچنین ائمه دین و سراجهای یقین فرمودند اولنا محمد و آخرنا محمد و اوسطنا محمد

باری معلوم و محققّ آن جناب بوده که جمیع انبیا هیاکل امر الله هستند که در قمایص مختلفه ظاهر شدند و اگر بنظر لطیف ملاحظه فرمائی همه را در یک رضوان ساکن بینی و در یک هوا طائر و بر یک بساط جالس و بر یک کلام ناطق و بر یک امر آمر اینست اتحاد آن جواهر وجود و شمس غیر محدود و معدود پس اگر یکی از این مظاهر قدسیّه بفرماید من رجوع کلّ انبیا هستم صادقست و همچنین ثابت است در هر ظهور بعد صدق رجوع ظهور قبل....

و مقام دیگر مقام تفصیل و عالم خلق و رتبه حدودات بشریّه است در این مقام هر کدام را هیکلی معین و امری مقررّ و ظهوری مقدرّ و حدودی مخصوص است چنانچه هر کدام باسمی موسوم و بوصفی موصوف و بامری بدیع و شرعی جدید مأمورند چنانچه میفرماید تلک الرّسل فضّلنا بعضهم علی بعض منهم من کلم الله و رفع بعضهم درجات و آتینا عیسی بن مریم البیّنات و ایدناه بروح القدس نظر باختلاف این مراتب و مقاماتست که بیانات و کلمات مختلفه از آن ینابیع علوم سبحانی ظاهر میشود و الا فی الحقیقه نزد عارفین معضلات مسائل الهیّه جمیع در حکم یک کلمه مذکور است چون اکثر ناس اطلاع بر مقامات مذکوره نیافته‌اند اینست که در کلمات مختلفه آن هیاکل متحدّه مضطرب و متزلزل میشوند

باری معلوم بوده و خواهد بود که جمیع این اختلافات کلمات از اختلافات مقاماتست اینست که در مقام توحید و علو تجرید اطلاق ربوبیّت و الوهیّت و احدیّت صرفه و هوئیّه بحثه بر آن جواهر وجود شده و میشود زیرا که جمیع بر عرش ظهور الله ساکنند و بر کرسی بطون الله واقف یعنی ظهور الله بظهورشان ظاهر و جمال الله از جمالشان باهر چنانچه نغمات ربوبیّه از این هیاکل احدیّه ظاهر شد

و در مقام ثانی که مقام تمیز و تفصیل و تحدید و اشارات و دلالات ملکّیه است عبودیت صرفه و فقر بحت و فنای باتّ از ایشان ظاهر است چنانچه میفرماید آئی عبد الله و ما انا الاّ بشر مثلکم.... و اگر شنیده شود از مظاهر جامعه آئی انا الله حقّ است و ربیبی در آن نیست چنانچه بکرات مبرهن شد که بظهور و صفات و اسمای ایشان ظهور الله و اسم الله و صفة الله در ارض ظاهر اینست که میفرماید و ما رمیت اذ رمیت ولكنّ الله رمی و همچنین انّ الذین یبایعونک انّما یبایعون الله و اگر نعمه آئی رسول الله برآرند این نیز صحیح است و شگی در آن نه چنانچه میفرماید ما کان محمد ابا احد من رجالکم ولكنّ رسول الله و در این مقام همه مرسلند از نزد آن سلطان حقیقی و کینونه ازلی و اگر جمیع ندای انا خاتم النبیین برآرند آن هم حقّ است و شبهه را راهی نه و سبیلی نه زیرا که جمیع حکم یک ذات و یک نفس و یک روح و یک جسد و یک امر دارند و همه مظهر بدنیت و ختمیت و اولیت و آخریت و ظاهریت و باطنیت آن روح الأرواح حقیقی و ساذج السّواذج ازیند و همچنین اگر بفرمایند نحن عباد الله این نیز ثابت و ظاهر است چنانچه بظاهر در منتها رتبه عبودیت ظاهر شده‌اند احدی را یارای آن نه که بآن نحو از عبودیت در امکان ظاهر شود اینست که از آن جواهر وجود در مقام استغراق در بحار قدس صمدی و ارتقاء بمعارج معانی سلطان حقیقی انکار ربوبیه و الوهیه ظاهر شد

اگر درست ملاحظه شود در همین رتبه منتهای نیستی و فنا در خود مشاهده نموده‌اند در مقابل هستی مطلق و بقای صرف که گویا خود را معدوم صرف دانسته‌اند و ذکر خود را در آن ساحت شرک شمرده‌اند زیرا که مطلق ذکر در این مقام دلیل هستی و وجود است و این نزد واصلان بس خطا چه جای آنکه ذکر غیر شود و قلب و لسان و دل و جان بغیر ذکر جانان مشغول گردد و یا چشم غیر جمال او ملاحظه نماید و یا گوش غیر نعمه او شنود و یا رجل در غیر سبیل او مشی نماید.... باری نظر باین مقام ذکر ربوبیه و امثال ذلک از ایشان ظاهر شده و در مقام رسالت اظهار رسالت فرمودند و همچنین در هر مقام باقتضای آن زکری فرمودند و همه را نسبت بخود داده‌اند از عالم امر الی عالم خلق و از عوالم ربوبیه الی عوالم ملکّیه اینست که آنچه بفرمایند و هر چه ذکر نمایند از الوهیت و ربوبیت و نبوت و رسالت و ولایت و امامت و عبودیت همه حقّست و شبهه در آن نیست پس باید تفکر در این بیانات که استدلال شده نمود تا دیگر از اختلافات اقوال مظاهر غیبیه و مطالع قدسیّه احدی را اضطراب و تزلزل دست ندهد

در قرون اولی تفکر نما هر هنگام که آفتاب عنایت الهی از افق ظهور طالع شد ناس بر اعراض و اعتراض قیام نمودند و نفوسی که پیشوای خلق بودند لمیزل و لایزال ناس را از توجّه ببحر اعظم منع مینمودند

خلیل زمان را بفتوای علمای عصر بنار انداختند و کلیم را بکذب و افترا نسبت دادند در روح تفکر نما مع آنکه بکمال رأفت و شفقت ظاهر شد بشأنی بر ضدّ آن جوهر وجود و مالک غیب و شهود قیام نمودند که مقرّ سکون از برای خود نیافت در هر یوم بشری توجّه فرمود و در محلی ساکن شد در خاتم انبیا روح ما سواه فداه نظر نما که بعد از القای کلمه مبارکه توحید از علمای اصنام و یهود بر آن سلطان وجود چه وارد شد لعمری ینوح القلم و یصیح الأشیاء بما ورد علیه من الذین نقضوا میثاق الله و عهده و انکروا برهانه و جادلوا بآياته کذلک نقصّ لک ما قضی من قبل لتکون من العارفين

مظلومیّت انبیا و اصفیا و اولیای الهی را استماع نمودی تفکر نما که سبب چه بود و علّت چه در هیچ عهد و عصری انبیا از شماتت اعدا و ظلم اشقیا و اعراض علما که در لباس زهد و تقوی ظاهر بودند آسودگی نیافتند در لیالی و ایام ببلیائی مبتلا بودند که جز علم حقّ جلّ جلاله احصا ننموده و نخواهد نمود

حال در این مظلوم ملاحظه کن مع آنکه بآیات بیّنات ظاهر شده و آنچه در ارض واقع گشته از قبل بکمال تصریح خبر داده و مع آنکه از اهل علم نبوده و بمدارس نرفته و مباحث ندیده فنون و علوم ربّانیّه بمثابه غیث هاطل مابین عباد نازل و جاری شده چگونه بر اعراض و اعتراض قیام نمودند اکثر ایام در دست اعدا مبتلا و در آخر بظلم مبین در این سجن عظیم ساکن انشاءالله ببصر حدید و قلب منیر در آنچه از قبل و بعد ظاهر شده نظر نمائی و تفکر کنی تا آگاه شوی بر آنچه الیوم اکثر خلق از آن غافلند انشاءالله از نفحات ایام الهی محروم نمائی و از فیوضات نامتناهیّه ممنوع نشوی از عنایت حقّ از بحر اعظم که الیوم باسم مالک قدم در عالم ظاهر است بیاشامی و بر امر الله مثل جبل ثابت و راسخ و مستقیم مانی

قل سبحانک یا من اعترف الأولیاء بعجزهم عند ظهورات قدرتك و اقرّ الأصفیاء بفنائهم لدی بروزات انوار شمس بقائک اسألك بالاسم الذی به فتح باب السّماء و انجذب الملاً الأعلى بأن تؤیّدنی علی خدمتک فی ایامک و توقّفنی علی العمل بما امرتني به فی کتابک ای ربّ انت تعلم ما عندی و لا اعلم ما عندک انک انت العليم الخبير

ایاکم یا ملأ التَّوْحِيدِ لَا تَفَرَّقُوا فِي مَظَاهِرِ أَمْرِ اللَّهِ وَ لَا فِيمَا نَزَلَ عَلَيْهِمْ مِنَ الْآيَاتِ وَ هَذَا حَقُّ التَّوْحِيدِ إِنْ أَنْتُمْ لِمَنِ الْمَوْقِنِينَ وَ كَذَلِكَ فِي أَعْمَالِهِمْ وَ أَعْمَالِهِمْ وَ كَمَا ظَهَرَ مِنْ عِنْدِهِمْ وَ يَظْهَرُ مِنْ لَدُنْهِمْ كُلِّ مَنْ عِنْدَ اللَّهِ وَ كُلِّ بِأَمْرِهِ عَامِلِينَ وَ مَنْ فَرَّقَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ كَلِمَاتِهِمْ وَ مَا نَزَلَ عَلَيْهِمْ أَوْ فِي أَحْوَالِهِمْ وَ أَعْمَالِهِمْ فِي أَقَلِّ مِمَّا يَحْصِي لَقَدْ أَشْرَكَ بِاللَّهِ وَ آيَاتِهِ وَ بَرَسَلَهُ وَ كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ

شکی نبوده و نیست که ایام مظاهر حقّ جلّ جلاله بحقّ منسوب و در مقامی باایام الله مذکور و لکن این یوم غیر ایام است از ختمیت خاتم مقام این یوم ظاهر و مشهود نبوت ختم شد حقّ با رایة اقتدار از مشرق امر ظاهر و مشرق

حمد مقدّس از عرفان ممکنات و منزّه از ادراک مدرکات ملّیک عزّ بی‌مثالی را سزا است که لمیزل مقدّس از ذکر دون خود بوده و لایزال متعالی از وصف ماسوی خواهد بود احدی بسموات ذکرش کما هو ینبغی ارتقا نجسته و نفسی بمعارج وصفش علی ما هو علیه عروج ننموده و از هر شأنی از شئونات عزّ احدیتش تجلیات قدس لانهایه مشهود گشته و از هر ظهوری از ظهورات عزّ قدرتش انوار لابدایه ملحوظ آمده چه بلند است بدایع ظهورات عزّ سلطنت او که جمیع آنچه در آسمانها و زمین است نزد ادنی تجلی آن معدوم صرف گشته و چه مقدار مرتفع است شئونات قدرت بالغه او که جمیع آنچه خلق شده از اوّل لا اوّل الی آخر لا آخر از عرفان ادنی آیه آن عاجز و قاصر بوده و خواهد بود هیاکل اسماء لب‌تشنه در وادی طلب سرگردان و مظاهر صفات در طور تقدیس ربّ ارنی بر لسان

موجی از طمطمّام رحمت بی‌زوالش جمیع ممکنات را بطراز عزّ هستی مزین نموده و نفحه‌ئی از نفحات رضوان بی‌مثالش تمام موجودات را بخلعت عزّ قدسی مکرم داشته و برشحه مطفحه‌ئی از مقام بحر مشیت سلطان احدیتش خلق لا نهایی بما لا نهایی را از عدم محض بعرضه وجود آورده لمیزل بدایع جودش را تعطیل اخذ ننموده و لایزال ظهورات فیض فضلش را وقوف ندیده از اوّل لا اوّل خلق فرموده و الی آخر لا آخر خلق خواهد فرمود

و در هر دوری از ادوار و کوری از اکوار از تجلیات ظهورات فطرتهاى بدیع خود خلق را جدید فرموده تا جمیع آنچه در سموات و ارضین‌اند چه از آیات عزّ آفاقیّه و چه از ظهورات قدس انفسیّه از بادۀ رحمت خمخانۀ عزّ احدیتش محروم نمانند و از رشحات فیوضات سحاب مکرمتش مایوس نگردند چه قدر محیط است بدایع فضل بی‌منتهایش که جمیع آفرینش را احاطه نموده بر مقامی که ذره‌ئی در ملک مشهود نه مگر آنکه حاکی است از ظهورات عزّ احدیت او و ناطق است بشنای نفس او و مدلّ است بر انوار شمس وحدت او و بشأنی صنع خود را جامع و کامل خلق فرموده که اگر جمیع صاحبان عقول و افئده اراده معرفت پست‌ترین خلق او را علی ما هو علیه نمایند جمیع خود را قاصر و عاجز مشاهده نمایند تا چه رسد بمعرفت آن آفتاب عزّ حقیقت و آن ذات غیب لایدرک عرفان عرفا و بلوغ بلغا و وصف فصحا جمیع بخلق او راجع بوده و خواهد بود صد هزار موسی در طور طلب بندای لن ترانی منصعق و صد هزار روح القدس در سماء قرب از اصغاء کلمۀ لن تعرفنی مضطرب لمیزل بعلو تقدیس و تنزیه در مکمن ذات مقدّس خود بوده و لایزال بسمو تمنیع و ترفیع در مخزن کینونت خود خواهد بود متعارجان سماء قرب عرفانش جز بسرمنزل حیرت نرسیده‌اند و قاصدان حرم قرب و وصالش جز بوادی عجز و حسرت قدم نگذارده‌اند

چه قدر متحیر است این ذره لاشیء از تعمق در غمرات لجه قدس عرفان تو و چه مقدار عاجز است از تفکر در قدرت مستودعه در ظهورات صنع تو اگر بگویم ببصر درائی بصر خود را نبیند چگونه تو را ببیند و اگر گویم بقلب ادراک شوی قلب عارف بمقامات تجلی در خود نشده چگونه تو را عارف شود اگر گویم معروفی تو مقدّس از عرفان موجودات بوده‌ئی و اگر بگویم غیر معروفی تو مشهودتر از آنی که مستور و غیر معروف مانى اگرچه لمیزل ابواب فضل وصل و لقاییت بر وجه ممکنات مفتوح و تجلیات انوار جمال بی‌مثالت بر اعراش وجود از مشهود و مفقود مستوی مع ظهور این فضل اعظم و عنایت اتم اقوم شهادت میدهم که ساحت جلال قدست از عرفان غیر مقدّس بوده و بساط اجلال انست از ادراک ماسوی منزّه خواهد بود بکینونت خود معروفی و بذات خود موصوف و چه قدر از هیاکل عزّ احدیه که در بیدای هجر و فراق جان باختند و چه مقدار از ارواح قدس صمدیه که در صحرای شهود مبهوت گشته‌اند بسا عشاق با کمال طلب و اشتیاق از شعلۀ ملتهبه نار فراق محترق شده و چه بسیار از احرار که برجای وصال جان داده‌اند نه ناله و حنین عاشقین بساحت قدست رسد و نه صیحه و ندبه قاصدین و مشتاقین بمقام قربت درآید

جواهر توحید و لطائف تحمید متصاعد بساط حضرت سلطان بی‌مثال و ملیک ذو الجلالیست که حقایق ممکنات و دقایق و رقایق اعیان موجودات را از حقیقت نیستی و عدم در عوالم هستی و قدم ظاهر فرمود و از ذلت بعد و فنا نجات داده بملکوت عزت و بقا مشرف نمود و این نبود مگر بصرف عنایت سابقه و رحمت منبسطه خود چنانچه مشهود است که عدم صرف را قابلیت و استعداد وجود نشاید و فانی بحت را لیاقت کون و انوجاد نباید

و بعد از خلق کلّ ممکنات و ایجاد موجودات بتجلی اسم یا مختار انسانرا از بین امم و خلایق برای معرفت و محبت خود که علت غائی و سبب خلقت کائنات بود اختیار نمود... زیرا کینونت و حقیقت هر شیئی را باسمى از اسماء تجلی نمود و بصفتی از صفات اشراق فرمود مگر انسان را که مظهر کلّ اسماء و صفات و مرآت کینونت خود قرار فرمود و باین فضل عظیم و مرحمت قدیم خود اختصاص نمود

ولکن این تجلیات انوار صبح هدایت و اشراقات انوار شمس عنایت در حقیقت انسان مستور و محجوبست چنانچه شعله و اشعه و انوار در حقیقت شمع و سراج مستور است و تابش و رخشش آفتاب جهانتاب در مرایا و مجالی که از زنگ و غبار شئون بشری تیره و مظلم گشته مخفی و مهجور است حال این شمع و سراج را افروزندهی باید و این مرایا و مجالی را صیقل‌دهندهی شاید و واضح است که تا ناری مشتعل ظاهر نشود هرگز سراج نیفرورد و تا آینه از زنگ و غبار ممتاز نگردد صورت و مثال و تجلی و اشراق شمس بی‌امس در او منطبق نشود

و چون مابین خلق و حقّ و حادث و قدیم و واجب و ممکن بهیچوجه ربط و مناسبت و موافقت و مشابهت نبوده و نیست لهذا در هر عهد و عصر کینونت سادجی را در عالم ملک و ملکوت ظاهر فرماید و این لطیفه ربّانی و دقیقه صمدانی را از دو عنصر خلق فرماید عنصر ترابی ظاهری و عنصر غیبی الهی و دو مقام در او خلق فرماید یکمقام حقیقت که مقام لا ینطق الاّ عن الله ربّه است که در حدیث میفرماید لی مع الله حالات انا هو و هو انا الاّ انا و هو هو و همچنین قف یا محمد انت الحبيب و انت المحبوب و همچنین میفرماید لا فرق بینک و بینهم الاّ انهم عبادک و مقام دیگر مقام بشریت است که میفرماید ما انا الاّ بشر مثلکم و قل سبحان ربی هل کنت الاّ بشراً رسولاً و این کینونات مجرّده و حقایق منیره وسایط فیض کلّیه‌اند و بهدایت کبری و ربوبیت عظمی مبعوث شوند که تا قلوب مشتاقین و حقایق صافین را بالهامات غیبیه و فیوضات لاریبیه و نسائم قدسیه از کدورات عوالم ملکیه سادج و منیر گردانند و افنده مقرّبین را از زنگار حدود پاک و منزّه فرمایند تا ودیعه الهیه که در حقایق مستور و مخفی گشته از حجاب ستر و پرده خفا چون اشراق آفتاب نورانی از فجر الهی سر برآرد و علم ظهور بر اتلال قلوب و افنده برافرازد

و از این کلمات و اشارات معلوم و ثابت شد که لابد در عالم ملک و ملکوت باید کینونت و حقیقتی ظاهر گردد که واسطه فیض کلیه و مظهر اسم الوهیت و ربوبیت باشد تا جمیع ناس در ظل تربیت آن آفتاب حقیقت تربیت گردند تا باینمقام و رتبه که در حقایق ایشان مستودع است مشرف و فائز شوند اینست که در جمیع اعهاد و ازمان انبیا و اولیا با قوت ربّانی و قدرت صمدانی در میان ناس ظاهر گشته

و عقل سلیم هرگز راضی نشود که نظر ببعضی کلمات که معانی آن را ادراک ننموده این باب هدایت را مسدود انگارد و از برای این شمس و انوار ابتدا و انتهائی تعقل نماید زیرا فیضی اعظم از این فیض کلیه نبوده و رحمتی اکبر از این رحمت منبسطه الهیه نخواهد بود و شکی نیست که اگر در یک آن عنایت و فیض او از عالم منقطع شود البته معدوم گردد لهذا لم یزل ابواب رحمت حق بر وجه کون و امکان مفتوح بوده و لایزال امطار عنایت و مکرمت از غمام حقیقت بر اراضی قابلیات و حقایق و اعیان متراکم و مفیض خواهد بود اینست سنت خدا من الأزل الی الأبد

۲۸

طوبی لنفس قام علی خدمة امری و نطق بثنائی الجمیل خذ کتابی بقوتی و تمسک بما فیه من اوامر ربک الأمر الحکیم یا محمدّ اعمال و اقوال حزب شیعہ عوالم روح و ریحان را تغییر داده مکتّر نموده در اول ایام که باسم سید انام متمسک بودند هر یوم نصری ظاهر و فتحی باهر و چون از مولای حقیقی و نور الهی و توحید معنوی گذشته و بمظاهر کلمه او تمسک جستند قدرت بضعف و عزت بذلت و جرئت بخوف تبدیل شد تا آنکه امر بمقامی رسید که مشاهده نموده و مینمایند از برای نقطه توحید شریکهای متعدده ترتیب دادند و عمل نمودند آنچه را که در یوم قیام حائل شد مابین آن حزب و عرفان حق جلّ جلاله امید آنکه از بعد خود را از او هام و ظنون حفظ نمایند و بتوحید حقیقی فائز شوند

هیكل ظهور قائم مقام حقّ بوده و هست اوست مطلع اسماء حسنی و مشرق صفات علیا اگر از برای او شبهی و مثلی باشد کیف یثبت تقدیس ذاته تعالی عن الشبه و تنزیه کینونته عن المثل فگر فیما انزلناه بالحقّ و کن من العارفين

۲۹

مقصود از آفرینش عرفان حقّ و لقای او بوده و خواهد بود چنانچه در جمیع کتب الهیه و صحف متقنه ربّانیّه من غیر حجاب این مطلب احلی و مقصود اعلی مذکور و واضحست و هر نفسی که بان صبح هدایت و فجر احدیت فائز شد بمقام قرب و وصل که اصل جنّت و اعلی الجنانست فائز گردید و

بمقام قاب و قوسین که ورای سدره منتهی است وارد شد و آلا در امکنه بعد که اصل نار و حقیقت نفی است ساکن بوده و خواهد بود اگرچه در ظاهر بر اکراس رفیعه و اعراش منیعه جالس باشد

بلی آن سماء حقیقت قادر و مقتدر است که جمیع ناس را از شمال بعد و هوی بیمین قرب و لقا رساند لو شاء الله لیکون الناس امة واحدة ولكن مقصود صعود انفس طیبیه و جواهر مجرّده است که بفطرت اصلیه خود بشاطی بحر اعظم وارد شوند تا طالبان جمال ذو الجلال از عاکفان امکنه ضلال و اضلال از یکدیگر مفصول و ممتاز شوند کذلک قدر الامر من قلم عز منیر....

و همچنین سبب عدم ظهور مظاهر عدل و مطالع فضل باسباب قدرت ظاهریه و غلبه ملکیه همین شئونات فصل و تمیز بوده چه اگر آن جوهر قدم علی ما کان علیه ظاهر شود و تجلی فرماید احدی را مجال انکار و اعراض نماند بلکه جمیع موجودات از مشاهده انوار او منصعق بلکه فانی محض شوند دیگر در این مقام مقبل الی الله از معرض بالله منفصل نگرند

چنانچه در جمیع مظاهر قبل این مطلب وضوح یافته... اینست که مشرکین در هر ظهور بدیع و تجلی منیع چون آن جمال لایزال و طلعت بیمثال را در لباس ظاهر ملکیه مثل سایر ناس مشاهده مینمودند بدینجهت محتجب گشتند و غفلت نموده بآن سدره قرب تقرّب نمیجستند بلکه در صدد دفع و قلع و قمع مقبلین الی الله برآمده

چنانچه در این کور ملاحظه شد که این همج راع گمان نموده اند که بقتل و غارت و نفی احبای الهی از بلاد توانند سراج قدرت ربّانی را بیفسرند و شمس صمدانی را از نور بازدارند غافل از اینکه جمیع این بلایا بمنزله دهن است برای اشتعال این مصباح کذلک یدلّ الله ما یشاء و انه علی کلّ شیء قدیر....

در هر حال سلطنت و قدرت و غلبه سلطان حقیقی را ملاحظه فرما و گوش را از کلمات مظاهر نفی و مطالع قهر پاک و مقدّس فرمائید که عنقریب حق را محیط بر جمیع و غالب بر کل خواهید دید و دون آن را مفقود و لاشیء محض ملاحظه خواهید فرمود

اگرچه بحمد الله حق و مظاهر او همیشه در علو ارتفاع و سمو امتناع خود بوده بلکه علو و سمو بقول او خلق شده لو انتم ببصر هذا الغلام تنظرون

شهد الله انه لا اله الا هو العزيز المحبوب له الجود و الفضل يعطى من يشاء ما يشاء و انه لهو القادر المقدر المهيم القيوم قل انا امانا بالذی ظهر باسم علی من لدن سلطان حق محمود و بالذی یأتی فی المستغاث و بالذی یأتی بعده الی آخر الذی لا آخر له و ما نشهد فی ظهورهم الا ظهور الله و فی بطونهم الا بطونه ان انتم تعرفون و کلهم مرایا الله بحیث لا یری فیهم الا نفس الله و جماله و عز الله و

بهائه لو انتم تعقلون و ما سواهم مراياهم و هم مرايا الأوليّة ان انتم تفقهون ما سبقهم احد فى شىء و هم يسبقون قل لن ينتهى مرايا القدم و كذلك مرايا جمالهم لأنّ فيض الله لن ينقطع و هذا صدق غير مكذوب

۳۱

فانظر بطرف البدء فيما نظرت الى آدم الأولى ثمّ من بعده الى ان يصل الأمر الى علىّ قبل نبيل قل تالله كلّهم قد جاؤوا عن مشرق الأمر بكتاب و صحيفة و لوح عظيم و اوتوا كلّ واحد منهم على ما قدر لهم و هذا من فضلنا عليهم ان انتم من العارفين....حتّى اذا بلغ الأمر الى وجهه العزيز المقدّس المتعالى المنير اذا احتجب نفسه فى الف حجاب لئلا يعرفه من احد بعد الذى كان ينزل عليه الآيات من كلّ الجهات و ما احصاها احد الا الله ربّك و ربّ العالمين فلما تمّ ميقات السّتر اذا اظهرنا عن خلف الف حجاب من النور نوراً من انوار وجه الغلام اقلّ من سمّ الابرة اذا انصعقت اهل ملاّ العالين ثمّ سجدت وجوه المقرّبين و ظهر بشأن ما ظهر مثله فى الابداع بحيث قام بنفسه بين السّموات و الأرضين

۳۲

و ما سمعت فى خليل الرّحمن أنّه حقّ لا ريب فيه مأمور شدند بذبح اسمعيل تا آنكه ظاهر شود استقامت و انقطاع او در امر الله بين ما سواه و مقصود از ذبح او هم فدائى بود از براى عصيان و خطاهای من على الأرض چنانچه عيسى ابن مريم هم اين مقام را از حقّ جلّ و عزّ خواستند و همچنين رسول الله حسين را فدا نمودند

احدى اطلّاع بر عنايات خفيّه حقّ و رحمت محيطه او نداشته و ندارد نظر بعصيان اهل عالم و خطاهای واقعه در آن و مصيبيات وارده بر اصفيا و اوليا جميع مستحقّ هلاکت بوده و هستند ولكن الطاف مكنونه الهيّه بسببى از اسباب ظاهره و باطنه حفظ فرموده و ميفرمايد تفكّر لتعرف و كن من الثّابتين....

۳۳

ولكن قدرنا ظهور الكلمة و ما قدر فيها بين العباد على مقادير التى قدرت من لدن عليم حكيم و جعلنا حجاب وجهها نفسها و كذلك كنّا قادرين و انّها لو تتجلى على العباد بما فيها لن يحملنّها احد بل يفرّون عنها كلّ من فى السّموات و الأرضين

فانظر الى ما نزل على محمّد رسول الله و أنّه حين النزول قدر له كنوز المعانى على ما ينبغى له من لدن مقتدر قدير ولكنّ النّاس ما عرفوا منه الا على مراتبهم و مقاماتهم و كذلك أنّه ما كشف لهم

وجه الحكمة الا قدر حملهم و طاقتهم فلما بلغ الناس الى البلوغ تجلى عليهم بما فيه فى سنة السنين حين
الذى ظهر جمال القدم باسم على قبل نبيل

۳۴

سپاس و ستایش خداوندی را سزاوار که آفرینش را بتوانائی خود از برهنگی نابودی رهائی داد و
بپوشش زندگی سرافرازی بخشید پس گوهر پاک مردمرا از میان آفریدگان برگزید و او را بپوشش
بزرگی آرایش فرمود هر که زنگ خواهش از آئینه دل زدود سزاوار این پوشش یزدانی شد و خود را
از برهنگی نادانی رهائی داد

این پوشش تن و جان مردمانرا بزرگترین مایه آسایش و پرورش است خوشا روز آنکه بیاری
خداوند یکتا از آرایش گیتی و آنچه در او است رهائی یافت و در سایه درخت دانائی بیاسود
آوای هزارستان که بر شاخسار دوستی سرایان است بگوش دوستان رسید پس فرمان شد که
این بنده بپاسخ برخی از پرسشها لب گشاید و آنچه از رازها که نگارش آن شاید آشکار نماید در آن
نامه دلپسند نگارش رفته بود که کدام از کیش‌آوران بر دیگری برتری دارد در اینجا خداوند یگانه
میفرماید میان پیمبران جدائی ننهیم چون خواست همه یکی است و راز همگی یکسان جدائی و برتری
میان ایشان روا نه پیمبر راستگو خود را بنام پیمبر پیشین خوانده پس چون کسی بنهان این گفتار
پی‌نبرد بگفته‌های ناشایسته پردازد دانای بی‌نا را از گفته او لغزش پدیدار نشود

اگرچه پیدایش ایشان در جهان یکسان نه و هر یک بر رفتار و کردار جداگانه پدیدار و در میان
خوردی و بزرگی نمودار ولی ایشان مانند ماه تابان است چنانچه او هر گاهی بنمایش جداگانه پدیدار
با آنکه هیچ گاهی او را کاهش و نیستی نه

پس دانسته شد که این نه بیشی و کمی است ولی جهان ناپایدار شایسته اینگونه رفتار است چه
هرگاه که خداوند بپیمبران را بسوی مردمان فرستاد بگفتار و رفتاری که سزاوار آنروز بود
نمودار شد خواست یزدان از پدیداری فرستادگان دو چیز بود نخستین رهاندن مردمان از تیرگی
نادانی و رهنمائی بروشنائی دانائی دویم آسایش ایشان و شناختن و دانستن راههای آن

پیمبران چون پزشگانند که بپرورش گیتی و کسان آن پرداخته‌اند تا بدرمان یگانگی بیماری
بیگانگی را چاره نمایند در کردار و رفتار پزشگ جای گفتار نه زیرا که او بر چگونگی کالبد و
بیماریهای آن آگاه است و هرگز مرغ بینش مردمان زمین بفراز آسمان دانش او نرسد پس اگر رفتار
امروز پزشگ را با گذشته یکسان نه‌بینند جای گفتار نه چه که هر روز بیمار را روش جداگانه
سزاوار و همچنین پیمبران یزدان هرگاه که جهانرا بخورشید تابان دانش درخشان نمودند بهر چه
سزاوار آن روز بود مردم را بسوی خداوند یکتا خواندند و آنها را از تیرگی نادانی بروشنائی دانائی

راه نمودند پس باید دیده مردم دانا بر راز درون ایشان نگران باشد چه که همگی را خواست یکی بوده و آن راهنمایی گمگشتگان و آسودگی درماندگان است...مردمانرا بیماری فراگرفته بکوشید تا آنها را بآن درمان که ساخته دست توانای پزشکی یزدان است رهائی دهید

باز در چگونگی کیشها نگارش رفته بود خردمندان گیتی را چون کالبد مردمان دانسته‌اند چنانکه او را پوشش باید کالبد گیتی را هم پوشش داد و دانش شاید پس کیش یزدان جامه اوست هرگاه کهنه شود جامه تازه او را بیاراید هر گاهی را روش جداگانه سزاوار همیشه کیش یزدانی بآنچه شایسته آنروز است هویدا و آشکار

دیگر در گفته‌های آیین‌داران گذشته نگاشته بودند دانش ستوده از این گفتارهای بیهوده دوری جوید آفریننده یکتا مردم را یکسان آفریده و او را بر همه آفریدگان بزرگی داده پس بلندی و پستی و بیشی و کمی بسته بکوشش اوست هر که بیشتر کوشد بیشتر رود امیدواریم که از زمین دل بیاری باری ژاله بخشش لاله دانش بروید و مردمرا از تیرگی آرایش بشوید

۳۵

تفکر فرمائید که سبب چه بوده که در ازمنه ظهور مظاهر رحمن اهل امکان دوری میجستند و بر اعراض و اعتراض قیام مینمودند اگر ناس در این فقره که از قلم امر جاری شده تفکر نمایند جمیع بشریعه باقیه الهیه بشتابند و شهادت دهند بر آنچه او شهادت داده ولکن حجاب اوهام انام را در ایام ظهور مظاهر احدیه و مطالع عز صمدانیه منع نموده و مینماید چه که در آن ایام حق بآنچه خود اراده فرموده ظاهر میشود نه باراده ناس چنانچه فرموده أ فکلما جاءکم رسول بما لا تهوی انفسکم استکبرتم ففریقاً کذبتم و فریقاً تقتلون

البته اگر باوهام ناس در ازمنه خالیه و اعصار ماضیه ظاهر میشدند احدی آن نفوس مقدسه را انکار نمینمود مع آنکه کل در لیالی و ایام بذکر حق مشغول بودند و در معابد بعبادت قائم معذک از مطالع آیات ربانیه و مظاهر بینات رحمانیه بی‌نصیب بودند چنانچه در کتب مسطور است و آن جناب بر بعضی مطلعند

مثلاً در ظهور مسیح جمیع علمای عصر مع آنکه منتظر ظهور بودند اعراض نمودند و حنان که اعلم علمای عصر بود و همچنین قیافا که اقاضی القضاة بود حکم بر کفر نمودند و فتوای قتل دادند و همچنین در ظهور رسول روح ما سواه فداه علمای مگه و مدینه در سنین اولیه بر اعراض و اعتراض قیام نمودند و نفوسی که ابداً اهل علم نبودند بایمان فائز شدند قدری تفکر فرمائید بلال حبشی که کلمه‌ئی از علم نخوانده بود بسماء ایمان و ایقان ارتقا نمود و عبدالله ابی که از علما بود بنفاق برخاست راعی غم بنفحات آیات بمقرّ دوست پی‌برد و بمالک امم پیوست و صاحبان علوم و حکم

ممنوع و محروم اینست که میفرماید حتّی یصیر اعلاکم اسفلکم و اسفلکم اعلاکم و مضمون این فقره در اکثر کتب الهیّه و بیانات انبیا و اصفیا بوده

براستی میگویم امر بشأنی عظیم است که پدر از پسر و پسر از پدر فرار مینماید در حضرت نوح و کنعان مشاهده کنید انشاءالله باید در این ایام روحانی از نسایم سبحانی و فیوضات ربیع رحمانی محروم نمانید باسم معلوم منقطعاً عن العلوم برخیزید و ندا فرمائید قسم بأفتاب افق امر در آن حین فرات علوم الهیّه را از قلب جاری مشاهده نمائید و انوار حکمت ربّانیّه را بی‌پرده بیابید اگر حلاوت بیان رحمن را بیابی از جان بگذری و در سبیل دوست انفاق نمائی

این بسی واضح است که این عبد خیالی نداشته و ندارد چه که امرش از شئون ظاهره خارج است چنانچه در سجن اعظم غریب و مظلوم افتاده و از دست اعدا خلاصی نیافته و نخواهد یافت لذا آنچه میگوید لوجه الله بوده که شاید ناس از حجابات نفس و هوی پاک شوند و بعرفان حقّ که اعلیّ المقام است فائز گردند لا یضرّنی اعراضهم و لا ینفعنی اقبالهم انما ندعوهم لوجه الله انه لغنیّ عن العالمین

۳۶

اعلم بأنّ الاین از اسلم الروح قد بکت الأشياء كلّها ولكن بانفاقه روحه قد استعدّ كلّ شیء كما تشهد و تری فی الخلاق اجمعین كلّ حکیم ظهرت منه الحکمة و كلّ عالم فصلت منه العلوم و كلّ صانع ظهرت منه الصنایع و كلّ سلطان ظهرت منه القدرة كلّها من تأیید روحه المتعالی المتصرّف المنیر و نشهد بأنّه حین از اتی فی العالم تجلّی علی الممكنات و به طهر كلّ ابرص عن داء الجهل و العمی و برئ كلّ سقیم عن سقم الغفلة و الهوی و فتحت عین كلّ عمی و تزکّت كلّ نفس من لدن مقتدر قدیر

و فی مقام يطلق البرص علی كلّ ما یحتجب به العبد عن عرفان ربّه و الّذی احتجب انه ابرص و لا یذکر فی ملکوت الله العزیز الحمید و انا نشهد بأنّ من کلمة الله طهرّ كلّ ابرص و برئ كلّ علیل و طاب كلّ مریض و انها لمطهرّ العالم طوبی لمن اقبل اليها بوجه منیر

۳۷

طوبی لمن اقرّ بالله و آیاته و اعترف بانّه لا یسئل عمّا یفعل هذه کلمة قد جعلها الله طراز العقائد و اصلها و بها یقبل عمل العاملین اجعلوا هذه الکلمة نصب عیونکم لئلاّ تزلكم اشارات المعرضین لو یحلّ ما حرّم فی ازل الازال او بالعکس لیس لاحد ان یعترض علیه و الّذی توقّف فی اقلّ من ان انه من المعتدین

و الذى ما فاز بهذا الاصل الاسنى و المقام الاعلى تحركه ارياح الشبهات و تقلبه مقالات
المشركين من فاز بهذا الاصل قد فاز بالاستقامة الكبرى حبذا هذا المقام الابهى الذى بذكره زين كل
لوح منيع كذلك يعلمكم الله ما يخلصكم عن الريب و الحيرة و ينجيكم فى الدنيا و الآخرة انه هو الغفور
الكريم

٣٨

انك ايئن بان ربك فى كل ظهور يتجلى على العباد على مقدارهم مثلاً فانظر الى الشمس فانها حين
طلوعها عن افقها تكون حرارتها و اثرها قليلة و تزداد درجة بعد درجة ليستأنس بها الأشياء قليلاً قليلاً
الى ان يبلغ الى قطب الزوال ثم تنزل بدرائج مقدرة الى ان يغرب فى مغربها كل ذلك من حكمة الله ان
انتم من العارفين و انها لو تطلع بغتة فى وسط السماء يضر حرارتها الأشياء كذلك فانظر فى شمس
المعاني لتكون من المطلعين فانها لو تستشرق فى اول فجر الظهور بانوار التي قدر الله لها ليحترق
ارض العرفان من قلوب العباد لأنهم لن يقدر ان يحملنها او يستعكس منها بل يضطربن منها و
يكونن من المعدومين

٣٩

اي رب لك الحمد على بدايع قضايك و جوامع رزايك مرة اودعتنى بيد النمرود ثم بيد الفرعون و
وردا على ما انت احصيته بعلمك و احطته بارادتك و مرة اودعتنى فى سجن المشركين بما قصت
على اهل العماء حرفاً من الرؤيا الذى الهمتنى بعلمك و عرفتنى بسطانك و مرة قطعت رأسى بأيدى
الكافرين و مرة ارفعتنى الى الصليب بما اظهرت فى الملك من جواهر اسرار عز فردانيتك و بدايع
آثار سلطان صمدانيتك و مرة ابتليتنى فى ارض الطف بحيث كنت وحيداً بين عبادك و فريداً فى
مملكتك الى ان قطعوا رأسى ثم ارفعوه على السنان و داروه فى كل الديار و حضروه على مقاعد
المشركين و مواضع المنكرين و مرة علقونى فى الهواء ثم ضربونى بما عندهم من رصاص الغل و
البغضاء الى ان قطعوا اركانى و فصلوا جوارحى الى ان بلغ الزمان الى هذه الأيام التى اجتمعوا
المغلون على نفسى و يتدبرون فى كل حين بأن يدخلوا فى قلوب العباد ضغنى و بغضى و يمكرون فى
ذلك بكل ما هم عليه لمقتدرون... فوعزتكم يا محبوبى اشكرك حينئذ فى تلك الحالة و على كل ما
ورد على فى سبيل رضائك و اكون راضياً منك و من بدايع بلاياك

ای محبوب روحی در دل دمیدی و مرا از من اخذ نمودی و بعد مابین مشرکین و مغلین نمایشی از من گذاشته‌ئی و جمیع بآن ناظر شده بر اعراض قیام نموده‌اند ای محبوب حال خود را بنما و مرا فارغ کن

جواب بشنو نمایشت محبوب جان منست چگونه راضی شوم جز چشمم ببند و جز قلبم عارف شود قسم بجمال یعنی جمالت که از چشم و دل خود هم میخواهم مستور باشی تا چه رسد بعیون غیر طاهره

وای وای نوبت جواب باین عبد رسید لوح تمام شد و مطلب ناگفته و در ناسفته ماند

فوالله یا قوم انی قد کنت راقداً علی بساطی ولکن نسمة الله ایقظتنی و روح الله احیتنی و لسان الله تکلم علی لسانی لست انا بمذنب انتم لا تنظرونی بعیونکم بل بعینی و بذلک امرتم من لدن عزیز علیم و یا قوم هل تظنون بانّ الأمر ببیدی لا فونفس الله المقتدر المتعالی العلیم الحکیم فوالله لو کان الأمر ببیدی ما اظهرت نفسی علیکم فی اقلّ من آن و ما تکلمت بکلمة و کان الله علی ذلک شهید و علیم

ای پسر انصاف در لیل جمال هیکل بقا از عقبه زمردی وفا بسدره منتهی رجوع نمود و گریست گریستنی که جمیع ملأ عالین و کرّوبین از ناله او گریستند و بعد از سبب نوحه و ندبه استفسار شد مذکور داشت که حسب الأمر در عقبه وفا منتظر ماندم و راحه وفا از اهل ارض نیافتم و بعد آهنگ رجوع نمودم ملحوظ افتاد که حمامات قدسی چند در دست کلاب ارض مبتلا شده‌اند در این وقت حوریّه الهی از قصر روحانی بی ستر و حجاب دوید و سؤال از اسامی ایشان نمود و جمیع مذکور شد الا اسمی از اسماء و چون اصرار رفت حرف اول اسم از لسان جاری شد اهل غرفات از مکامن عزّ خود بیرون دویدند و چون بحرف دوم رسید جمیع بر تراب ریختند در آن وقت ندا از مکمن قرب رسید زیاده بر این جایز نه انا کنا شهداء علی ما فعلوا و حینئذ کانوا یفعلون

یا افنانی علیک بهائی و عنایتی خیمه امر الهی عظیم است جمیع احزاب عالم را فراگرفته و خواهد گرفت روز روز شماسست و هزار لوح گواه شما بر نصرت امر قیام نمائید و بجنود بیان بتسخیر افنده و قلوب اهل عالم مشغول شوید باید از شما ظاهر شود آنچه که سبب آسایش و راحت بیچارگان روزگار است کمر همت را محکم نمائید شاید بندگان از اسیری فارغ شوند و آزادی رسند

امروز ناله عدل بلند و حنین انصاف مرتفع دود تیره ستم عالم و امم را احاطه نموده از حرکت قلم اعلی روح جدید معانی بامر امر حقیقی در اجساد الفاظ دمیده شد و آثارش در جمیع اشیای عالم ظاهر و هویدا اینست بشارت اعظم که از قلم مظلوم جاری شده بگو ای دوستان ترس از برای چه و بیم از که گلپاره‌های عالم باندک رطوبتی متلاشی شده و میشوند نفس اجتماع سبب تفریق نفوس موهومه است....

امروز هر آگاهی گواهی میدهد بر اینکه بیاناتی که از قلم مظلوم نازل شده سبب اعظم است از برای ارتفاع عالم و ارتقاء امم بگو ای قوم بقوت ملکوتی بر نصرت خود قیام نمائید که شاید ارض از اصنام ظنون و اوهام که فی الحقیقه سبب و علت خسارت و ذلت عباد بیچاره‌اند پاک و طاهر گردد این اصنام حائلند و خلق را از علو و صعود مانع امید آنکه ید اقتدار مدد فرماید و ناس را از ذلت کبری برهاند

در یکی از الواح نازل یا حزب الله بخود مشغول نباشید در فکر اصلاح عالم و تهذیب امم باشید اصلاح عالم از اعمال طیبیه طاهره و اخلاق راضیه مرضیه بوده ناصر امر اعمالست و معینش اخلاق یا اهل بها بتقوی تمسک نمائید هذا ما حکم به المظلوم و اختاره المختار ای دوستان سزاوار آنکه در این بهار جانفزا از باران نیسان یزدانی تازه و خرم شوید خورشید بزرگی پرتو افکنده و ابر بخشش سایه گسترده بآبهره کسی که خود را بی بهره نساخت و دوست را در این جامه بشناخت بگو اهریمنان در کمین‌گاهان ایستاده‌اند آگاه باشید و بروشنائی نام بینا از تیرگیها خود را آزاد نمائید عالم‌بین باشید نه خودبین اهریمنان نفوسی هستند که حائل و مانعند مابین عباد و ارتفاع و ارتقاء مقاماتشان

امروز بر کلّ لازم و واجبست تمسک نمایند بآنچه که سبب سمو و علو دولت عادلّه و ملت است قلم اعلی در هر یک از آیات ابواب محبت و اتحاد باز نموده قلنا و قولنا الحق عاشروا مع الأدیان کلّها بالروح و الریحان از این بیان آنچه سبب اجتناب و علت اختلاف و تفریق بود از میان برخاست و در ارتقاء وجود و ارتفاع نفوس نازل شده آنچه که باب اعظم است از برای تربیت اهل عالم آنچه از لسان و قلم ملل اولی از قبل ظاهر فی الحقیقه سلطان آن در این ظهور اعظم از سماء مشیت مالک قدم نازل از قبل فرموده‌اند حبّ الوطن من الایمان و لسان عظمت در یوم ظهور فرموده

ليس الفخر لمن يحبّ الوطن بل لمن يحبّ العالم باين كلمات عاليات طیور افنده را پرواز جدید آموخت و تحدید و تقلید را از کتاب محو نمود

یا حزب العدل باید بمثابه نور روشن باشید و مانند نار سدره مشتعل این نار محبت احزاب مختلفه را در یک بساط جمع نماید و نار بغضا سبب و علت تفریق و جدالست نسأل الله ان يحفظ عباده من شرّ اعدائه أنّه على كلّ شیء قدير

الحمد لله حقّ جلّ جلاله بمفتاح قلم اعلى ابواب افنده و قلوب را گشوده و هر آیهی از آیات منزله بابیست مبین از برای ظهور اخلاق روحانیّه و اعمال مقدّسه این ندا و این ذکر مخصوص مملکتی و یا مدینهئی نبوده و نیست باید اهل عالم طراً بآنچه نازل شده و ظاهر گشته تمسک نمایند تا بازادی حقیقی فائز شوند گیتی بانوار نیر ظهور منور چه که در سنه ستین حضرت مبشر روح ما سواه فداه بروح جدید بشارت داد و در سنه ثمانین عالم بنور جدید و روح بدیع فائز گشت حال اکثر اهل بلاد مستعدّند از برای اصغاء کلمه علیا که بعث و حشر کلّ بآن منوط و معلق است....

یا حزب الله وصایای دوست یکتا را بگوش جان بشنوید کلمه الهی بمثابه نهالست مقرر و مستقرش افنده عباد باید آن را بکوثر حکمت و بیان تربیت نمایند تا اصلش ثابت گردد و فرعش از افلاک بگذرد

ای اهل عالم فضل این ظهور اعظم آنکه آنچه سبب اختلاف و فساد و نفاق است از کتاب محو نمودیم و آنچه علت الفت و اتحاد و اتّفاقت ثبت فرمودیم نعیماً للعاملین مکرر وصیّت نموده و مینمائیم دوستان را که از آنچه راحه فساد استشمام میشود اجتناب نمایند بل فرار اختیار کنند عالم منقلب است و افکار عباد مختلف نسأل الله ان یزینهم بنور عدله و یعرفهم ما ینفعهم فی كلّ الأحوال أنّه هو الغنی المتعال

۴۴

یا معشر العلماء اتّقوا الله ثمّ انصفوا فی امر هذا الأمّیّ الذی شهدت له کتب الله المهیمن القیوم.... بترسید از خداوند یکتا این مظلوم با شما و امثال شما معاشر نبوده و کتب شما را ندیده و در مجلس تدریس وارد نشده شهادت میدهد بآنچه گفته شد کلاه او و زلف او و لباس او آخر انصاف کجا رفته هیکل عدل در چه مکان آرمیده چشم بگشائید و بدیده بصیرت نظر نمائید و تفکر کنید شاید از انوار آفتاب بیان محروم نمائید و از امواج بحر عرفان ممنوع نشوید

بعضی از امرا و آحاد ناس اعتراض نموده اند که این مظلوم از علما و سادات نبوده بگو ای اهل انصاف اگر فی الجمله تفکر نمائید صدهزار بار این مقام را اعظم شمردید و اکبر دانید قد اظهر الله امره من بیت ما کان فیهِ ما عند العلماء و الفقهاء و العرفاء و الأدباء

نسمة الله او را بيدار نمود و بندا امر فرمود فلما انتبه قام و نادى الكل الى الله رب العالمين اين بيان نظر بضعف اهل امكان است والا امرش مقدس از اذكار و منزّه از افكار يشهد بذلك من عنده ام الكتاب

٤٥

قد قيّد جمال القدم لاطلاق العالم و حبس في الحصن الأعظم لعنق العالمين و اختار لنفسه الأحران لسرور من في الأكوان هذا من رحمة ربك الرحمن الرحيم قد قبلنا الذلّة لعزكم و الشدايد لرخائكم يا ملأ الموحّدين انّ الذي جاء لتعمير العالم قد اسكنه المشركون في اخبرب البلاد

٤٦

ليس حزني سجنى و لا ذلّتي ابتلائي بين ايدي الأعداء لعمرى أنّها عزّ قد جعلها الله طراز نفسه ان انتم من العارفين

بذلّتي ظهرت عزّة الكاينات و بابتلائي اشرفت شمس العدل على العالمين بل حزني من الذين يرتكبون الفحشاء و ينسبون انفسهم الى الله العزيز الحميد ينبغى لأهل البهَاء ان ينقطعوا عمّن على الأرض كلّها على شأن يجدنّ اهل الفردوس نفحات التّقدّيس من قميصهم و يرون اهل الأكوان في وجوههم نضرة الرّحمن الا أنّهم من المقربّين اولئك عباد بهم يظهر التّقدّيس في البلاد و تنتشر آثار الله العزيز الحكيم انّ الذين ضيّعوا الأمر بما اتّبعوا اهوائهم أنّهم في ضلال مبين

٤٧

قل يا ملأ اليهود ان تريدوا ان تصلبوا الرّوح مرّة اخرى تالله هذا لهو الرّوح قد ظهر بينكم فافعلوا به ما تشاؤون لأنّه انفق روحه في سبيل الله و لا يخاف من احد ولو يجتمع عليه كلّ من في السّموات و الأرض ان انتم توقنون قل يا ملأ الانجيل ان تريدوا ان تقتلوا محمّداً رسول الله تالله انّ هذا ذاته قد ظهر بالحقّ فافعلوا به ما اردتم لأنّه يشناق لقاء محبوبه في ملكوت عزّه و كذلك كان الأمر ان انتم تعلمون قل يا ملأ الفرقان ان تريدوا ان تعلّقوا هيكل علىّ الذي نزل من عنده البيان تالله انّ هذا لمحبوبه الذي قد ظهر باسم آخر و قد اتى على ظلل المعانى بسطان من عنده و أنّه لهو الحقّ علّام الغيوب و انتظر منكم ما فعلتم بظهور قبلى و يشهد بذلك كلّ شيء ان انتم تسمعون ان يا ملأ البيان ان تريدوا ان تسفكوا دم الذي به بشرتم بلسان علىّ ثمّ من قبله بلسان محمّد ثمّ من قبله بلسان الرّوح فها هو هذا بينكم و ما عنده من ناصر ليمنعكم فيما تريدون ان تعملون

تالله لو لم يكن مخالفاً بما نزل في الألواح لقبلت يد الذي يسفك دمي في سبيل محبوب العالمين و قدرت
 عما ملكني الله له ارثاً ولو أنه يستحق بذلك نقمة الله و سخطه ثم قهره و غضبه بدوام الله الملك العادل
 الحكيم

ثم اعلم بأن هذا الغلام كلما يكون ناظراً الى نفسه يجدها احقر الوجود و كلما يرتد البصر الى تجليات
 التي ظهرت منها يجدها سلطان الغيب و الشهود فسبحان الذي بعث مظهر نفسه بالحق و ارسله على كل
 شاهد و مشهود

ای بی‌خبران سر از نوم غفلت بردارید و انوارش که عالم را احاطه نموده مشاهده کنید بعضی
 میگویند زود اشراق نموده ای بی‌بصران یا قریب و یا بعید حال اشراق فرموده شما ملاحظه نمائید
 فی الحقیقه این اشراق محقق است یا نه دیگر قرب و بعد آن در دست شما و این غلام نبوده و نخواهد
 بود حکمت الهیه که از انظر بریه مستور است اقتضا نموده یا قوم فارضوا بما رضی الله لکم و قضی
 علیکم... ای صاحبان بغضا قسم بافتاب فلک بقا که اگر امر بدست این عبد بود هرگز خود را معروف
 نمینمودم چه که اسم مذکورم ننگ دارد از ذکر این السن غیر طاهره کاذبه و در هر حین که ساکن
 شده و صمت اختیار نمودم روح القدس از یمینم ناطق شده و روح الأعظم قدام وجهم و روح الامین
 فوق رأسم و روح البهائم در صدرم ندا فرموده و حال اگر بسمع لطیف استماع شود از جمیع اعضا و
 احشا و عروق و اظفار نداء الله را استماع نمائید حتی از شعراتم میشنوید بآنکه لا اله الا هو و ان هذا
 الجمال لبهائه لمن فی السموات و الارضین

یا قوم تالله الحق ان هذا لبحر الذي منه ظهرت البحور و اليه يذهب كلها و منه اشرفت السموس و اليه
 يرجع كلها و منه اثمرت سدرات الامر بأثمار التي كل واحدة منها بعثت على هيكل نبی و ارسل الى
 عالم من عوالم التي ما احصاها احد الا نفس الله التي احاطت الموجودات بحرف من كلمة التي خرج
 من قلمه الذي كان محكوماً تحت اصبعه الذي كان على الحق قویاً

قل يا قوم لا تمنعوا انفسكم عن فضل الله و رحمته و من يمنع و انه على خسران عظيم قل يا قوم أ تعبدون الثراب و تدعون ربكم العزيز الوهاب اتقوا الله و لا تكونن من الخاسرين قل قد ظهر كتاب الله على هيكال الغلام فتبارك الله احسن المبدعين انتم يا ملأ الأرض لا تهربوا عنه ان اسرعوا اليه و كونوا من الرجاعين توبوا يا قوم عما قد فرطتم في جنب الله و ما اسرفتم في امره و لا تكونن من الجاهلين هو الذي خلقكم و رزقكم بأمره و عرفكم نفسه العزيز العليّ العليم و اظهر لكم كنوز العرفان و عزجكم الى سماء الايقان في امره المحكم العزيز الرفيع اياكم ان لا تمنعوا فضل الله على انفسكم و لا تبطلوا اعمالكم و لا تنكروه في هذا الظهور الأظهر الأمتع المشرق المنير فأنصفوا في امر الله بارئكم ثم انظروا الى ما نزل عن جهة العرش و تفكروا فيه بقلوب طاهر سليم اذا يظهر لكم الأمر كظهور الشمس في وسط السماء و تكونن من الموقنين

قل ان دليله نفسه ثم ظهوره و من يعجز عن عرفانها جعل الدليل له آياته و هذا من فضله على العالمين و اودع في كل نفس ما يعرف به آثار الله و من دون ذلك لن يتم حجته على عباده ان انتم في امره لمن المتفكرين انه لا يظلم نفساً و لا يأمر العباد فوق طاقتهم و انه لهو الرحمن الرحيم قل قد ظهر امر الله على شأن يعرفه اكمه الأرض و كيف ذى بصر طاهر منير و ان الأكمه لن يدرك الشمس ببصرها ولكن يدرك حرارة التي تظهر منها في كل شهور و سنين ولكن اكمه البيان تالله لن يعرف الشمس و لا اثرها و ضيائها ولو تطلع في مقابلة عينه في كل حين قل يا ملأ البيان انا اختصاصناكم لعرفان نفسنا بين العالمين و قربناكم الى شاطئ الأيمن عن يمين بقعة الفردوس مقام الذي فيه تنطق النار على كل الألمان بأنه لا اله الا انا العليّ العظيم اياكم ان لا تحتجبوا انفسكم عن هذه الشمس التي استضاءت عن افق مشيئة ربكم الرحمن بضيء الذي احاط كل صغير و كبير ان افتحوا ابصاركم لتشهدوها بعيونكم و لا تعلقوا ابصاركم بذى بصر لأن الله ما كلف نفساً الا بعد وسعها و كذلك نزل في كل الألواح على النبيين و المرسلين

ان ادخلوا يا قوم في هذا الفضاء الذي ما قدر له من اول و لا من آخر و فيه ارتفع نداء الله و تهب روايح قدسه المنيع و لا تجعلوا اجسادكم عرياً عن رداء العز و لا قلوبكم عن ذكر ربكم و لا سمعكم عن استماع نغماته الأبدع الأمتع العزيز الأفصح البليغ

اي نصير اي عبد من تالله الحق غلام روى با رحيق ابهى در فوق كل رؤس اليوم ناظر و واقف كه كه را نظر بر او افتد و من غير اشاره از كف ببضائش اخذ نموده بياشامد ولكن هنوز احدى فايز باين

سلسال بی مثال سلطان لایزال نشده الا معدودی و هم فی جنة الأعلى فوق الجنان علی سرر التّمکین هم مستقرّون تالله لن یسبقهم المرایا و لا مظاهر الأسماء و لا کلّ ما کان و ما یكون ان انتم من العارفين ای نصیر این نه ایامی است که عرفان عارفین و ادراک مدرکین فضلش را درک نماید تا چه رسد بغافلین و محتجبین و اگر بصر را از حجابات اکبر مطهر سازی فضلی مشاهده نمائی که از اول لا اول الی آخر لا آخر شبه و مثل و ندّ و نظیر و مثال از برایش نهیینی و لکن لسان الله بچه بیان ناطق شود که محتجبان درک او نمایند و الأبرار یشرّبون من رحیق القدس علی اسمی الأبهی من ملکوت الأعلى و لم یکن لدونهم من نصیب

۵۴

فونفسه المحبوب ما اردت ان اکون رئیساً لمن علی الأرض بل القی علیهم ما امرت به من لدن عزیز جمیل لینقطعهم عن شؤونات الأرض و یصعدهم الی مقرّ الذی انقطعت عنه عرفان المشرکین ثم ادراک المعرضین

۵۵

یا ارض الطّاء یاد آر هنگامی را که مقرّ عرش بودی و انوارش از در و دیوارت ظاهر و هویدا چه مقدار از نفوس مقدّسه مطمئنه که بحبّت جان دادند و روان ایثار نمودند طوبی از برای تو و از برای نفوسی که در تو ساکنند هر صاحب شمی عرف مقصود را از تو مییابد در تو پدید آمد آنچه مستور بود و از تو ظاهر شد آنچه پوشیده و پنهان کدام عاشق صادق را ذکر نمائیم که در تو جان داد و در خاکت پنهان شد نفحات قمیص الهی از تو قطع نشده و نخواهد شد ما ذکر مینمائیم تو را و مظلومان و مظلوماتی که در تو مستورند

انا نذکر اختی اظهاراً لعنایتی و ابرازاً لوفائی بمظلومیّت کبری بحقّ راجع شد ما اطّلع بذلک الا علمی المحيط

ای ارض طاء حال هم از فضل الهی محلّ و مقرّ دوستان حقّی طوبی لهم و للذین هاجروا الیک فی سبیل الله مالک هذا الیوم البدیع طوبی از برای نفوسی که بذکر و تنای حقّ ناطقتد و بخدمت امر مشغول ایشانند آن نفوسی که در کتب قبل مذکورند امیرالمؤمنین علیه بهائی در وصفشان فرموده طوباهم افضل من طوبانا قد نطق بالصدق و انا من الشّاهدین اگرچه حال این مقامات مستور است و لکن ید قدرت البتّه مانع را بردارد و ظاهر فرماید آنچه را که سبب و علّت روشنی چشم عالم است

شكر نمائيد حقّ جلّ جلاله را كه باين عنايت بديعه فائز شديد و بطراز بيان رحمن مزين قدر وقت را بدانيد و آنچه سزاوار است تمسك نمائيد انه لهو الناصح المشفق العليم

۵۶

يا ارض الطاء لا تحزنى من شىء قد جعلك الله مطلع فرح العالمين لو يشاء يبارك سريرك بالذى يحكم بالعدل و يجمع اغنام الله التى تفرقت من الذناب انه يواجه اهل البهء بالفرح و الانبساط الا انه من جوهر الخلق لدى الحق عليه بهاء الله و بهاء من فى ملكوت الامر فى كل حين افرحى بما جعلك الله افق النور بما ولد فيك مطلع الظهور و سميت بهذا الاسم الذى به لاح نير الفضل و اشرقت السموات و الارضون سوف تنقلب فيك الامور و يحكم عليك جمهور الناس ان ربك لهو العليم المحيط اطمننى بفضل ربك انه لا تنقطع عنك لحظات اللطاف سوف يأخذك الاطمينان بعد الاضطراب كذلك قضى الامر فى كتاب بديع

۵۷

ان يا محمد اذا خرجت عن ساحة العرش ان اقصد زيارة البيت من قبل ربك و اذا حضرت تلقاء الباب قف و قل يا بيت الله الأعظم اين جمال القدم الذى به جعلك الله قبلة الأمم و آية ذكره لمن فى السموات و الأرضين يا بيت الله اين الأيام التى كنت فيها موطأ قدميه و اين الأيام التى ارتفعت منك نعمات الرحمن فى كل الأحيان و اين طرازك الذى منه استضاء من فى الأكوان اين الأيام التى كنت عرشاً لاستقرار هيكل القدم و اين الأيام التى كنت مصباح الفلاح بين الأرض و السماء و تتضوع منك نفحات السبحان فى كل صباح و مساء يا بيت الله اين شمس العظمة و الاقتدار التى كانت مشرقة من افقك و اين مطلع عناية ربك المختار الذى كان مستويماً عليك ما لى يا عرش الله ارى تغير حالك و اضطربت اركانك و غلق بابك على وجه من ارادك و ما لى اراك الخراب أ سمعت محبوب العالمين تحت سيوف الأحزاب طوبى لك و لوفائك بما اقتديت مولاك فى احزانه و بلاياه اشهد بانك المنظر الأكبر و المقرّ الأطهر و منك مرّت نسمة السبحان على من فى الأكوان و استقرحت قلوب المخلصين فى غرفات الجنان و اليوم ينوح بما ورد عليك الملائة الأعلى و سكان مداين الأسماء

أنتك لم تزل كنت مظهر الأسماء و الصفات و مسرح لحظات مالک الأرضين و السموات قد ورد عليك ما ورد على الثابت الذى كانت فيه السكينة طوبى لمن يعرف لحن القول فيما اراد مالک البرية

و طوبى للذين يستنشقون منك نفحات الرحمن و يعرفون قدرک و يحفظون حرمتک و يراعون شأنک فى كل الأحيان نسال الله بأن يفتح بصر الذين غفلوا عنک و ما عرفوا قدرک لعرفانک و عرفان من رفعک بالحق أنهم قوم عمون و اليوم لا يعرفون ان ربک لهو العزيز الغفور
اشهد بک امتحن الله عباده طوبى لمن اقبل اليک و يزورک و ويل للذين انكروا حقک و اعرضوا عنک و ضيعوا قدرک و هتكوا حرمتک

يا بيت الله ان هتك المشركون ستر حرمتک لا تحزن قد زينک الله بطراز ذكره بين الأرض و السماء و انه لا يهتك ابداً أنتک تكون منظر ربک فى كل الأحيان و يسمع نداء من يزورک و يطوف حولک و يدعو بک انه هو الغفور الرحيم

يا الهى اسألک بهذا البيت الذى تغير فى فراقک و ينوح لهجرک و ما ورد عليك فى أيامک بأن تغفر لى و لأبوى و نوى قرابتى و المؤمنين من اخوانى ثم اقض لى حوائجى كلها بجودک يا سلطان الأسماء أنتک انت أكرم الأكرمين و مولى العالمين

۵۸

اذکر ما نزل فى ارض السرّ فى السنة الأولى لعبدنا المهدى و اخبرناه به فيما یرد على البيت من بعد لئلا يحزنه ما ورد من قبل من الذى اعتدى و سرق عند ربک علم السموات و الأرضين
قلنا و قولنا الحق ثم اعلم بأنّ ليس هذا اول و هن نزل على بيتى و قد نزل من قبل بما اكتسبت ايدى الظالمين و سينزل عليه من الدلة ما تجرى به الدموع عن كلّ بصر بصير كذلك القيناک بما هو المستور فى حجب الغيب و ما اطلع به احد الا الله العزيز الحميد ثم تمضى ايام يرفعه الله بالحق و يجعله علماً فى الملك بحيث يطوف فى حوله ملاً عارفون هذا قول ربک من قبل ان يأتى يوم الفزع قد اخبرناک به فى هذا اللوح لئلا يحزنک ما ورد على البيت بما اكتسبت ايدى المعتدين و الحمد لله العليم الحكيم

۵۹

هر منصفى شهادت داده و ميدهد که اين مظلوم از اول ظهور کل را بافق اعلى دعوت نموده و از شقاوت و بغضا و بغى و فحشا منع فرموده معذلک اهل اعتساف وارد آوردند آنچه را که قلم از

ذکرش عاجز و قاصر است حقّ حیات و راحت از برای کل خواسته و لکن عباد در قتل احبّاً و سفک دم مطهرش فتوی داده‌اند

و مطالع این ظلم جهلائی هستند که باسم علم معروفند بشأنی بر اعراض قیام نموده‌اند که نفسی را که عالم از برای خدام درگهش خلق شده او را بظلم مبین در سجن محکم متین حبس نموده‌اند و لکن الله بَدَل السَّجْنِ بِالْجَنَّةِ الْعُلْيَا وَ الْفِرْدَوْسِ الْأَعْلَى رَغْمًا لَهُمْ وَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا بِهَذَا النَّبَاِ الْعَظِيمِ و آنچه از اسباب ظاهره موجود شد منع ننمودیم نفسی که با این مظلوم معاشر بودند کل گواهی میدهند که ساحت اقدس مقدّس از اسباب ظاهره بوده و لکن در سجن قبول نمودیم آنچه را که مشرکین اراده منع آن نمودند و اگر نفسی یافت شود و بیتی از ذهب و یا فضّه و یا فوق این دو از جواهر نفیسه بنا نماید اذن داده و میدهیم آنّه یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و اذن داده شد که در این ارض بناهای عالیّه ترتیب دهند و باسم حقّ جلّ جلاله اراضی طیّبه طاهره که بنهر اردن متّصل است و یا حول او اخذ نمایند لیظهر ما کان مسطوراً من القلم الأعلی فی کتب القبل و ما اراده الله ربّ العالمین فی هذا الظهور الأمنع الأقدس العزیز البدیع

قلنا من قبل اوسعی ذیلک یا اورشلیم ان اعرفوا یا اهل البهآء ثم اشکروا ربکم المبین المبین
اگر حکمتهای بالغه الهی ظاهر شود کل عدل محض را مشاهده مینمایند و بیقین مبین باوامرش تمسک میجویند و تشبّث مینمایند قد قدرنا فی الکتاب خیراً کثیراً لمن اعرض عن الفحشاء متمسکاً بالتقوی آنّه لهو المعطى الکریم

۶۰

لیس ذلتی سجنی لعمری آنّه عزّ لی بل الذلّة عمل احبائی الذین ینسبون انفسهم الینا و یتبعون الشیطان فی اعمالهم الا انهم من الخاسرین
لما قضی الأمر و اشرق نیر الآفاق من شطر العراق امرناهم بما یقتسهم عن العالمین منهم من اخذ الهوی و اعرض عمّا امر و منهم من اتّبع الحقّ بالهدی و کان من المهتدین
قل الذین ارتکبوا الفحشاء و تمسکوا بالدنیا انهم لیسوا من اهل البهآء هم عباد لو یردون وادیاً من الذهب یمرون عنه کمرّ السحاب و لا یلتفتون الیه ابدأ الا انهم منی لیجدن من قمیصهم الملاً الأعلی عرف التقدیس... و لو یردن علیهم ذوات الجمال بأحسن الطراز لا ترتدّ الیهنّ ابصارهم بالهوی اولنک خلقوا من التقوی کذلک یعلمکم قلم القدم من لدن ربکم العزیز الوهاب

عالم منقلب است و انقلاب او يوماً فيوماً در تزايد و وجه آن بر غفلت و لامذهبي متوجّه و اين فقره شدت خواهد نمود و زياد خواهد شد بشأنى كه ذكر آن حال مقتضى نه و مدّتى بر اين نهج ايام ميروند و اذا تمّ الميقات يظهر بغتةً ما يرتعد به فرائض العالم اذاً ترتفع الأعلام و تغرد العنادل على الأفنان

ذُكِرَ حزنى و همى و غمى و بلائى و ابتلائى و غربتى و بكائى و حرقتى و سجنى فى هذه الأرض البعيد ان يا مصطفى تالله لو تطلع بما ورد على جمال القدم لتتوح فى العراء و تضرب على رأسك و تصيح كصيحة السليم فاشكر الله بما سترنا عنك اسرار القضايا التى نزلت من سحب مشية ربك المقندر القدير

تالله ما قمت عن الفراش الا و قد شهدت جنود البلاء واقفاً على فناء بابى و ما نمت عليها الا و قد كان قلبى محزوناً عما ورد عليه من جنود الشياطين فاذاً لا يأكل جمال القدم من طعام الا و قد يكون معه من البلايا و لا يشرب قطرة ماء الا و قد يكون معه جواهر القضايا و اذا امشى يمشى جنود الهمة قدامى و عساكر الغم عن ورائى

و كذلك فاشهد حالى ان انت من الشاهدين و أنك انت لا تحزن بما قضى الله علينا ثم ارض برضائه لأننا كنا لم يزل راضياً بما نزل من عنده و بما قدر من لدنه لذا فاصبر انت فى نفسك و لا تجزع و لا تكن من المضطربين

يا ايها الناظر الى الوجه اذا رأيت سواد مدينتى قف و قل يا ارض الطاء قد جنتك من شطر السجن بنبا الله المهيمن القيوم قل يا ام العالم و مطلع النور بين الأمم ابشرك بعناية ربك و اكبر عليك من قبل الحق علام الغيوب اشهد فيك ظهر الاسم المكنون و الغيب المخزون و بك لاح سر ما كان و ما يكون

يا ارض الطاء يذكرك مولى الأسماء فى مقامه المحمود قد كنت مشرق امر الله و مطلع الوحي و مظهر الاسم الأعظم الذى به اضطربت الأفئدة و القلوب كم من مظلوم استشهد فيك فى سبيل الله و كم من مظلومة دفنت فيك بظلم ناح به عباد مكرمون

أنا اردنا ان نذكر الفردوس الأعلى و المدينة المباركة النوراء التى فيها تزوّج عرف المحبوب و انتشرت آياته و ظهرت بيّناته و نصبت اعلامه و ارتفع خبائه و فصلّ فيها كلّ امر حكيم تلك مدينة فيها سطعت رائحة الوصال و انجذب بها المخلصون الى مقرّ القرب و القدس و الجمال طوبى لقاصد قصد و فاز و شرب رحيق اللّقاء من بحر عناية ربّه العزيز الحميد يا ارض المقصود قد جنّتك من قبل الله و ابشّرك بفضلله و رحمته و اكبرّ عليك من لدنه أنّه لهو الفضل الكريم طوبى لنفس توجّهت اليك و وجدت منك عرف الله ربّ العالمين النور عليك و البهاء عليك بما جعلك الله فردوساً لعباده و الأرض المقدّسة المباركة التى انزل الله ذكرها فى كتب النّبیین و المرسلين

يا ارض النوراء بك ارتفع علم أنّه لا اله الا هو و فيك نصبت راية اننى انا الحقّ علام الغيوب ينبغى لكلّ مقبل ان يفتخر بك و بما فيك من افنانى و اوراقى و آثارى و اوليائى و احبائى الذين اقبلوا بالاستقامة الكبرى الى مقامى المحمود

ثمّ ذكر حين الذى وردت فى المدينة و ظلّوا وكلاء السلطان بأنك لن تعرف اصولهم و تكون من الجاهلين قل اى وربّى لا اعلم حرفاً الا ما علّمنى الله بجوده و انا نقرّ بذلك و نكون من المقرّين قل ان كان اصولكم من عند انفسكم لن تتبّعها ابداً و بذلك امرت من لدن حكيم خبير و كذلك كنت من قبل و نكون من بعد بحول الله و قوته و انّ هذا لصراط حقّ مستقيم و ان كان من عند الله فأتوا برهانكم ان كنتم لمن الصادقين قل انا اثبتنا كلّ ما ظلّنا فيك و عملوا بك فى كتاب الذى لن يغادر فيه حرف من عمل العاملين

قل يا ايّها الوكلاء ينبغى لكم بأن تتبّعوا اصول الله فى انفسكم و تدعوا اصولكم و تكوننّ من المهتدين و هذا خير لكم عمّا عندكم ان انتم من العارفين و ان لن تتبّعوا الله فى امره لن يقبل اعمالكم على قدر نقيير و قطمير فسوف تجدون ما اكتسبتم فى الحيوّة الباطلة و تجزون بما عملتم فيها و انّ هذا لصدق يقين

فكم من عباد عملوا كما عملتم و كانوا اعظم منكم و رجعوا كلّهم الى التراب و قضى عليهم ما قضى ان انتم فى امر الله لمن المتفكرين و ستلحقون بهم و تدخلون بيت التّى لن تجدوا فيها لأنفسكم لا من نصير و لا من حميم و تسألون عمّا فعلتم فى ايّامكم و فرطتم فى امر الله و استكبرتم على اوليائه بعد الذى وردوا عليكم بصدق مبين

و انتم شاورتم فى امرهم و اخذتم حكم انفسكم و تركتم حكم الله المهيمن القدير

قل أ تأخذون اصولكم و تضعون اصول الله و رآء ظهوركم و انّ هذا لظلم على انفسكم و انفس العباد لو تكوننّ من العارفين قل ان كان اصولكم على العدل فكيف تأخذون منها ما تهوى به هواكم و تدعون ما كان مخالفاً لأنفسكم ما لكم كيف تكوننّ من الحاكمين أ كان من اصولكم بأن تعذبوا الذى جاءكم بأمركم و تخذلوه و تؤذوه فى كلّ يوم بعد الذى ما عصاكم فى اقلّ من آن و يشهد بذلك كلّ من سكن فى العراق و من ورائه كلّ ذى علم عليم

فأنصفوا فى انفسكم يا ايها الوكلاء بأىّ ذنب اطردتمونا و بأىّ جرم اخرجتمونا بعد الذى استأجرناكم و ما أجرتمونا فوالله هذا لظلم عظيم الذى لن يقاس بظلم فى الأرض و كان الله على ما اقول شهيد....

فاعلموا بأنّ الدنيا و زينتها و زخرفها سيفنى و يبقى الملك لله الملك المهيم العزيز القدير ستمضى ايامكم و كلّ ما انتم تشتغلون به و به تفتخرون على الناس و يحضركم ملائكة الأمر على مقرّ الذى ترجف فيه اركان الخلايق و تقشعرّ فيه جلود الظالمين و تسألون عمّا اكتسبتم فى الحياة الباطلة و تجزون بما فعلتم و هذا من يوم الذى يأتىكم و الساعة التى لا مردّ لها و شهد بذلك لسان صدق عليم

٤٤

ان يا ملاء المدينة اتقوا الله و لا تفسدوا فى الأرض و لا تتبعوا الشيطان ثمّ اتبعوا الحقّ فى هذه الأيام القليل ستمضى ايامكم كما مضت على الذينهم كانوا قبلكم و ترجعون على التراب كما رجعوا اليه أبائكم و كانوا من الرجاعين

ثمّ اعلموا بأنّنا ما نخاف من احد الا الله وحده و ما توكلّى الا عليه و ما اعتصامى الا به و ما نريد الا ما اراد لنا و انّ هذا لهو المراد لو انتم من العارفين انىّ انفقت روحى و جسدى لله ربّ العالمين من عرف الله لن يعرف دونه و من خاف الله لن يخاف سواه ولو يجتمع عليه كلّ من فى الأرض اجمعين و ما نقول الا بما امرت و ما نتبع الا الحقّ بحول الله و قوته و انه يجزى الصادقين

ثمّ اذكر يا عبد ما رأيت فى المدينة حين ورودك ليبقى نكرها فى الأرض و يكون نكرى للمؤمنين فلما وردنا المدينة وجدنا رؤسائها كالأطفال الذين يجتمعون على الطين ليلعبوا به و ما وجدنا منهم من بالغ لنعلّمه ما علّمنى الله و نقلى عليه من كلمات حكمة منيع و لذا بكينا عليهم بعيون السرّ لارتكابهم بما نهوا عنه و اغفاهم عمّا خلقوا له و هذا ما اشهدناه فى المدينة و اثبتناه فى الكتاب ليكون تذكرة لهم و نكرى للآخرين

قل ان كنتم تريدون الدنيا و زخرفها ينبغى لكم بأن تطلبوها فى الأيام التى كنتم فى بطون امهاتكم لأنّ فى تلك الأيام فى كلّ أن تقرّبتم الى الدنيا و تبعدتم عنها ان كنتم من العاقلين فلما ولدتم و بلغ اشدكم

إذا تَبَعْتُمْ عَنِ الدُّنْيَا وَتَقَرَّبْتُمْ إِلَى التُّرَابِ فَكَيْفَ تَحْرِصُونَ فِي جَمْعِ الزَّخَارِفِ عَلَى انْفُسِكُمْ بَعْدَ الَّذِي فَاتَ
الْوَقْتَ عِنْدَكُمْ وَمَضَتِ الْفُرْصَةُ فَتَنْبِّهُوا يَا مَلَأَ الْغَافِلِينَ

اسمعوا ما ينصحكم به هذا العبد لوجه الله و ما يريد منكم من شيء و رضى بما قضى الله له و
يكون من الرّاضين

يا قوم قد مضت من أيامكم أكثرها و ما بقت إلا أيام معدودة إذا دعوا ما اخذتم من عند انفسكم ثم
خذوا احكام الله بقوة لعلّ تصلون الى ما اراد الله لكم و تكوننّ من الرّاشدين و لا تفرحوا بما اوتيتم من
زينة الأرض و لا تعتمدوا عليها فاعتمدوا بذكر الله العليّ العظيم فسوف يفنى الله ما عندكم اتقوا الله و لا
تنسوا عهد الله فى انفسكم و لا تكوننّ من المحتجبين

اياكم ان لا تستكبروا على الله و احبائه ثم اخفضوا جناحكم للمؤمنين الذين آمنوا بالله و آياته و
تشهد قلوبهم بوحدهانيته و سنتهم بفردانيته و لا يتكلمون الا بعد اذنه كذلك ننصحكم بالعدل و نذكركم
بالحقّ لعلّ تكوننّ من المتذكرين

و لا تحملوا على الناس ما لا تحملوه على انفسكم و لن ترضوا لأحد ما لا ترضونه لكم و هذا
خير النّصح لو انتم من السّامعين

ثمّ احترموا العلماء بينكم الذين يفعلون ما علموا و يتبعون حدود الله و يحكمون بما حكم الله فى
الكتاب فاعلموا بأنهم سرج الهداية بين السّموات و الأرضين انّ الذين لن تجدوا للعلماء بينهم من شأن و
لا من قدر اولئك غيروا نعمة الله على انفسهم

قل فارتقبوا حتّى يغيّر الله عليكم أنّه لا يعزب عن علمه من شيء يعلم غيب السّموات و الأرض
و أنّه بكلّ شيء عليم و لا تفرحوا بما فعلتم او تفعلون و لا بما وردتم علينا لأنّ بذلك لن يزداد شأنكم
لو انتم تنظرون فى اعمالكم بعين اليقين و كذلك لن ينقص عنّا من شيء بل يزيد الله اجرنا بما صبرنا
فى البلايا و أنّه يزيد اجر الصّابرين

فاعلموا بأنّ البلايا و المحن لم يزل كانت موكّلة لأصفياء الله و احبائه ثمّ لعباده المنقطعين الذين لا
تلهيهم التّجارة و لا بيع عن ذكر الله و لا يسبقونه بالقول و هم بأمره لمن العاملين كذلك جرت سنّة الله
من قبل و يجرى من بعد فطوبى للصّابرين الذين يصبرون فى البأساء و الضّراء و لن يجزّعوا من
شيء و كانوا على مناهج الصّبر لمن السّالكين....

فسوف يظهر الله قوماً يذكرون ايماننا و كلّ ما ورد علينا و يطلبون حقّنا عن الذين هم ظلمونا بغير
جرم و لا ذنب مبين و من ورائهم كان الله قائماً عليهم و يشهد ما فعلوا و يأخذهم بذنبهم و أنّه أشدّ
المنتقمين

و كذلك قصصنا لكم من قصص الحقّ و القيناكم ما قضى الله من قبل لعلّ تتوبون اليه فى
انفسكم و ترجعون اليه و تكوننّ من الرّاجعين و تنتبّهون فى افعالكم و تستيقظون عن نومكم و غفلتكم

و تداركوا ما فات عنكم و تكوننّ من المحسنين فمن شاء فليقبل قولي و من شاء فليعرض و ما على الآ
بأن اذكركم فيما فرطتم في امر الله لعلّ تكوننّ من المتذكّرين اذاً فاسمعوا قولي ثمّ ارجعوا الى الله و
توبوا اليه ليرحمكم الله بفضله و يغفر خطاياكم و يعفو جريراتكم و أنّه سبقت رحمته غضبه و احاط
فضله كلّ من دخل في قمص الوجود من الأوّلين و الآخرين

۶۷

قد ظهر في هذا الظهور ما لا ظهر في ازل الأزال و من المشركين من رأى و قال هذا ساحر افترى
على الله الا أنّهم قوم مدحضون

ان يا قلم القدم و اذكر للأُمّ ما ظهر في العراق اذ جاء رسول من معشر العلماء و حضر تلقاء
الوجه و سأل من العلوم اجبناه بعلم من لدنا انّ ربك لعلّام الغيوب قال نشهد عندك من العلوم ما لا
احاطه احد أنّه لا يكفي المقام الذي ينسبونه للناس اليك فأتنا بما يعجز عن الاتيان بمثله من على
الأرض كلّها كذلك قضى الأمر في محضر ربك العزيز الودود

فانظر ماذا ترى اذاً انصعق فلما افاق قال آمنت بالله العزيز المحمود اذهب الى القوم قل فاسألوا
ما سئتم أنّه لهو المقتدر على ما يشاء لا يعجزه ما كان و ما يكون قل يا معشر العلماء ان اجتمعوا على
امر ثمّ اسألوا ربكم الرّحمن ان اظهر لكم بسطان من عنده آمنوا و لا تكوننّ من الذين هم يكفرون قال
الآن طلع فجر العرفان و تمتّ حجة الرّحمن قام و رجع الى القوم بأمر من لدى الله العزيز المحبوب
قضت ايام معدودات و ما رجع اليها الى ان ارسل رسولاً آخر اخبرنا بأنّ القوم اعرضوا عمّا
ارادوا و هم قوم صاغرون كذلك قضى الأمر في العراق انّي شهيد على ما اقول و انتشر هذا الأمر في
الأقطار و ما استشعر احد كذلك قضينا ان انتم تعلمون
لعمرى من سأل الآيات في القرون الخالية اذا اظهرنا له كفر بالله ولكنّ الناس اكثرهم غافلون انّ
الذين فتحت ابصارهم بنور العرفان يجدون نفحات الرّحمن و يقبلون اليه الا أنّهم هم المخلصون

۶۸

يا ثمرتى و يا ورقتى عليك بهائى و رحمتى محزون مباش از آنچه وارد شده اگر در دفتر عالم نظر
نمائی مشاهده کنی آنچه را که هم و غم را رفع نماید
يا ثمرتى دو امر از امر حقيقى ظاهر و اين در مقامات قضا و قدر است اطاعتش لازم و تسليم
واجب اجليست محتوم و همچنين اجليست بقول خلق معلّق اماّ اول بايد بأن تسليم نمود چه که حتم است
ولكن حقّ قادر بر تغيير و تبديل آن بوده و هست ولكن ضرش اعظم است از قبل لذا تفويض و توكل
محبوب

و أمّا اجل معلق بمسئلت و دعا رفع شده و ميشود

انشاء الله ان ثمره و من معها از آن محفوظند

قولی الهی الهی اودعت عندی امانة من عندک و اخذتها بارادتك ليس لأمتک هذه ان تقول لم و
بم لأتک محمود فی فعلک و مطاع فی امرک ای ربّ انّ امتک هذه متوجّهة الى فضلک و عطائک
قدّر لها ما یقرّبها اليک و ینفعها فی کلّ عالم من عوالمک أنّک انت الغفور الکریم لا اله الا انت الأمر
القديم

صلّ اللهمّ یا الهی علی الذین شربوا رحيق حبّک امام الوجوه رغماً لأعدائک و اقرّوا و اعترفوا
بوحدايتک و فردانيتک و بما ارتعدت به فرائص جبابرة خلقک و فراغنة بلادک اشهد انّ سلطانک لا
یفنى و ارادتك لا تتغير قدر للذین اقبلوا اليک و لامائک اللائی تمسّکن بحبلک ما ینبغی لبحر کرمک
و سماء فضلک

انت الّذی یا الهی وصفت نفسك بالغناء و عبادک بالفقر بقولک یا ايّها الذین آمنوا انتم الفقراء
الى الله و الله هو الغنيّ الحميد فلما اعترفت بفقری و غنائک ینبغی ان لا تجعلنی محروماً عنه أنّک انت
المهيمن العليم الحكيم

۶۹

ان اذکری ما ظهر من امّ الأشرف الّذی فدى نفسه فی ارض الرّاء الا أنّه فی مقعد صدق عند مقتدر
قدير

اذا اراد المشرکون ان یقتلوه بالظلم ارسلوا اليه امّه لتنصحه لعلّ یتوب و یتبع الذین کفروا بالله
ربّ العالمين

اذا حضرت تلقاء وجه ابنها تکلمت بما ناحت به قلوب العشاق ثمّ المأ الأعلى و ربّک علی ما
اقول شهيد و عليم

قالت ابني ابني ان اfd نفسك فی سبيل ربّک ايّاک ان تکفر بالذی سجد لوجهه من فی السموات و
الأرضين یا بنی ان استقم علی امر ربّک ثمّ اقبل الى محبوب العالمين

عليها صلواتی و رحمتی و تکبيری و بهائی و أنّی بنفسی لأكون دية ابنها و اذا فی سرادق
عظمتی و کبريائی بوجه تستضيء منه الحوريات فی الغرفات ثمّ اهل الفردوس و اهل مداين القدس لو
يراه احد يقول ان هذا الا ملک کریم

قد اضطرب النَّظْم من هذا النَّظْم الاعظم و اختلف التَّرتيب بهذا البديع الَّذى ما شهدت عين الابداع شبيهه
اغتمسوا فى بحر بيانى لعلَّ تَطَّلَعون بما فيه من لئالى الحكمة و الاسرار اياكم ان توقَّفوا فى هذا
الامر الَّذى به ظهرت سلطنة الله و اقتداره اسرعوا اليه بوجوه بيضاء هذا دين الله من قبل و من بعد من
اراد فليقبل و من لم يرد فانَّ الله لغنيَّ عن العالمين
قل هذا لقسطاس الهدى لمن فى السَّموات و الارض و البرهان الاعظم لو انتم تعرفون قل به ثبت
كلَّ حجة فى الاعصار لو انتم توقنون قل به استغنى كلَّ فقير و تعلَّم كلَّ عالم و عرج من اراد الصَّعود
الى الله اياكم ان تختلفوا فيه كونوا كالجبال الرَّواسخ فى امر ربِّكم العزيز الودود

يا اهل الارض اذا غربت شمس جمالى و سترت سماء هيكلى لا تضطربوا قوموا على نصره
امرى و ارتفاع كلمتى بين العالمين انا معكم فى كلِّ الاحوال و ننصركم بالحقِّ انا كنا قادرين من
عرفنى يقوم على خدمتى بقيام لا تقعه جنود السَّموات و الارضين
انَّ النَّاس نيام لو انتبهوا سرعوا بالقلوب الى الله العليم الحكيم و نبذوا ما عندهم و لو كان كنوز
الدُّنيا كلها لينكرهم مولاهم بكلمة من عنده كذلك ينبئكم من عنده علم الغيب فى لوح ما ظهر فى
الامكان و ما اطَّلَع به الا نفسه المهيمنة على العالمين قد اخذهم سكر الهوى على شأن لا يرون مولى
الورى الَّذى ارتفع ندائه من كلِّ الجهات لا اله الا انا العزيز الحكيم
قل لا تفرحوا بما ملكتموه فى العشيِّ و فى الاشراق يملكه غيركم كذلك يخبركم العليم الخبير قل
هل رأيتم لما عندكم من قرار او وفاء لا و نفسى الرَّحمن لو انتم من المنصفين تمرَّ ايام حيوتكم كما تمرَّ
الارياح و يطوى بساط عزِّكم كما طوى بساط الاولين تفكروا يا قوم اين ايامكم الماضية و اين
اعصاركم الخالية طوبى لايام مضت بذكر الله و لاوقات صرفت فى ذكره الحكيم لعمري لا تبقى عزَّة
الاعزَّاء و لا زخارف الاغنياء و لا شوكة الاشقياء سيفنى الكلَّ بكلمة من عنده انه لهو المقتدر العزيز
القدير لا ينفع النَّاس ما عندهم من الاثاث و ما ينفعهم غفلوا عنه سوف ينتبهون و لا يجدون ما فات
عنهم فى ايام ربِّهم العزيز الحميد لو يعرفون ينفقون ما عندهم لتذكر اسمائهم لدى العرش الا انهم من
الميتين

قل يا قوم لا يأخذكم الاضطراب اذا غاب ملكوت ظهورى و سكنت امواج بحر بيانى انّ فى ظهورى
 لحكمة و فى غيبتى حكمة اخرى ما اطلع بها الا الله الفرد الخبير و نراكم من افقى الابهى و ننصر من
 قام على نصرة امرى بجنود من المملأ الاعلى و قبيل من الملكة المقربين

يا ملاً الارض تالله الحقّ قد انفجرت من الاحجار الانهار العذبة السائغة بما اخذتها حلاوة بيان
 ربكم المختار و انتم من الغافلين دعوا ما عندكم ثمّ طيروا بقوادم الانقطاع فوق الابداع كذلك يأمركم
 مالك الاختراع الذى بحركة قلمه قلب العالمين

هل تعرفون من ايّ افق يناديكم ربكم الابهى و هل علمتم من ايّ قلم يأمركم ربكم مالك الاسماء
 لا و عمرى لو عرفتم لتركتم الدنيا مقبلين بالقلوب الى شطر المحبوب و اخذكم اهتزاز الكلمة على شأن
 يهتز منه العالم الاكبر و كيف هذا العالم الصغير كذلك هطلت من سماء عنايتى امطار مكرمتى فضلاً
 من عندى لتكونوا من الشاكرين....

اياكم ان تفرّقكم شئون النفس و الهوى كونوا كالاصابع فى اليد و الاركان للبدن كذلك يعظّم
 قلم الوحي ان انتم من الموقنين

فانظروا فى رحمة الله و الطافه انه يأمركم بما ينفعكم بعد اذ كان غنياً عن العالمين لن تضرتنا
 سيئاتكم كما لا تنفعنا حسناتكم انما ندعوكم لوجه الله يشهد بذلك كلّ عالم بصير

معلوم ان جناب بوده كه كلّ اسماء و صفات و جميع اشياء از آنچه ظاهر و مشهود است و از آنچه
 باطن و غير مشهود بعد از كشف حجابات عن وجهها لن يبقى منها الا آية الله التى اودعها الله فيها و
 هى باقية الى ما شاء الله ربك و ربّ السموات و الارضين تا چه رسد بمؤمن كه مقصود از آفرينش
 وجود و حيات او بوده و چنانچه اسم ايمان از اول لا اول بوده و الى آخر لا آخر خواهد بود و همچنين
 مؤمن باقى و حىّ بوده و خواهد بود و لم يزل و لا يزال طائف حول مشيئة الله بوده و او است باقى ببقاء
 الله و دائم بدوام او و ظاهر بظهور او و باطن بامر او و اين مشهود است كه اعلى افق بقا مقرّ مؤمنين
 بالله و آيات او بوده ابدأ فنا بان مقعد قدس راه نجويد كذلك نلقى عليك من آيات ربك لتستقيم على
 حبك و تكون من العارفين

قل كلّ ما يخرج من فمه انه لمحى الأبدان لو انتم من العارفين كلّ ما انتم تشهدون فى الأرض انه قد
 ظهر بأمره العالى المتعالى المحكم البديع اذا استشرق عن افق فمه شمس اسمه الصانع بها تظهر

الصنایع فی کلّ الأعصار و انّ هذا لحقّ یقین و یستشرق هذا الاسم علی کلّ ما یكون و تظهر منه الصنایع بأسباب الملك لو انتم من الموقنین کلّ ما تشهدون ظهورات الصنعیة البدیعة کلّها ظهر من هذا الاسم و سیظهر من بعد ما لا سمعتموه من قبل كذلك قدر فی الألواح و لا یعرفها الا کلّ ذی بصر حدید و كذلك حین اذی تستشرق عن افق البیان شمس اسمی العلام یحمل کلّ شیء من هذا الاسم بدایع العلوم علی حدّه و مقداره و یظهر منه فی مذ الأیام بأمر من لدن مقتدر علیم و كذلك فانظر فی کلّ الأسماء و کن علی یقین منیع قل انّ کلّ حرف تخرج من فم الله أنّها لأمّ الحروفات و كذلك کلّ كلمة تظهر من معدن الأمر أنّها لأمّ الكلمات و انّ لوحه لأمّ الألواح فطوبی للعارفین

۷۵

باسم حجبات غلیظ را بردرید و اصنام تقلید را بقوّت توحید بشکنید و بفضای رضوان قدس رحمن وارد شوید نفس را از آرایش ما سوی الله مطهر نمایند و در موطن امن کبری و مقرّ عصمت عظمی آسایش کنید بحجاب نفس خود را محتجب مسازید چه که هر نفسی را کامل خلق نمودم تا کمال صنعم مشهود آید پس در اینصورت هر نفسی بنفسه قابل ادراک جمال سبحان بوده و خواهد بود چه که اگر قابل اینمقام نباشد تکلیف از او ساقط و در محضر حشر اکبر بین یدی الله اگر از نفسی سؤال شود که چرا بجمال مؤمن نشده و از نفسم اعراض نموده و او متمسک شود بجمیع اهل عالم و معروض دارد که چون احدی اقبال ننمود و کلّ را معرض مشاهده نمودم لذا اقتدا بایشان نموده از جمال ابدیه دور ماندهام هرگز این عذر مسموع نیاید و مقبول نگردد چه که ایمان هیچ نفسی بدون او معلق نبوده و نخواهد بود

اینست از اسرار تنزیل که در کلّ کتب سماوی بلسان جلیل قدرت نازل فرمودم و بقلم اقتدار ثبت نمودم پس حال قدری تفکر نمایند تا ببصر ظاهر و باطن بلطافت حکمتیه و جواهر آثار ملکوتیه که در این لوح منیعه ابدیه بخطاب محکمه مبرمه نازل فرمودم مشاهده نموده ادراک نمایند و خود را از مقرّ قصوی و سدره منتهی و مکمن عزّ ابهی دور مگردانید

آثار حقّ چون شمس بین آثار عباد او مشرق و لایح است و هیچ شانی از شئون او بدون او مشتبه نگردد از مشرق علمش شمس علم و معانی مشرق و از رضوان مدادش نفحات رحمن مرسل فهنیئاً للعارفین

ان يا عبد ان استمع ما يوحى اليك عن جهة عرش ربك العلي العظيم بأنه لا اله الا هو قد خلق الخلق لعرفان نفسه الرحمن الرحيم و ارسل الى كل مدينة رسولا من عنده ليبيشرهم برضوان الله و يقربهم الى مقعد الأمن مقرّ قدس رفيع

و من الناس من اهتدى بهدى الله و فاز بلقائه و شرب من ايدى التسليم سلسبيل الحيوان و كان من الموقنين و منهم من قام على الاعراض و كفر بأيات الله المقتدر العزيز العليم و قضت القرون و انتهت الى سيد الأيام يوم الذي فيه اشرفت شمس البيان عن افق الرحمن و طلع جمال السبحان باسم عليّ عظيم اذاً قام الكلّ على الاعراض و منهم من قال ان هذا الا رجل افترى على الله العزيز القديم و منهم من قال به جنّة كما تكلم بذلك احد من العلماء فى محضرى و كتأ من الشاهدين و منهم من قال ما نطق على الفطرة بل سرق كلمات الله و ركبها بكلمات نفسه و بما خرج من افواههم قد بكت عيون العظمة و هم كانوا على مقاعدهم لمن الفرحين

و قال يا قوم تالله قد جننتكم بأمر الله ربكم و رب آبائكم الأولين و يا قوم لا تنظروا الى ما عندكم فانظروا بما نزل من عند الله و انه خير لكم عن كلّ شىء ان انتم من العارفين و يا قوم فارجعوا البصر الى ما عندكم من حجة الله و برهانه و ما نزل يومئذ ليظهر لكم الحقّ بأيات واضح مبين و يا قوم لا تتبعوا خطوات الشيطان ان اتبعوا ملّة الرحمن و كونوا من المؤمنين هل بعد ظهور الله ينفع احداً شىء لا فونفسى المقتدر العليم الحكيم

كلما زاد فى النصح زادوا فى البغضاء الى ان قتلوه بالظلم الا لعنة الله على الظالمين و آمن به قليل من الناس و قليل من عبادنا الشاكرين و وصى هؤلاء فى كلّ الألواح بل فى كلّ سطر جميل بأن لا يعتكفوا حين الظهور بشىء عما خلق بين السموات و الأرضين و قال يا قوم انى قد اظهرت نفسى لنفسه و ما نزلت البيان الا لاثبات امره اتقوا الله و لا تتعرضوا به كما اعتراضوا علىّ ملاً الفرقان و اذا سمعتم ذكره فاسعوا اليه و خذوا ما عنده لأنّ دونه لن يغنيكم لو تتمسكوا بحجج الأولين و الآخرين

فلما قضت اشهر معلومات و سنين معدودات قد شقت سماء القضاء و اتى جمال عليّ بالحقّ على غمام الأسماء بمقيص اخرى اذاً قاموا على النفاق بهذا النور المشرق عن شطر الآفاق و نقضوا الميثاق و كفروا به و حاربوا بنفسه و جادلوا بأياته و كذبوا ببرهانه و كانوا من المشركين الى ان قاموا على قتله كذلك كان شأن هؤلاء الغافلين

فلما شهدوا انفسهم عجزاء عن ذلك قاموا على المكر و يأتون فى كلّ حين بمكر جديد ليضيع به امر الله قل فويل لكم تالله بذلك يضيع انفسكم و ان ربكم الرحمن لغنى عن العالمين و لن يزيده شىء و لن ينقصه امر ان آمنتم فلأنفسكم و ان كفرتم يرجع اليكم و كان ذيله مقدساً عن دنس المشركين

ان يا عبد المؤمن بالله تالله لو اريد ان اذكر لك ما ورد علىّ لن تحمله النفوس و لا العقول و كان الله على ذلك شهيد و انا انت فاحفظ نفسك و لا تعقب هؤلاء و كن في امر ربك لمن المتفكرين ان اعرف ربك بنفسه لا بدونه لأنّ دونه لن يكفيك بشيء و يشهد بذلك كلّ الأشياء ان انت من السامعين ان اخرج عن خلف الحجاب باذن ربك العزيز الوهاب ثمّ خذ كأس البقاء باسم ربك العليّ الأعلى بين الأرض و السماء ثمّ اشرب منها و لا تكن من الصابرين تالله حين الّذي يصل الكأس الى شفّتك ليقولنّ اهل ملاّ الأعلى بأنّ هنيئاً لك يا ايها العبد الموقن بالله و اهل مداين البقاء بأنّ مريئاً لك يا ايها الشارب من كأس حبه و ينادى لسان الكبرياء بأنّ بشرى لك يا ايها العبد بما فزت بما لا فاز به الاّ الّذينهم انقطعوا عن كلّ من في السموات و الأرض و كانوا من المنقطعين

۷۷

و اما ما سألت عن الفطرة فاعلم بأنّ كلّ النّاس قد خلقوا على فطرة الله المهيمن القيوم و قدر لكلّ نفس مقادير الأمر على ما رقم في الواح عزّ محفوظ ولكن يظهر كلّ ذلك بارادات انفسكم كما انتم في اعمالكم تشهدون مثلاً فانظر فيما حرّم على العباد في الكتاب من شيء كما انتم في البيان تنتظرون بحيث احلّ الله ما اراد بأمره و حرّم ما شاء بسلطانه قلّ كلّ ذلك في الكتاب أ فلا تشهدون ولكنّ النّاس بعد علمهم عمّا نهوا عنه هم يرتكبون هل ينسب هذا الى الله او الى انفسهم ان انتم تنصفون قلّ ما من حسنة الاّ من عند الله و ما من سيئة الاّ من انفسكم أ فلا تعرفون و هذا ما نزل في كلّ الألواح ان انتم تعلمون بلى أنّه عالم بأعمالكم قبل ظهورها كما هو عالم بعد ظهورها و أنّه ما من اله الاّ هو له الخلق و الأمر و كلّ عنده في الواح قدس مكنون و هذا العلم لم يكن علّة الفعل في خلقه كما انّ علمكم بشيء لم يكن علّة لظهوره فيما اردتم او تريدون و علمتم او تعلمون

۷۸

و اينکه سؤال از خلق شده بود بدان که لميزل خلق بوده و لايزال خواهد بود لا لأوله بداية و لا لآخره نهاية اسم الخالق بنفسه يطلب المخلوق و كذلك اسم الربّ يقتضى المربوب و اينکه در کلمات قبل ذکر شده كان الها و لا مألوه و ربّاً و لا مربوب و امثال ذلك معنى أنّ در جميع احيان محقق و اين همان کلمه ايبست که ميفرمايد كان الله و لم يكن معه من شيء و يكون بمثل ما قد كان و هر ذی بصری شهادت ميدهد که الآن ربّ موجود و مربوب مفقود يعنى أنّ ساحت مقدّس است از ماسوى و آنچه در رتبه ممکن ذکر می شود محدود است بحدودات امكانيّه و حقّ مقدّس از آن لميزل بوده و نبوده با او احدی نه اسم و نه رسم و نه وصف و لايزال خواهد بود مقدّس از كلّ ما سواه

مثلاً ملاحظه کن در حین ظهور مظهر کَلْبِهِ قبل از آنکه آن ذات قدم خود را بشناساند و بکلمه امریه تنطق فرماید عالم بوده و معلومی با او نبوده و همچنین خالق بوده و مخلوقی با او نه چه که در آن حین قبض روح از کلّ ما یصدق علیه اسم شیء میشود و اینست آن یومی که میفرماید لمن الملک الیوم و نیست احدی مجیب

۷۹

و اما ما سألت من العوالم فاعلم بأنّ لله عوالم لا نهاية بما لا نهاية لها و ما احاط بها احد الا نفسه العليم الحكيم تفكر في النوم و انه آية الأعظم بين الناس لو يكونن من المتفكرين مثلاً انك ترى في نومك امراً في ليل و تجده بعينه بعد سنة او سنتين او ازید من ذلك او اقلّ و لو يكون العالم الذي انت رأيت فيه ما رأيت هذا العالم الذي تكون فيه فيلزم ما رأيت في نومك يكون موجوداً في هذا العالم في حین الذي تراه في النوم و تكون من الشاهدين مع انك ترى امراً لم يكن موجوداً في العالم و يظهر من بعد اذا حقق بأنّ عالم الذي انت رأيت فيه ما رأيت يكون عالماً آخر الذي لا له اول و لا آخر و انك ان تقول هذا العالم في نفسك و مطوّى فيها بأمر من لدن عزيز قدير لحقّ و لو تقول بأنّ الروح لا تجرد عن العالقي في النوم سيّره الله في عالم الذي يكون مستوراً في سرّ هذا العالم لحقّ و انّ لله عالم بعد عالم و خلق بعد خلق و قدر في كلّ عالم ما لا يحصيه احد الا نفسه المحصى العليم و انك فكر فيما القيناك لتعرف مراد الله ربك و رب العالمين و فيه كنز اسرار الحكمة و انا ما فصلناه لحزن الذي احاطنى من الذين خلقوا بقولى ان انتم من السامعين

۸۰

و اما ما سألت بنى نوع انسانی بعد از موت ظاهری غیر از انبیا و اولیا آیا همین تعیین و تشخص و ادراک و شعوری که قبل از موت در او موجود است بعد از موت هم باقی است یا زائل میشود و بر فرض بقا چگونه است که در حال حیات فی الجمله صدمه که بمشاعر انسانی وارد میشود از قبیل بیهوشی و مرض شدید شعور و ادراک از او زایل میشود و موت که انعدام ترکیب و عناصر است چگونه میشود که بعد او تشخص و شعوری متصور شود با آنکه آلات بتمامها از هم پاشیده انتهى معلوم آن جناب بوده که روح در رتبه خود قائم و مستقرّ است و اینکه در مریض ضعف مشاهده میشود بواسطه اسباب مانعه بوده و الا در اصل ضعف بروح راجع نه مثلاً در سراج ملاحظه نمائید مضیء و روشن است و لکن اگر حائلی مانع شود در این صورت نور او ممنوع مع آنکه در رتبه خود مضیء بوده و لکن باسباب مانعه اشراق نور منع شده و همچنین مریض در حالت مرض ظهور قدرت و قوت روح بسبب اسباب حائله ممنوع و مستور و لکن بعد از خروج از بدن بقدرت و

قوت و غلبه‌ئی ظاهر که شبه آن ممکن نه و ارواح لطیفه طیبه مقدسه بکمال قدرت و انبساط بوده و خواهند بود

مثلاً اگر سراج در تحت فانوس حدید واقع شود ابداً نور او در خارج ظاهر نه مع آنکه در مقام خود روشن بوده در آفتاب خلف سحاب ملاحظه فرمائید که در رتبه خود روشن و مزیه است و لکن نظر بسحاب حائله نور او ضعیف مشاهده میشود و همین آفتاب را روح انسانی ملاحظه فرمائید و جمیع اشیاء را بدن او که جمیع بدن بافاضه و اشراق آن نور روشن و مزیه است و لکن این مادامی است که اسباب مانعاً حائله منع ننماید و حجاب نشود و بعد از حجاب ظهور نور شمس ضعیف مشاهده میشود

چنانچه ایامی که غمام حایل است اگرچه ارض بنور شمس روشن است و لکن آن روشنی ضعیف بوده و خواهد بود و بعد از رفع سحاب انوار شمس بکمال ظهور مشهود و در دو حالت شمس در رتبه خود علی حدّ واحد بوده همچنین است آفتاب نفوس که با اسم روح مذکور شده و میشود و همچنین ملاحظه در ضعف وجود ثمره نمائید در اصل شجره که قبل از خروج از شجر مع آنکه در شجر است بشأنی ضعیف که ابداً مشاهده نمیشود و اگر نفسی آن شجر را قطعه قطعه نماید ذره‌ئی از ثمر و صورت آن نخواهد یافت و لکن بعد از خروج از شجر بطراز بدیع و قوت منیع ظاهر چنانچه در اثمار ملاحظه میشود و بعضی از فواکه است که بعد از قطع از سدره لطیف میشود

و اما ما سألت عن الرّوح و بقائه بعد صعوده اعلم أنّه يصعد حين ارتقائه الى ان يحضر بين يدي الله في هیکل لا تتغيره القرون و الأعصار و لا حوادث العالم و ما يظهر فيه و يكون باقياً بدوام ملکوت الله و سلطانه و جبروته و اقتداره و منه تظهر آثار الله و صفاته و عناية الله و الطافه انّ القلم لا يقدر ان يتحرّک علی هذا المقام و علّوه و سموه علی ما هو عليه و تدخله يد الفضل الى مقام لا يعرف بالبيان و لا يذكر بما في الامکان طوبی لروح خرج من البدن مقدساً عن شبهات الأمم أنّه يتحرّک في هواء ارادة ربّه و يدخل في الجنّة العليا و تطوفه طلعات الفردوس الأعلى و يعاشر مع انبياء الله و اوليائه و يتكلّم معهم و يقصّ لهم ما ورد عليه في سبيل الله رب العالمين لو يطّلع احد علی ما قدر له في عوالم الله ربّ العرش و النّرى ليشتعل في الحين شوقاً لذاک المقام الأرفع الأقدس الأبهى... أنّه لا يوصف و لا ينبغي ان يذكر الاّ علی قدر معلوم انبیا و مرسلين محض هدايت خلق بصراط مستقيم حقّ آمده‌اند و مقصود آنکه عباد تربیت شوند تا در حين صعود با کمال تقدیس و تنزیه و انقطاع قصد رفیق اعلی نمایند لعمر الله اشراقات آن ارواح سبب ترقیات عالم و مقامات امم است ایشانند مایه وجود و علّت عظمی از برای ظهورات و صنایع عالم بهم تمطر السحاب و تنبت الأرض هیچ شیء از اشیاء

بی سبب و علت و مبدء موجود نه و سبب اعظم ارواح مجردة بوده و خواهد بود و فرق این عالم با آن عالم مثل فرق عالم جنین و این عالم است باری بعد از صعود بین یدی الله حاضر میشود بهیچلی که لایق بقا و قابل آن عالم است این بقا بقاء زمانیست نه بقاء ذاتی چه که مسبوقست بعلت و بقاء ذاتی غیر مسبوق و آن مخصوص است بحق جلّ جلاله طوبی للعارفین اگر در اعمال انبیا تفکر نمائی بیقین مبین شهادت میدهی که غیر این عالم عالمهاست حکمای ارض چنانچه در لوح حکمت از قلم اعلی نازل اکثری بآنچه در کتب الهی نازل قائل و معترفند ولکن طبیعیین که بطبیعت قائلند در باره انبیا نوشته‌اند که ایشان حکیم بوده‌اند و نظر بتربیت عباد ذکر مراتب جنّت و نار و ثواب و عذاب نموده‌اند حال ملاحظه نمائید جمیع در هر عالمی که بوده و هستند انبیا را مقّم بر کل میدانند بعضی آن جواهر مجردة را حکیم میگویند و برخی من قبل الله میدانند حال امثال این نفوس اگر عوالم الهی را منحصر باین عالم میدانستند هرگز خود را بدست اعدا نمیدادند و عذاب و مشقّاتی که شبه و مثل نداشته تحمّل نمیفرمودند

۸۲

اینکه از حقیقت نفس سؤال نمودید أنّها آیه الهیّة و جوهره ملکوتیّة الّتی عجز کلّ ذی علم عن عرفان حقیقتها و کلّ ذی عرفان عن معرفتها أنّها اولّ شیء حکى عن الله موجدہ و اقبل الیه و تمسک به و سجد له در اینصورت بحق منسوب و باو راجع و من غیر آن بهوی منسوب و باو راجع
 الیوم هر نفسی شبّهات خلق او را از حقّ منع ننمود و ضوضاء علما و سطوة امرا او را محجوب نساخت او از آیات کبری لدی الله مالک الوری محسوب و در کتاب الهی از قلم اعلی مسطور طوبی لمن فاز بها و عرف شأنها و مقامها
 در مراتب نفس از امّاره و لوامه و ملهمه و مطمئنّه و راضیه و مرضیّه و امثال آن از قبل ذکر شده و کتب قوم مشحون است از این انکار قلم اعلی اقبال بذکر این مراتب نداشته و ندارد نفسی که الیوم لله خاضع است و باو متمسک کلّ الاسماء اسمائها و کلّ المقامات مقاماتها
 و در حین نوم تعلّق بشیء خارج نداشته و ندارد در مقام خود ساکن و مستریح جمیع امور باسباب ظاهر و باهر و باسباب مقامات سیر و ادراک و مشاهده مختلف میشود
 در بصر ملاحظه نمائید جمیع اشیاء موجوده از ارض و سماء و اشجار و انهار و جبال کل را مشاهده مینماید و بیک سبب جزئی از جمیع محروم تعالی من خلق الاسباب و تعالی من علّق الامور بها کلّ شیء من الاشیاء باب لمعرفة و آیه لسلطانه و ظهور من اسمائه و دلیل لعظمته و اقتداره و سبیل الی صراطه المستقیم....

انّ النَّفْسَ عَلَى مَا هِيَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَ سِرٌّ مِنْ اسْرَارِ اللَّهِ وَ اسْتِ آيَةٌ كَبْرَى وَ مَخْبَرَى كَهْ خَبْرٌ مِيْدهِدْ اَزْ عَوَالِمِ الْهَيْ فِيْ اَوْ مَسْتُوْرٌ اسْتِ اَنْجَهْ كَهْ عَالِمِ حَالِ اسْتِعْدَادِ ذِكْرِ اَنْ رَا نِدَاشْتَهْ وَ نِدَارْدِ اِنْ اَنْظُرْ اِلَى نَفْسِ اللَّهِ الْقَائِمَةِ عَلَى السَّنَنِ وَ النَّفْسِ الْأُمَّارَةَ الَّتِي قَامَتْ عَلَى الْاِعْرَاضِ وَ تَنْهَى النَّاسَ عَنِ مَالِكِ الْأَسْمَاءِ وَ تَأْمُرُهُمْ بِالْبَغْيِ وَ الْفَحْشَاءِ اِلَّا اَنْهَا فِيْ خَسْرَانَ مِيْبِيْن... .

وَ اِيْنِكِهْ سَوْالِ نَمُوْدِيْدِ رُوْحِ بَعْدِ اَزْ خِرَابِ بَدَنِ بَكْجَا رَاْجِعِ مِيْشُوْدِ اِكْرَ بِحَقِّ مَنْسُوْبِ اسْتِ بَرْفِيْقِ اَعْلَى رَاْجِعِ لَعْمَرِ اللَّهِ بِمَقَامِيْ رَاْجِعِ مِيْشُوْدِ كَهْ جَمِيْعِ السَّنِ وَ اِقْلَامِ اَزْ ذِكْرِشِ عَاْجِزِ اسْتِ هَرِ نَفْسِيْ كَهْ دَرِ اَمْرِ اللَّهِ ثَابِتِ وَ رَاْسَخِ اسْتِ اَوْ بَعْدِ اَزْ صَعُوْدِ جَمِيْعِ عَوَالِمِ اَزْ اَوْ كَسْبِ فَيْضِ مِيْنَمَايْدِ اَوْ اسْتِ مَائِيْهِ ظَهُوْرِ عَالِمِ وَ صَنَائِعِ اَوْ وَ اَشْيَاءِ ظَاهِرَةً دَرِ اَوْ بَاْمَرِ سُلْطَانِ حَقِيْقِيْ وَ مَرْبِّيْ حَقِيْقِيْ دَرِ خَمِيْرِ مَلَاْحِظَهْ نَمَائِيْدِ كَهْ مَحْتَاْجِ اسْتِ بَمَايِهْ وَ اَرْوَاحِ مَجْرَدَهْ مَائِيْهِ عَالَمِنْدِ تَفَكَّرِ وَ كَنِ مِنْ الشَّاكِرِيْنَ

اِيْنِ مَقَامَاتِ وَ هَمْچِنِيْنِ مَقَامَاتِ نَفْسِ دَرِ الْوَاحِ شَتِّيْ ذِكْرِ شُدِهْ اَوْ اسْتِ اَيْتِيْ كَهْ اَزْ دِخُوْلِ وَ خِرُوْجِ مَقْدَسِ اسْتِ وَ اَوْ اسْتِ سَاكِنِ طَائِرِ وَ سَائِرِ قَاعِدِ شَهَادَتِ مِيْدهِدْ بَرِ عَالِمِيْ كَهْ اَزْ بَرَايِ اَوْ اَوَّلِ وَ اَخِرِ اسْتِ وَ هَمْچِنِيْنِ بَرِ عَالِمِيْ كَهْ مَقْدَسِ اَزْ اَوَّلِ وَ اَخِرِ اسْتِ دَرِ اِيْنِ لَيْلِ اَمْرِيْ مِشَاهِدَهْ مِيْنَمَائِيْ وَ بَعْدِ اَزْ بِيْسْتِ سَنِهْ اَوْ اَزِيْدِ اَوْ اَقَلِّ بَعِيْنِهْ اَنْ رَا مِشَاهِدَهْ مِيْنَمَائِيْ حَالِ مَلَاْحِظَهْ كَنِ اِيْنِ چِهْ عَالِمِيْ اسْتِ تَفَكَّرِ فِيْ حَكْمَةِ اللَّهِ وَ ظَهُوْرَاتِهْ... .

دَرِ اَثَارِ صَنَعِ مَلَاْحِظَهْ نَمَا وَ تَفَكَّرِ كَنِ خَاتَمِ اَنْبِيَا مِيْفِرْمَايْدِ زِدْنِيْ فِيْكَ تَحْيِيْرًا وَ مَا ذِكْرَتِ فِيْ اَنْتِهَاءِ عَالِمِ الْأَجْسَامِ عِرْفَانِ اِيْنِ مَقَامِ مَعْلُوْقِ اسْتِ بَاْبِصَارِ نَاْظِرِيْنِ دَرِ مَقَامِيْ مَتْنَاهِيْ وَ دَرِ مَقَامِيْ مَقْدَسِ اَزْ اَنْ حَقِّ لَمْ يَزَلْ بُوْدَهْ وَ خَوَاْهَدِ بُوْدِ وَ هَمْچِنِيْنِ خَلْقِ اِلَّا اِنْ التَّانِيْ مَسْبُوْقِ بِالْعَلَّةِ دَرِ اِيْنِصُوْرَتِ حَكْمِ تَوْحِيْدِ ثَابِتِ وَ مَحَقَّقِ

وَ اِيْنِكِهْ اَزْ اِفْلَاكِ سَوْالِ نَمُوْدِيْدِ اَوَّلًا بَايْدِ مَعْلُوْمِ شُوْدِ كَهْ مَقْصُوْدِ اَزْ ذِكْرِ اِفْلَاكِ وَ سَمَاءِ كَهْ دَرِ كَتَبِ قَبْلِ وَ بَعْدِ مَذْكُوْرِ چِيْسْتِ وَ هَمْچِنِيْنِ رِبْطِ وَ اَثَرِ اَنْ بَعَالِمِ ظَاهِرِ بَجِهْ نَحُوْ جَمِيْعِ عَقُوْلِ وَ اَفْنَدَهْ دَرِ اِيْنِ مَقَامِ مَتَحْيِيْرِ وَ مَبْهُوْتِ مَا اَطَّلَعَ بِهَا اِلَّا اللَّهُ وَحْدَهْ حَكْمَا كَهْ عَمْرِ دُنْيَا رَا بَجَنْدِيْنِ هَزَارِ سَالِ تَعْبِيْرِ نَمُوْدَهْاَنْدِ دَرِ اِيْنِ مَدَّتِ سِيَّارَاتِ رَا اِحْصَا نَمُوْدَهْاَنْدِ چِهْ مَقْدَارِ اِخْتِلَافِ دَرِ اقْوَالِ قَبْلِ وَ بَعْدِ ظَاهِرِ وَ مَشْهُوْدِ وَ لِكُلِّ ثَوَابِتِ سِيَّارَاتِ وَ لِكُلِّ سِيَّارَةِ خَلْقِ عَجْزِ عَنِ اِحْصَائِهْ الْمَحْصُوْنِ

يَا اِيَّهَا النَّاْظِرُ اِلَى وَجْهِيْ اَمْرُوْزِ اَفَقِ اَعْلَى مَشْرُوْقِ وَ نِدَاءِ اللَّهِ مَرْتَقِعِ قَدْ اَنْزَلْنَا فِيْ الْاَلْوَاْحِ لَيْسِ الْيَوْمِ يَوْمِ السَّوَالِ يَنْبَغِيْ لِمَنْ سَمِعَ النَّدَاءَ مِنْ الْاَفَقِ الْاَعْلَى يَقُوْمُ وَ يَقُوْلُ لَيْبِيْكَ لَيْبِيْكَ يَا اِلَهَ الْاَسْمَاءِ لَيْبِيْكَ لَيْبِيْكَ يَا فَاطِرَ السَّمَاءِ اَشْهَدُ اِنْ بَظَهُوْرِكَ ظَهَرَ مَا كَانِ مَكْنُوْنًا فِيْ كَتَبِ اللَّهِ وَ مَسْتُوْرًا فِيْ صَحْفِ الْمَرْسَلِيْنَ

ملاحظه در نفس ناطقه که ودیعه ربّانیّه است در انفس انسانیّه نمائید مثلاً در خود ملاحظه نما که حرکت و سکون و اراده و مشیّت و دون آن و فوق آن و همچنین سمع و بصر و شمّ و نطق و مادون آن از حواسّ ظاهره و باطنه جمیع بوجود آن موجودند چنانچه اگر نسبت او از بدن اقلّ من آن مقطوع شود جمیع این حواسّ از آثار و افعال خود محجوب و ممنوع شوند و این بسی واضح و معلوم بوده که اثر جمیع این اسباب مذکوره منوط و مشروط بوجود نفس ناطقه که آیه تجلّی سلطان احدیّه است بوده و خواهد بود چنانچه از ظهور او جمیع این اسماء و صفات ظاهر و از بطون آن جمیع معدوم و فانی شوند

حال اگر گفته شود او بصر است او مقدّس از بصر است چه که بصر باو ظاهر و بوجود او قائم و اگر بگوئی سمع است مشاهده میشود که سمع بتوجه باو مذکور و كذلك دون آن از کلّ ما یجری علیه الأسماء و الصّفات که در هیكل انسانی موجود و مشهود است و جمیع این اسماء مختلفه و صفات ظاهره از این آیه احدیّه ظاهر و مشهود ولکن او بنفسها و جوهریّتها مقدّس از کلّ این اسماء و صفات بوده بلکه دون آن در ساحت او معدوم صرف و مفقود بحت است

و اگر الی ما لا نهاییه بعقول اولیّه و آخریّه در این لطیفه ربّانیّه و تجلّی عزّ صمدانیّه تفکر نمائی البتّه از عرفان او کما هو حقّه خود را عاجز و قاصر مشاهده نمائی و چون عجز و قصور خود را از بلوغ عرفان آیه موجوده در خود مشاهده نمودی البتّه عجز خود و عجز ممکنات را از عرفان ذات احدیّه و شمس عزّ قدمیّه بعین سر و سرّ ملاحظه نمائی و اعتراف بر عجز در این مقام از روی بصیرت منتها مقام عرفان عبد است و منتها بلوغ عباد

حقّ را مقدّس از کلّ مشاهده کن او است مجلّی بر کلّ و مقدّس از کلّ اصل معنی توحید این است که حقّ وحده را مهیمن بر کلّ و مجلّی بر مرایای موجودات مشاهده نمائید کلّ را قائم باو و مستمد از او دانید این است معنی توحید و مقصود از آن

بعضی از متوهّمین باوهم خود جمیع اشیاء را شریک حقّ نموده‌اند و معذک خود را اهل توحید شمرده‌اند لا و نفسه الحقّ آن نفوس اهل تقلید و تقیید و تحدید بوده و خواهند بود توحید آن است که یک را یک دانند و مقدّس از اعداد شمرند نه آنکه دو را یک دانند

و جوهر توحید آنکه مطلع ظهور حقّ را با غیب منیع لایدرک یک دانی باین معنی که افعال و اعمال و اوامر و نواهی او را از او دانی من غیر فصل و وصل و ذکر و اشاره اینست منتها مقامات مراتب توحید طوبی لمن فاز به و کان من الرّاسخین

۸۵

ای بندگان سزاوار آنکه در این بهار جان‌فزا از باران نیسان یزدانی تازه و خرم شوید خورشید بزرگی پرتو افکنده و ابر بخشش سایه گسترده بآبهره کسی که خود را بی‌بهره نساخت و دوست را در این جامه بشناخت

بگو ای مردمان چراغ یزدان روشن است آن را بیادهای نافرمانی خاموش نمائید روز ستایش است باسایش تن و آرایش جان می‌پردازید اهریمنان در کمین‌گاهان ایستاده‌اند آگاه باشید و بروشنی نام خداوند یکتا خود را از تیرگیها آزاد نمائید دوست‌بین باشید نه خودبین

بگو ای گمراهان پیک راست‌گو مژده داد که دوست می‌آید اکنون آمد چرا افسرده‌اید آن پاک‌پوشیده بی‌پرده آمد چرا پژمرده‌اید آغاز و انجام جنبش و آرام آشکار امروز آغاز در انجام نمودار و جنبش از آرام پدیدار این جنبش از گرمی گفتار پروردگار در آفرینش هویدا شده هر که این گرمی یافت بکوی دوست شتافت و هر که نیافت بی‌فسرد افسردنی که هرگز برنخواست امروز مرد دانش کسی است که آفرینش او را از بینش بازنداشت و گفتار او را از کردار دور ننمود مرده کسی که از این باد جان‌بخش در این بامداد دلکش بیدار نشد و بسته مردی که گشاینده را نشناخت و در زندان آز سرگردان بماند

ای بندگان هر که از این چشمه چشید بزندگی پاینده رسید و هر که ننوشید از مردگان شمرده شد بگو ای زشت‌کاران از شما را از شنیدن آواز بی‌نیاز دور نمود او را بگذارید تا راز کردگار بیابید و او مانند آفتاب جهان‌تاب روشن و پدیدار است

بگو ای نادانان گرفتاری ناگهان شما را از پی کوشش نمائید تا بگذرد و بشما آسیب نرساند اسم بزرگ خداوند که ببزرگی آمده بشناسید او است داننده و دارنده و نگهبان

۸۶

و اما ما سألت من الأرواح و اطلاع بعضها على بعض بعد صعودها فاعلم انّ اهل البهائم الذين استقرّوا على السفينة الحمراء اولئك يعاشرون و يؤانسون و يجالسون و يطیرون و يقصدون و يصعدون كأنهم نفس واحدة الا أنّهم هم المطلعون و هم الناظرون و هم العارفون كذلك قضی الأمر من لدن علیم حکیم

اهل بهاء که در سفینه الهیه ساکنند کل از احوال یکدیگر مطلع و با هم مأنوس و مصاحب و معاشر این مقام منوط بایقان و اعمال نفوس است نفوسی که در یک درجه واقفند مطلعند از کمیات و کیفیات و درایج و مقامات یکدیگر و نفوسی که در تحت این نفوس واقفند کما هو حقّه بر مراتب و مقامات نفوس عالیّه از خود اطلاع نیابند لکلّ نصیب عند ربّک طوبی لنفس توجّه الی الله و استقام فی حبّه الی ان طار روحه الی الله الملك المقتدر الغفور الرحیم

و اما ارواح کفّار لعمری حین الاحتضار یعرفون ما فات عنهم و ینوحون و یتضرّعون و كذلك بعد خروج ارواحهم من ابدانهم

این بسی معلوم و واضح است که کل بعد از موت مطلع بافعال و اعمال خود خواهند شد قسم بآفتاب افق اقتدار که اهل حقّ را در آن حین فرحی دست دهد که ذکر آن ممکن نه و همچنین اصحاب ضلال را خوف و اضطراب و وحشتی رو نماید که فوق آن متصوّر نه نیکوست حال نفسی که رحیق لطیف باقی ایمان را از ید عنایت و الطاف مالک ادیان گرفت و آشامید....

الیوم باید احبّای الهی ناظر بظهور و ما یظهر منه باشند بعضی روایات قبلیه اصلی نداشته و ندارد و آنچه هم ملل قبل ادراک کرده‌اند و در کتب ذکر نموده‌اند اکثر آن بهوای نفس بوده چنانچه مشاهده نموده‌اید که آنچه در دست ناس موجود است از معانی و تأویلات کلمات الهیه اکثری بغیر حقّ بوده چنانچه بعد از خرق حجاب بعضی معلوم و واضح شد و تصدیق نمودند که کلمه‌ئی از کلمات الهیه را ادراک ننموده بودند

مقصود آنکه اگر احبّای الهی قلب و سمع را از آنچه از قبل شنیده‌اند طاهر نمایند و بتمام توجّه بمطلع امر و ما ظهر من عنده ناظر شوند عندالله احبّ بوده....

احمد و کن من الشاکرین کبر من قبلی احبّائی الذین اختصّهم الله لحبّه و جعلهم من الفائزین و الحمد لله ربّ العالمین

و اینکه سؤال شده بود که چگونه ذکر انبیای قبل از آدم ابوالبشر و سلاطین آن ازمنه در کتب تواریخ نیست عدم ذکر دلیل بر عدم وجود نبوده و نیست نظر بطول مدّت و انقلابات ارض باقی نمانده و از این گذشته قبل از آدم ابوالبشر قواعد تحریر و رسومی که حال مابین ناس است نبوده و وقتی بود که اصلاً رسم تحریر نبود قسم دیگر معمول بوده و اگر تفصیل ذکر شود بیان بطول انجامد ملاحظه در اختلاف بعد از آدم نمائید که در ابتدا این السن معروفه مذکوره در ارض نبوده و همچنین این قواعد معموله بلسانی غیر این السن مذکوره تکلم مینمودند و اختلاف السن در ارضی که به بابل معروف است از بعد وقوع یافت لذا آن ارض به بابل نامیده شد ای تبلبل فیها اللسان ای اختلافت

و بعد لسان سریانی مابین ناس معتبر بوده و کتب الهی از قبل بآن لسان نازل تا ایامی که خلیل الرحمن از افق امکان بانوار سبحانی ظاهر و لایح گشت آن حضرت حین عبور از نهر اردن تکلم بلسان و سمی عبرانیاً چون در عبور خلیل الرحمن بآن تنطق فرمود لذا عبرانی نامیده شد و کتب و صحف الهیه بعد بلسان عبرانی نازل و مدتی گذشت و بلسان عربی تبدیل شد....

حال ملاحظه نمائید بعد از آدم چه قدر لسان و بیان و قواعد خطیه مختلف شده تا چه رسد بقبل

از آدم

مقصود از این بیانات آنکه لمیزل حق در علو امتناع و سمو ارتفاع خود مقدس از ذکر ما سواه بوده و خواهد بود و خلق هم بوده و مظاهر عز احدیه و مطالع قدس باقیه در قرون لا اولیه مبعوث شده اند و خلق را بحق دعوت فرموده اند و لکن نظر باختلافات و تغییر احوال عالم بعضی اسماء و اذکار باقی نمانده

در کتب ذکر طوفان مذکور و در آن حادثه آنچه بر روی ارض بوده جمیع غرق شده چه از کتب تواریخ و چه غیره و همچنین انقلابات بسیار شده که سبب محو بعضی امور محدثه گشته و از این مراتب گذشته در کتب تواریخ موجوده در ارض اختلاف مشهود است و نزد هر ملتی از ملل مختلفه از عمر دنیا ذکری مذکور و وقایعی مسطور بعضی از هشت هزار سال تاریخ دارند و بعضی بیشتر و بعضی دوازده هزار سال و اگر کسی کتاب جوک دیده باشد مطلع میشود که چه مقدار اختلاف مابین کتب است

انشاءالله باید بمنظر اکبر ناظر شد و توجه را از جمیع این اختلافات و اذکار برداشت

۸۸

فاعلموا بأن اصل العدل و مبداه هو ما یأمر به مظهر نفس الله فی یوم ظهوره لو انتم من العارفين قل انه لمیزان العدل بین السموات و الارضین و انه لو یأتی بأمر یفزع من فی السموات و الارض انه لعدل مبین و ان فزع الخلق لم یکن الا کفزع الرضیع من الفطام لو انتم من الناظرین لو اطلع الناس بأصل الأمر لم یجزعوا بل استبشروا و کانوا من الشاکرین

۸۹

فاعلم بأنک كما ایقنت بأن لا نفاذ لکلماته تعالی ایقن بأن لمعانیها لا نفاذ ایضاً و لکن عند مبینها و خزنة اسرارها و الذین ینظرون الکتب و یتخذون منها ما یعترضون به علی مطلع الولاية انهم اموات غیر احياء ولو یمشون و یتکلمون و یأکلون و یشربون

فأه لو يظهر ما كنز في قلب البهَاء عمَّا علمه ربّه مالك الأسمَاء لينصعق الّذين تراهم على

الأرض

كم من معان لا تحويها قمص الألفاظ و كم منها ليست لها عبارة و لم تعط بياناً و لا اشارةً و كم منها لا يمكن بيانها لعدم حضور اوانها كما قيل لا كلّ ما يعلم يقال و لا كلّ ما يقال حان وقته و لا كلّ ما حان وقته حضر اهله

و منها ما يتوقّف ذكره على عرفان المشارق الّتي فيها فصلنا العلوم و اظهرنا المكتوم نسأل الله بأن يوفّقك و يؤيّدك على عرفان المعلوم لتنتقطع عن العلوم لأنّ طلب العلم بعد حصول المعلوم مذموم تمسّك بأصل العلم و معدنه لترى نفسك غنيّاً عن الّذين يدّعون العلم من دون بيّنة و لا كتاب منير

۹۰

آنچه در آسمانها و زمین است محالّ بروز صفات و اسمای الهی هستند چنانچه در هر ذره آثار تجلّی آن شمس حقیقی ظاهر و هویداست که گویا بدون ظهور آن تجلّی در عالم ملکی هیچ شیء بخلعت هستی مفتخر نیاید و بوجود مشرّف نشود چه آفتابهای معارف که در ذره مستور شده و چه بحرهای حکمت که در قطره پنهان گشته خاصّه انسان که از بین موجودات باین خلع تخصیص یافته و باین شرافت ممتاز گشته چنانچه جمیع صفات و اسمای الهی از مظاهر انسانی بنحو اکمل و اشرف ظاهر و هویداست و کلّ این اسماء و صفات راجع باوست اینست که فرموده الانسان سرّی و انا سرّه و آیات متواتره که مدلّ و مشعر بر این مطلب رقیق لطیف است در جمیع کتب سماویّه و صحف الهیّه مسطور و مذکور است چنانچه میفرماید سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم و در مقام دیگر میفرماید و فی انفسکم أ فلا تبصرون و در مقام دیگر میفرماید و لا تكونوا كالذین نسوا الله فأنساهم انفسهم چنانچه سلطان بقا روح من فی سرادق العماء فداه میفرماید من عرف نفسه فقد عرف ربّه

....باری از این بیانات معلوم شد که جمیع اشیاء حاکی از اسماء و صفات الهیّه هستند هر کدام بقدر استعداد خود مدلّ و مشعرند بر معرفت الهیّه بقسمی که احاطه کرده است ظهورات صفاتیّه و اسمائیّه همه غیب و شهود را اینست که میفرماید أ یكون لغيرك من الظهور ما ليس لك حتّی يكون هو المظهر لك عمیت عین لا تراک و باز سلطان بقا میفرماید ما رأیت شیئاً الاّ و قد رأیت الله فيه او قبله او بعده و در روایت کمیل نور اشراق من صبح الأزل فیلوح علی هياكل التّوحيد آثاره و انسان که اشرف و اکمل مخلوقات است اشدّ دلالةً و اعظم حکایهً است از سایر معلومات و اکمل انسان و افضل و الطف او مظاهر شمس حقیقتند بلکه ماسواى ایشان موجودند باراده ایشان و متحرّکند بافاضه ایشان

و از جمله ادله بر اثبات این امر آنکه در هر عهد و عصر که غیب هویّه در هیکل بشریّه ظاهر میشد بعضی از مردمی که معروف نبودند و علاقه دنیا و جهتی نداشته‌اند بضیاء شمس نبوت مستضیء و بانوار قمر هدایت مهتدی میشدند و بقاء الله فائز میگشتند لهذا این بود که علمای عصر و اغنیای عهد استهزاء مینمودند چنانچه از لسان آن گمراهان میفرماید فقال المألأ الذین کفروا من قومه ما نراک الا بشراً مثلنا و ما نراک اتبعک الا الذینهم ارادلنا بادی الرأی و ما نری لکم علینا من فضل بل نظنکم کاذبین اعتراض مینمودند و بآن مظاهر قدسیّه میگفتند که متابعت شما نکرده مگر ارادل ما که اعتنائی بشأن آنها نیست و مقصودشان این بوده که علما و اغنیا و معارف قوم بشما ایمان نیاوردند و باین دلیل و امثال آن استدلال بر بطلان من له الحق مینمودند

و اما در این ظهور اظهر و سلطنت عظمی جمعی از علمای راشدین و فضلی کاملین و فقهای بالغین از کأس قرب و وصال مرزوق شدند و بعنایت عظمی فائز گشتند و از کون و امکان در سبیل جانان گذشتند....

همه اینها مهتدی و مقرّ و مدعن گشتند برای آن شمس ظهور بقسمی که اکثری از مال و عیال گذشتند و برضای ذی الجلال پیوستند و از سر جان برای جانان برخاستند و انفاق نمودند بجمیع آنچه مرزوق گشته بودند بقسمی که سینه‌هاشان محلّ تیرهای مخالفین گشت و سرهاشان زینت سنان مشرکین چنانچه ارضی نماند مگر آنکه از دم این ارواح مجرّده آشامید و سیفی نماند مگر آنکه بگردن‌هاشان ممسوح گشت و دلیل بر صدق قولشان فعلشان بس آیا شهادت این نفوس قدسیّه که باین طریق جان در راه دوست دادند که همه عالم از ایثار دل و جانشان متحیر گشتند کفایت نمیکند برای این عبادی که هستند و انکار بعضی عباد که دین را بدرهمی دادند و بقا را بفنا تبدیل نمودند و کوثر قرب را بچشمه‌های شور معاوضه کردند و بجز اخذ اموال ناس مرادی نجویند چنانچه مشاهده میشود که کل بزخارف دنیا مشغول شده‌اند و از ربّ اعلی دور مانده

حال انصاف دهید که شهادت اینها مقبول و مسموعست که قولشان و فعلشان موافق و ظاهرشان و باطنشان مطابق بنحوی که تاهت العقول فی افعالهم و تحیرت النفوس فی اضطبارهم و بما حملت اجسادهم و یا شهادت این معرضین که بجز هوای نفس نفسی برنیارند و از قفس ظنونات باطله نجاتی نیافته‌اند و در یوم سر از فراش برندارند مگر چون خفّاش ظلمانی در طلب دنیای فانیه کوشند و در لیل راحت نشوند مگر در تدبیرات امورات دانیه کوشند بتدبیر نفسانی مشغول گشته و از تقدیر الهی غافل شده‌اند روز بجان در تلاش معاشند و شب در تزیین اسباب فراش آیا در هیچ شرع و ملّتی جایز است که باعراض این نفوس محدوده متمسک شوند و از اقبال و تصدیق نفوسی که از جان و مال و اسم و رسم و ننگ و نام در رضای حقّ گذشته‌اند اغفال نمایند....

و بچه عشق و حبّ و محبّت و ذوق که جان رایگان در سبیل سبحان انفاق نمودند چنانچه بر همه واضح و مبرهن است با وجود این چگونه این امر را سهل شمرند آیا در هیچ عصر چنین امر خطیری ظاهر شد و آیا اگر این اصحاب مجاهد فی‌الله نباشند دیگر که مجاهد خواهد بود و آیا اینها طالب عزّت و مکنت و ثروت بودند و آیا مقصودی جز رضای حقّ داشتند و اگر این همه اصحاب با این آثار عجیبه و افعال غریبه باطل باشند دیگر که سزاوار است که دعوی حقّ نماید قسم بخدا که همین فعلشان برای جمیع من علی الأرض حجّت کافی و دلیل وافی است لو کان النّاس فی اسرار الأمر یتفکرون و سیعلم الذّین ظلموا ایّ منقلب ینقلبون....

حال ملاحظه فرمائید با این شهادی صادق که نصّ کتاب شاهد بر صدق قول ایشانست چنانچه دیده‌اید که همه جان و مال و زن و فرزند و کلّ مایملک را انفاق نموده‌اند و باعلیٰ عرف رضوان عروج فرمودند شهادت این طلعات عالیّه و انفس منقطعه بر تصدیق این امر عالی متعالی مقبول نیست و شهادت این گروه که برای ذهب از مذهب گذشته‌اند و برای جلوس بر صدر از اوّل ماصدر احتراز جسته‌اند بر بطلان این نور لائح جایز و مقبولست با اینکه جمیع مردم ایشان را شناخته‌اند و اینقدر ادراک نموده‌اند که از ذره‌ئی از اعتبار ظاهری ملکی در سبیل دین الهی نمی‌گذرند تا چه رسد بجان و مال و غیره

۹۲

کتاب الهی ظاهر و کلمه ناطق و لکن نفوسی که باو متمسک و سبب و علّت انتشار گردند مشاهده نمی‌شود الاّ قلیل و آن قلیل اکسیر احمر است از برای نحاس عالم و دریاق اکبر از برای صحّت بنی‌آدم حیات باقیه منوط بقبول این امر اعزّ ابدع اعلیٰ است
ای دوستان الهی بشنوید ندای مظلوم را و بآنچه سبب ارتقاع امر الهی است تمسک نمایند آنّه ینهدی من ینشاء الی صراطه المستقیم این امریست ضعیف از او بطراز قوّت ظاهر و فقیر باکلیل غنا مزین

بکمال روح و ریحان بمشورت تمسک نمایند و باصلاح عالم و انتشار امر مالک قدم عمر گرانمایه را مصروف دارید آنّه یأمر کلّ بالمعروف و ینهی عن کلّ ما یضیع به مقام الانسان

۹۳

کلّ اشیاء در مقامی آیات الهی بوده و خواهند بود علی قدر مراتبها در مقام تجلّی سلطان مجلّی در ملکوت اسماء و صفات از برای کلّ اثبات آیینت میشود در اینصورت غیر آیات چیزی مشهود نه تا

قرب و بعد تصوّر شود... و اگر دست قدرت الهیّه آیینت اشیاء را اخذ نماید لا تری فی الملک من شیء

چه قدر پاک و مقدّس است پروردگار تو و چه قدر عظیم است سلطنت و غلبه او آیات تکوینیّه و آفاقیه که مظاهر اسماء و صفات او تعالی شأنه هستند در یک مقام مقدّسند از قرب و بعد تا چه رسد بذاته تعالی...

ولکن مقصود شاعر از این بیت که

دوست نزدیکتر از من بمن است

وین عجبتر که من از وی دورم

...حقّ فرموده که من بانسان نزدیکترم از رگ گردن او باو لذا میگوید با وجود آنکه تجلی حضرت محبوب از رگ گردن من بمن نزدیکتر است مع ایقان من باین مقام و اقرار من باین رتبه من از او دورم یعنی قلب که مقرّ استواء رحمانی است و عرش تجلی ربّانی از ذکر او غافل است و بذکر غیر مشغول از او محجوب و بدنیا و آلائی آن متوجّه و حقّ بنفسه قرب و بعد ندارد مقدّس است از این مقامات و نسبت او بکلّ علی حدّ سواء بوده این قرب و بعد از مظاهر ظاهر

این مسلم است که قلب عرش تجلی رحمانی است چنانچه در احادیث قدسیّه قبلیه این مقام را بیان فرمودیم لا یسعی ارضی و لا سمائی ولكن یسعی قلب عبدی المؤمن و قلب که محلّ ظهور ربّانی و مقرّ تجلی رحمانی است بسا میشود که از مجلی غافل است در حین غفلت از حقّ بعید است و اسم بعید بر او صادق و در حین تذکّر بحقّ نزدیک است و اسم قریب بر او جاری و دیگر ملاحظه نما که بسا میشود که انسان از خود غافل است و لکن احاطه علمیّه حقّ لازال محیط و اشراق تجلی شمس مجلی ظاهر و مشهود لذا البتّه او اقرب بوده و خواهد بود چه که او عالم و ناظر و محیط و انسان غافل و از اسرار ما خلق فیه محجوب....

و از ذکر اینکه کلّ اشیاء آیات الهی بوده توهم نرود که نعوذ بالله خلق از سعید و شقیّ و مشرک و موحد در یک مقامند و یا آنکه حقّ جلّ و عزّ را با خلق نسبت و ربط بوده چنانچه بعضی از جهال بعد از ارتقاء بسموات او هام خود توحید را آن دانسته‌اند که کلّ آیات حقّند من غیر فرق و از این رتبه هم بعضی تجاوز نموده‌اند و آیات را شریک و شبیه نموده‌اند سبحان الله انه واحد فی ذاته و واحد فی صفاته ما سواه معدوم عند تجلی اسم من اسمائه و ذکر من اذکاره و کیف نفسه فواسمی الرحمن که قلم اعلی از ذکر این کلمات مضطرب و متزلزل است از برای قطره فانیه نزد تموجات بحر اعظم باقی چه شأن مشاهده میشود حدوث و عدم را تلقاء قدم چه زکری بوده استغفر

الله العظیم از این چنین عقاید و اذکار بگو ای قوم موهوم را با قیوم چه مناسبت و خلق را با حقّ چه مشابهت که باثر قلم او خلق شده‌اند و این اثر هم از کلّ مقدّس و منزّه و مبرّا و از این مقام گذشته در مقام آیات ملاحظه کن که شمس یکی از آیات الهی است آیا میشود او را با ظلمت در یک مقام ملاحظه نمود لا فونفسه الحقّ لا یتکلم احد بذلک الا من ضاق قلبه و زاغ بصره بگو در خود ملاحظه کنید اظفار و چشم هر دو از شما است آیا این دو نزد شما در یک رتبه و یک شأن بوده اگر گفته شود بلی قل کذبتم برّبی الابهی چه که آن را قطع میکنید و این را مثل جان عزیز دارید

تجاوز از رتبه و مقام جایز نه حفظ مراتب لازم یعنی هر شیء در مقام خود مشاهده شود بلی وقتی که شمس اسم مؤثرم بر کلّ اشیاء تجلی فرموده در هر شیء اثر و ثمری علی قدر مقدور ظاهر چنانچه ملاحظه میشود که سمّ با اینکه مهلک است معذلک در مقام خود اثری و نفعی از او مشهود و این اثر در اشیاء از اثر این اسم مبارک است سبحان خالق الأسماء و الصّفات شجر یابس را بسوزانند و شجره طریه رطبیّه را در ظلّش مأوی گیرند و از اثمارش متنعم شوند در احیان مظاهر الهیه اکثری از بریه بامثال این کلمات نالائقه ناطق چنانچه در کتب الهیه و صحف منزله تفصیل آن نازل

توحید آن است که در کلّ آیه تجلی حقّ مشاهده کنند نه آنکه خلق را حقّ دانند مثلاً تجلی شمس اسم ربّ را در کلّ ملاحظه نمایند چه که در کلّ آثار تجلی این اسم مشهود است و تربیت کلّ منوط باو و تربیت هم دو قسم است یک قسم آن محیط بر کلّ است و کلّ را تربیت میفرماید و رزق میدهد چنانچه خود را ربّ العالمین فرموده و قسم دیگر مخصوص بنفوسی است که در ظلّ این اسم در این ظهور اعظم وارد شده‌اند ولکن نفوس خارجه از این مقام محروم و از مائده احدیه که از سماء فضل این اسم اعظم نازل ممنوعند چه نسبت است آن نفوس را مع این نفوس لو کشف الغطاء لینصعق من فی الأكوان من مقامات الذین توجّهوا الی الله و انقطعوا فی حبه عن العالمین و موحد در این دو طائفه تجلی این دو اسم را ملاحظه مینماید بقسمی که مذکور شد چه که اگر اخذ تجلی شود کلّ هالک خواهند بود

و همچنین در تجلی شمس اسم احد ملاحظه کن که بر کلّ اشراق فرموده یعنی در کلّ آیه توحید الهی ظاهر چنانچه کلّ مدلند بر حقّ و سلطنت او و وحدت او و قدرت او و این تجلی رحمت او است که سبقت گرفته کلّ را ولکن نفوس مشرکه از این تجلی غافل و از شریعه قرب و لقا محروم چنانچه مشاهده میشود جمیع ملل مختلفه بوحدانیت او مقرّ و بفردانیت او معترف اگر آیه توحید الهی در آن نفوس نمیبود هرگز مقرّ باین کلمه مبارکه لا اله الا هو نبودند معذلک غافل و بعیدند و عندالله از موحدین محسوب نه چه که سلطان مجلی را ادراک ننموده‌اند

و در مقامی این تجلی که در مشرکین ظاهر اثر اشراق موحدین است لا یعرف ذلك الا اولو الألباب ولكن موحدین مظاهر این اسمند در رتبه اولیّه و ایشانند که خمر احدیه را از کأس الوهیّه نوشیدند و بشطر الله توجه نموده اند کجا است نسبت این نفوس مقدّسه با آن نفوس بعیده....

انشاء الله ببصر حدید در جمیع اشیاء آیه تجلی سلطان قدم مشاهده نمائی و آن ذات اطهر اقدس را از کلّ مقدّس و مبرّا بینی این است اصل توحید و جوهر تفرید کان الله و لم یکن معه من شیء و الآن یكون بمثل ما قد کان لا اله الا هو الفرد الواحد المقدر العلیّ العظیم

۹۴

و اما ما ذکرته فی الالهین ایاک ایاک ان لا تشرک بالله ربک لم تزل کان واحداً احداً فرداً صمداً وترّاً باقیماً دائماً قیوماً ما اتّخذ لنفسه شریکاً فی الملک و لا وزیراً و لا شبیهاً و لا نسباً و لا مثلاً و یشهد بذلك کلّ الذّرات و عن ورائها الذّینهم کانوا فی الأفق الأبهی علی منظر الأعلی و کانت اسمائهم حیئنذ لدى العرش مذکوراً

ان اشهد فی نفسک بما شهد الله لذاته بذاته بانه لا اله الا هو و انّ ما سواه مخلوق بأمره و منجعل باذنه و محکوم بحکمه و مفقود عند شؤونات عزّ فردانیته و معدوم لدى ظهورات عزّ وحدانیته و انه لم یزل و لا یزال کان متوحّداً فی ذاته و متفرداً فی صفاته و واحداً فی افعاله و انّ الشّبیّه وصف خلقه و الشّریک نعت عباده سبحان نفسه من ان یوصف بوصف خلقه و انه کان وحده فی علوّ الارتفاع و سموّ الامتناع و لن یطراً الی هواء قدس عرفانه اطيّار افئدة العالمین مجموعاً و انه قد خلق الممكنات و ذرأ الموجودات بکلمة امره و ما خلق بکلمة الّتی ظهرت من قلم الّذی حرّکه انامل ارادته کیف یكون شریکاً او دلیلاً علیه سبحانه من ان یشار باشارة احد او یعرف بعرفان نفس و ما دونه فقراء لدى بابه و عجزاء عند ظهور عزّه و ارقاء فی ملکه و انه کان عن العالمین غنیاً و کأما ینسب العباد بالعبودیّة لاسمه المعبود او ینسب المخلوق الی اسمه الخالق هذا من فضله علیهم من دون استحقاقهم بذلك و یشهد بذلك کلّ موقن بصیراً

۹۵

از برای نعمت مراتب لانهایه بوده و خواهد بود در کتاب پروردگار تو و پروردگار عالمیان اول نعمتی که بهیکل انسانی عنایت شد خرد بوده و هست و مقصود از او عرفان حقّ جلّ جلاله بوده اوست مدرک و اوست هادی و اوست مبیین و در رتبه ثانیه بصر است چه که آگاهی عقل از گواهی بصر بوده و خواهد بود و همچنین سمع و فؤاد و سایر نعمتها که در هیکل انسانی ظاهر و مشهود است تعالی تعالی قادری که این قوی را در شخص انسانی خلق فرمود و ظاهر ساخت

در هر کدام آثار عظمت و قدرت و قوّت و احاطه حقّ جلّ جلاله ظاهر و مشهود است در قوّه لامسه تفکر نما که جمیع بدن را احاطه نموده و مقرّ سمع و بصر واحد و مقرّ او تمام بدن جلت عظمته و کبر سلطانه

این در مقام انسان ذکر شد ولکن نعمت کثیّه حقیقیّه الهیّه نفس ظهور است که جمیع نعمتهای ظاهره و باطنه طائف حول اوست در حقیقت اوّلیّه مائده سمانیّه او بوده و خواهد بود اوست حجّت اعظم و برهان اقوم و نعمت اتمّ و رحمت اسبق و عنایت اکمل و فضل اکبر هر نفسی الیوم اقبال نمود او بنعمت الهی فائز است

ان اشکر ربّک بهذا الفضل العظیم و قل لک الحمد یا مقصود العارفین

۹۶

قلم اعلی در کلّ حین ندا میفرماید ولکن اهل سمع کمیاب الوان مختلفه دنیا اهل ملکوت اسماء را مشغول نموده مع آنکه هر ذی بصر و ذی سمعی شهادت بر فنای آن داده و میدهد جمیع اهل ارض در این عصر در حرکتند و سبب و علّت آنرا نیافته‌اند مشاهده میشود اهل غرب بادنی شیء که فی الحقیقه ثمری از او حاصل نه متمسک میشوند بشأنی که الوف الوف در سبیل ظهور و ترقی آن جان داده و میدهند و اهل ایران مع این امر محکم مبین که صیت و علو و سموّش عالم را احاطه نموده مخمود و افسرده‌اند

ای دوستان قدر و مقام خود را بدانید زحمات خود را بتوهّمات این و آن ضایع منمائید شمائید انجم سماء عرفان و نسایم سحرگاهان شمائید میاه جاریه که حیات کل معلق بانست و شمائید احرف کتاب بکمال اتّحاد و اتّفاق جهد نمائید که شاید موقّق شوید بانچه سزاوار یوم الهیست براستی میگویم فساد و نزاع و ما یکرهه العقول لایق شأن انسان نبوده و نیست جمیع همّت را در تبلیغ امر الهی مصروف دارید هر نفسی که خود لایق این مقام اعلی است بآن قیام نماید والا له ان یاخذ وکیلاً لنفسه فی اظهار هذا الأمر الذی به تززع کلّ بنیان مرصوص و اندکّت الجبال و انصعقت النفوس اگر مقام این یوم ظاهر آنی از او را بصد هزار جان طالب و آمل شوند تا چه رسد بارض و زخارف آن در جمیع امور بحکمت ناظر باشید و باو منتشبت و متمسک انشاء الله کل موقّق شوند به ما اراده الله و مؤید گردند بر عرفان مقامات اولیای او که بخدمت قائم و بتنا ناطقند علیهم بهاء الله و بهاء من فی السّموات و الأرض و بهاء من فی الفردوس الأعلی و الجنّة العلیا

و بعضی از مشرکین از جمله شبهات که در این ارض القا نموده‌اند اینست که آیا میشود ذهب نحاس شود قل ای وربی ولكن عندنا علمه نعلم من نشاء بعلم من لدنا و من كان في ريب فليسأل الله ربه بأن يشهده و يكون من الموقنين و در رسیدن نحاس برتبه ذهبت همان دلیلی است واضح بر عود ذهب بحالت اول لو هم يشعرون جميع فلزات بوزن و صورت و ماده یکدیگر میرسند ولكن علمه عندنا في كتاب مکنون

قل يا معشر العلماء لا تزونا كتاب الله بما عندكم من القواعد و العلوم انه لقسطاس الحق بين الخلق قد يوزن ما عند الامم بهذا القسطاس الاعظم و انه بنفسه لو انتم تعلمون
تبكي عليكم عين عنايتي لا تكم ما عرفتم الذي دعوتموه في العشي و الاشرار و في كل اصيل و بكور توجهوا يا قوم بوجوه بيضاء و قلوب نورا الى البقعة المباركة الحمراء التي فيها تنادي سدرة المنتهى انه لا اله الا انا المهيمن القيوم
يا معشر العلماء هل يقدر احد منكم ان يستنّ معي في ميدان المكاشفة و العرفان او يجول في مضمار الحكمة و التبيان لا و ربّي الرحمن كلّ من عليها فان و هذا وجه ربكم العزيز المحبوب
يا قوم انا قدرنا العلوم لعرفان المعلوم و انتم احتجبتم بها عن مشرقها الذي به ظهر كلّ امر مکنون لو عرفتم الافق الذي منه اشرقت شمس الكلام لنبذتم الانام و ما عندهم و اقبلتم الى المقام المحمود
قل هذه لسماء فيها كنز ام الكتاب لو انتم تعقلون هذا لهو الذي به صاحت الصخرة و نادت السدرة على الطور المرتفع على الارض المباركة الملك لله الملك العزيز الودود
انا ما دخلنا المدارس و ما طالعنا المباحث اسمعوا ما يدعوكم به هذا الامي الى الله الابدی انه خير لكم عما كنز في الارض لو انتم تفقهون

قوه و بنیه ایمان در اقطار عالم ضعیف شده دریاق اعظم لازم سواد نحاس امم را اخذ نموده اکسیر اعظم باید یا حکیم آیا اکلیل غلبه دارای آن قدرت بوده که اجزاء مختلفه در شیء واحد را تبدیل نماید و بمقام ذهب ابریز رساند اگرچه تبدیل آن صعب و مشکل بنظر میآید ولیکن تبدیل قوه ناسوتی بقوه ملکوتی ممکن نزد این مظلوم آنچه این قوه را تبدیل نماید اعظم از اکسیر است این مقام و این قدرت مخصوصست بکلمه الله

۱۰۰

منادی احدیه از شطر الوهیة ندا میفرماید ای احببا ذیل مقدّس را بطین دنیا میالائید و به ما اراد النفس و الهوی تکلم مکنید قسم بافتاب افق امر که از سماء سجن بکمال انوار و ضیاء مشهود است مقبلین قبله وجود الیوم باید از غیب و شهود مقدّس و منزّه باشند اگر بتبلیغ مشغول شوند باید بتوجه خالص و کمال انقطاع و استغنا و علو همّت و تقدیس فطرت توجه باشطار بنفحات مختار نمایند ینبغی لهؤلاء ان یکون زادهم التوکل علی الله و لباسهم حبّ ربهم العلیّ الابهی تا کلمات آن نفوس مؤثر شود

نفوسی که الیوم بمشتهیات نفسیه و زخارف دنیای فانیه ناظرند بغایت بعید مشاهده میشوند در اکثر احیان در ساحت رحمن بحسب ظاهر زخارفی نبوده و طائفین حول در عسر عظیم بودهاند معذلک ابداً از مشرق قلم اعلی ذکر دنیا و یا کلمهئی که مدلّ بر آن باشد اشراق ننموده و هر نفسی که موفق شد و بساحت اقدس هدیهئی ارسال نمود نظر بفضل قبول شده مع آنکه اگر جمیع اموال ارض را بخواهیم تصرّف نمائیم احدی را مجال لم و بم نبوده و نخواهد بود هیچ فعلی اقبح از این فعل نبوده و نیست که باسم حقّ مابین ناس تکدی شود

بر آن جناب و اصحاب حقّ لازم که ناس را بتنزیه اکبر و تقدیس اعظم دعوت نمایند تا رایحه قمیص ابهی از احبای او استنشاق شود

ولکن باید اولو الغنی بفقرا ناظر باشند چه که شأن صابرین از فقرا عندالله عظیم بوده و عمری لا یعادله شأن الا ما شاء الله طوبی لفقیر صبر و ستر و لغنی انفق و اثر

انشاءالله باید فقرا همّت نمایند و بکسب مشغول شوند و این امری است که بر هر نفسی در این ظهور اعظم فرض شده و از اعمال حسنه عندالله محسوب و هر نفسی عامل شود البتّه اعانت غیبیه شامل او خواهد شد انه یغنی من یشاء بفضلله انه علی کلّ شیء قدیر....

ای علی بگو باحبای الهی که اول انسانیت انصاف است و جمیع امور منوط بآن قدری تفکر در رزایا و بلایای این مسجون نمائید که تمام عمر در ید اعدا بوده و هر یوم در سبیل محبت الهی ببلائی مبتلا تا آنکه امر الله مابین عباد مرتفع شد حال اگر نفسی سبب شود و باو هام خود در تفریق ناس سرّاً

او جهراً مشغول گردد او از اهل انصاف است لا ونفسه المهيمنة على العالمين لعمرى يروح قلبى و
يدمع عيني لأمر الله و للذين يقولون ما لا يفقهون و يتوهّمون فى انفسهم ما لا يشعرون

اليوم لايق آنكه كل باسم اعظم متشبّث شونند نيست مهرب و مفرى جز او و ناس را متحد نمايند
اگر نفسى در اعلى علوّ مقام قائم باشد و از او كلماتى ظاهر شود كه سبب تفريق ناس گردد از شاطى
بحر اعظم و علّت توجه بشطرى جز مقام محمود مشهود كه ظاهر است بحدود بشرية جهاتيه يشهد كلّ
الأكوان بأنّه محروم من نفاتح الرّحمن

قل ان انصفوا يا اولى الألباب من لا انصاف له لا انسانية له حقّ عالم است بكلّ نفوس و ما
عندهم حلم حقّ سبب تجرى نفوس شده چه كه هتك استار قبل از ميقات نميفرمايند و نظر بسبقت
رحمت ظهورات غضبيه منع شده لذا اكثرى از ناس آنچه سرّاً مرتكبند حقّ را از آن غافل دانسته‌اند لا
ونفسه العليم الخبير كل در مرآت علميه مشهود و مبرهن و واضح قل لك الحمد يا ستار عيوب
الضعفاء و لك الحمد يا غفار ذنوب الغفلاء

ناس را از موهوم منع نموديم كه بسطان معلوم و ما يظهر من عنده عارف شونند حال بظنون و
اوهام خود مبتلا مشاهده ميشوند لعمرى انهم هم الموهوم و لا يشعرون و ما يتكلمون أنّه هو الموهوم و
لا يفقهون

نسأل الله ان يوقق الكلّ و يعرفهم نفسه و انفسهم لعمرى من فاز بعرفانه يطير فى هواء حبه و
ينقطع عن العالمين و لا يلتفت الى من على الأرض كلّها و كيف الذين يتكلمون بأهوائهم ما لا اذن الله
لهم

بگو اليوم يوم اصغا است بشنويد ندای مظلوم را باسم حقّ ناطق باشيد و بطراز ذكرش مزين و
بانوار حبش مستتير اينست مفتاح قلوب و صيقل وجود و الذى غفل عمّا جرى من اصبع الارادة أنّه فى
غفلة ميبين صلاح و سداد شرط ايمان است نه اختلاف و فساد

بلغ ما امرت به من لدن صادق امين انما البهأء عليك يا ايها الداكر باسمى و الناظر الى شطرى
و الناطق بثناء ربك الجميل

۱۰۱

مقصود از کتابهای آسمانی و آیات الهی آنکه مردمان بآدابی تربیت شوند که سبب راحت خود و سایر بندگان شود هر امری که قلب را راحت نماید و بر بزرگی انسان بیفزاید و ناس را راضی دارد مقبول خواهد بود مقام انسان بلند است اگر بانسانیت مزین باشد و آلا پست‌تر از جمیع مخلوق مشاهده میشود بگو ای دوستان امروز را غنیمت شمیرید و خود را از فیوضات بحر معانی محروم ننمائید از حقّ میطلبیم جمیع را بطراز عمل پاک و خالص در این یوم مبارک مزین فرماید آنه لهو الحاکم المختار

۱۰۲

ای عباد براستی گفته میشود و براستی بشنوید حقّ جلّ شأنه ناظر بقلوب عباد بوده و هست و دون آن از برّ و بحر و زخارف و الوان کل را بملوک و سلاطین و امرا و اگذارده چه که لازال علم یفعل ما یشاء امام ظهور بازغ و ساطع و متألّی آنچه امروز لازمست اطاعت حکومت و تمسک بحکمت فی الحقیقه زمام حفظ و راحت و اطمینان در ظاهر در قبضه اقتدار حکومت است حقّ چنین خواسته و چنین مقدر فرموده... امید هست که یکی از ملوک لوجه الله بر نصرت این حزب مظلوم قیام نماید و بذکر ابدی و ثناء سرمدی فائز شود قد کتب الله علی هذا الحزب نصره من نصرهم و خدمته و الوفاء بعهده باید این حزب در جمیع احوال بر خدمت ناصر قیام نمایند و لازال بحبل وفا متمسک باشند طوبی لمن سمع و عمل و ویل للتّارکین

۱۰۳

شهد الله بلسانه الحقّ فیکلّ الألواح بأنّنی انا حیّ فی الأفق الأبهی و اذاً تالله فی هذا الأفق الأمنع الأقدس الأعزّ الأعلى یسمع و یری و ینطق بأن یا جواد فطوبی لک بما فزت بما لا فاز به احد قبلک تالله الحقّ بک قرّت عیون اهل ملا الفردوس ولکنّ النّاس هم لا یعرفون تالله لو نعرّفک العباد لیضطربنّ النّفوس و یزلنّ الأقدام و ینصعقنّ هیاکل الغرور و یخزرنّ علی وجه التّراب و یجعلون اصابع الاعراض فی آذانهم لئلا یسمعون لا تحزن عن الدّینهم اشتغلوا بالدّنیاء و نسوا ذکر الله الأعظم تالله الحقّ سوف یأخذهم الله بقهر من عنده و انه لهو القویّ القاهر القدیر و یطهرّ الأرض عن دنس هؤلاء و یورثها عباده المقربین قل یا قوم تراباً علی فمکم و رماداً علی عیونکم بما بعتم یوسف الله بأخسر شیء فوا حسرتنا علیکم یا ملا الغافلین أ تظنون فی انفسکم بأنّکم تسبقونه فی امره لا فونفسه المقتدر العلیّ العظیم

فسوف يأخذكم نفحات العذاب و يغشّيكم غبرة الجحيم انّ الذينهم استكبروا على الله بما اجتمع عليهم زخارف الدّنيا اولئك خسروا فى الدّنيا و الآخرة فسوف يأخذ الله ما عندهم بأيادى قدرته و يجعلهم عريّا عن اثواب مكرّمته فسوف يشهدون و تكون من الشّاهدين

قل يا قوم لا تغرّتكم الدّنيا بغيرورها لأنّها و ما خلق فيها مقبوضة بقبضة ارادته يعطى على من يشاء و يمنع عمّن يشاء و أنّه لهو الفعّال لما يريد و لو كان لها عنده من قدر لم يؤتها على اعدائه قدر خردل ولكن اشتغلتم بها بما اكتسبت ايديكم فى امره و هذا عذاب لأنفسكم بأنفسكم على انفسكم ان انتم من الشّاعرين هل تفرحون بما اوتيتم بما لا قدر له عند الله و به يمتحن عباده المتوهّمين

١٠٤

بگو ای اهل ارض براستی بدانید که بلای ناگهانی شما را در پی است و عقاب عظیمی از عقب گمان مبرید که آنچه را مرتکب شدید از نظر محو شده قسم بجمال که در الواح زبرجدی از قلم جلیّ جمیع اعمال شما ثبت گشته

١٠٥

يا معشر الملوك قد اتى المالك و الملك لله المهيمن القیوم الا تعبدوا الا الله و توجّهوا بقلوب نوراء الى وجه ربّكم مالک الاسماء هذا امر لا يعادله ما عندكم لو انتم تعرفون

انا نراكم تفرحون بما جمعتموه لغيركم و تمنعون انفسكم عن العوالم الّتى لم يحصها الا لوحى المحفوظ قد شغلتم الاموال عن المأل هذا لا ينبغى لكم لو انتم تعلمون طهّروا قلوبكم عن ذفر الدّنيا مسرعين الى ملكوت ربّكم فاطر الارض و السّماء الّذى به ظهرت الزّلازل و ناحت القبائل الا من نبذ الورى و اخذ ما امر به فى لوح مكنون

هذا يوم فيه فاز الكلیم بانوار القديم و شرب زلال الوصال من هذا القدر الّذى به سجّرت البحور قل تالله الحقّ انّ الطور يطوف حول مطلع الطّهور و الرّوح ينادى من الملكوت هلمّوا و تعالوا يا ابناء الغرور هذا يوم فيه سرع كوم الله شوقاً للقاءه و صاح الصّهيون قد اتى الوعد و ظهر ما هو المكتوب فى الواح الله المتعالى العزيز المحبوب

يا معشر الملوك قد نزل النّاموس الاكبر فى المنظر الانور و ظهر كلّ امر مستتر من لدن مالک القدر الّذى به انت السّاعة و انشقّ القمر و فصل كلّ امر محتوم

يا معشر الملوك انتم الممالیک قد ظهر المالك باحسن الطّراز و يدعوكم الى نفسه المهيمن القیوم اياكم ان يمنعكم الغرور عن مشرق الطّهور او تحجبكم الدّنيا عن فاطر السّماء قوموا على خدمة المقصود الّذى خلقكم بكلمة من عنده و جعلكم مظاهر القدرة لما كان و ما يكون

تالله لا نريد ان نتصرّف فى ممالككم بل جننا لتصرّف القلوب أنّها لمنظر البهأ يشهد بذلك ملكوت الاسماء لو انتم تفقهون و الذى اتبع مولاہ أنّه اعرض عن الدنيا كلّها و كيف هذا المقام المحمود دعوا البيوت ثمّ اقبلوا الى الملكوت هذا ما ينفعكم فى الآخرة و الاولى يشهد بذلك مالک الجبروت لو انتم تعلمون

طوبى لملك قام على نصره امرى فى مملكتى و انقطع عن سوائى أنّه من اصحاب السفينة الحمراء التى جعلها الله لاهل البهأ ينبغى لكلّ ان يعزّروه و يوقّروه و ينصروه ليفتح المدن بمفاتيح اسمى المهيمى على من فى ممالك الغيب و الشهود أنّه بمنزلة البصر للبشر و الغرّة الغرّاء لجبين الانشاء و رأس الكرم لجسد العالم انصروه يا اهل البهأ بالاموال و النفوس

۱۰۶

رگ جهان در دست پزشک دانا است درد را ميبيند و بدانائى درمان ميکند هر روز را رازى است و هر سر را آوازي درد امروز را درمانى و فردا را درمان ديگر امروز را نگران باشيد و سخن از امروز رانيد

ديده ميشود گيتى را دردهاى بي‌کران فراگرفته و او را بر بستر ناکامى انداخته مردمانى که از باده خودبيني سرمست شده‌اند پزشک دانا را از او بازداشته‌اند اينست که خود و همه مردمان را گرفتار نموده‌اند نه درد ميدانند نه درمان ميشناسند راست را کژ انگاشته‌اند و دوست را دشمن شمرده‌اند

بشنويد آواز اين زندانى را بايستيد و بگوئيد شايد آنانکه در خوابند بيدار شوند بگو اى مردگان دست بخشش يزدانى آب زندگاني ميدهد بشتابيد و بنوشيد هر که امروز زنده شد هرگز نميرد و هر که امروز مرد هرگز زندگى نيابد

۱۰۷

انّ ربّكم الرّحمن يحبّ ان يرى من فى الأكوان كنفس واحدة و هيكل واحد ان اغتتموا فضل الله و رحمته فى تلك الأيام التى ما رأت عين الابداع شبهها طوبى لمن نبذ ما عنده ابتغاء لما عند الله نشهد أنّه من الفائزين

أنا قد جعلنا ميقاتاً لكم فإذا تمت الميقات و ما اقبلتم الى الله ليأخذتكم عن كل الجهات و يرسل عليكم نفحات العذاب عن كل الأقطار و كان عذاب ربك لشديد

کمال الیوم مقامات عنایات الهی مستور است چه که عرصه وجود استعداد ظهور آن را نداشته و ندارد و لکن سوف يظهر امراً من عنده انه لا تضعفه قوه الجنود و لا سطوة الملوك ينطق بالحق و يدع الكل الى الفرد الخبير

جميع از برای اصلاح عالم خلق شده‌اند لعمر الله شئونات درنده‌های ارض لایق انسان نبوده و نیست شأن انسان رحمت و محبت و شفقت و بردباری با جمیع اهل عالم بوده و خواهد بود بگو ای دوستان این کوثر اصفی از اصبع عنایت مالک اسماء جاری بنوشید و باسمش بنوشانید تا اولیای ارض بیقین مبین بدانند که حق از برای چه آمده و ایشان از برای چه خلق شده‌اند

حضرت موجود میفرماید ای پسران انسان دین الله و مذهب الله از برای حفظ و اتحاد و اتفاق و محبت و الفت عالم است او را سبب و علت نفاق و اختلاف و ضغینه و بغضا منماید اینست راه مستقیم و اس محکم متین آنچه بر این اساس گذاشته شود حوادث دنیا او را حرکت ندهد و طول زمان او را از هم نریزند انتهی امید هست که علما و امرای ارض متحداً بر اصلاح عالم قیام نمایند و بعد از تفکر و مشورت کامل بدریاق تدبیر هیكل عالم را که حال مریض مشاهده میشود شفا بخشند و بطراز صحت مزین دارند... و در جمیع امور باید رؤسا باعتدال ناظر باشند چه هر امری که از اعتدال تجاوز نماید از طراز اثر محروم مشاهده شود مثلاً حریت و تمدن و امثال آن مع آنکه بقبول اهل معرفت فائز است اگر از حد اعتدال تجاوز نماید سبب و علت ضرر گردد... انشاءالله از همت اولیا و حکمای ارض اهل عالم به ما ینفعهم آگاه شوند غفلت تا کی اعتساف تا کی انقلاب و اختلاف تا کی... اریاح یأس از جمیع جهات در عبور و مرور است و انقلابات و اختلافات عالم یوماً فیوماً در تزايد است آثار هرج و مرج مشاهده میشود چه که اسبابی که حال موجود است بنظر موافق نمیآید از حق جل جلاله میطلبیم که اهل ارض را آگاه نماید و عاقبت را بخیر منتهی فرماید و بآنچه سزاوار است مؤید دارد

ای احزاب مختلفه بآحاد توجّه نمائید و بنور اتفاق منور گردید لوجه الله در مقرّی حاضر شوید و آنچه سبب اختلاف است از میان بردارید تا جمیع عالم بانوار نیر اعظم فائز گردند و در یک مدینه وارد شوند و بر یک سریر جالس این مظلوم از اوّل ایّام الی حین مقصودی جز آنچه ذکر شد نداشته و ندارد شکی نیست جمیع احزاب بافق اعلی متوجّهند و بامر حقّ عامل نظر بمقتضیات عصر اوامر و احکام مختلف شده ولکن کل من عند الله بوده و از نزد او نازل شده و بعضی از امور هم از عناد ظاهر گشته باری بعضد ایقان اصنام اوهام و اختلاف را بشکنید و بآحاد و اتفاق تمسک نمائید این است کلمه علیا که از امّ الکتاب نازل شده یشهد بذلک لسان العظمة فی مقامه الرّفع

مشاهده فرمائید سالها است نه ارض ساکن است و نه اهل آن گاهی بحرب مشغول و هنگامی ببلاهای ناگهانی معذب بأساء و ضراء ارض را احاطه نموده معذلک احدی آگاه نه که سبب آن چیست و علت آن چه اگر ناصح حقیقی کلمه‌ئی فرمود آن را بر فساد حمل نموده‌اند و از او نپذیرفته‌اند انسان متحیر که چه گوید و چه عرض نماید دو نفس دیده نمیشود که فی الحقیقه در ظاهر و باطن متحد باشند آثار نفاق در آفاق موجود و مشهود مع آنکه کلّ از برای اتحاد و اتفاق خلق شده‌اند حضرت موجود میفرماید ای دوستان سراپرده یگانگی بلند شد بچشم بیگانگان یکدیگر را مبینید همه بار یک دارید و برگ یک شاخسار انتهی انشاءالله نور انصاف بتابد و عالم را از اعتساف مقدّس فرماید اگر ملوک و سلاطین که مظاهر اقتدار حقّ جلّ جلاله‌اند همّت نمایند و به ما ینتفع به من علی الأرض قیام فرمایند عالم را انوار آفتاب عدل اخذ نماید و منور سازد حضرت موجود میفرماید خیمه نظم عالم بدو ستون قائم و برپا مجازات و مکافات... و در مقام دیگر میفرماید یا معشر الأمراء لیس فی العالم جند اقوی من العدل و العقل... طوبی لملک یمشی و تمشی امام وجهه رایة العقل و عن ورائه کتیبة العدل انه غرّة جبین السّلام بین الأنام و شامة وجنة الأمان فی الامکان انتهی اگر فی الحقیقه آفتاب عدل از سحاب ظلم فارغ شود ارض غیر ارض مشاهده گردد

ان یا سفیر العجم فی المدینة أ زعمت بأنّ الأمر کان ببیدی او یدبّل امر الله بسجنی و ذلّی او بافقادی و افنائی فبئس ما ظننت فی نفسک و کنت من الظّانّین انه ما من اله الا هو ینظر امره و یعلو برهانه و ینبث ما اراد و یرفعه الی مقام الّذی ینقطع عنه ایدیک و ایدی المعرضین

هل تظنّ بأنك تعجزه في شيء او تمنعه عن حكمه و سلطانه او يقدر ان يقوم مع امره كلّ من في السموات و الأرضين لا فونفسه الحقّ لا يعجزه شيء عمّا خلق اذاً فارجع عن ظنّك انّ الظنّ لا يغنى من الحقّ شيئاً و كن من الرّاجعين الى الله الّذى خلقك و رزقك و جعلك سفير المسلمين ثمّ اعلم بأنّه خلق كلّ من في السموات و الأرض بكلمة امره و ما خلق بحكمه كيف يقوم معه فسبحان الله عمّا انتم تظنّون يا ملأ المبغضين ان كان هذا الأمر حقّ من عند الله لن يقدر احد ان يمنعه و ان لم يكن من عنده يكفيه علمائكم و الّذينهم اتّبعوا هواهم و كانوا من المعرضين اما سمعت ما قال مؤمن آل فرعون من قبل و حكى الله عنه لنبيّه الّذى اصطفاه بين خلقه و ارسله عليهم و جعله رحمة للعالمين قال و قوله الحقّ أ تقتلون رجلاً ان يقول ربّي الله و قد جاءكم بالبينات و ان يك كاذباً فعليه كذبه و ان يك صادقاً يصبكم بعض الّذى يعدكم و هذا ما نزل الله على حبيبه في كتابه الحكيم

و انتم ما سمعتم امر الله و حكمه و ما استنصحتم بنصح الّذى نزل في الكتاب و كنتم من الغافلين و كم من عباد قتلتموهم في كلّ شهر و سنين و كم من ظلم ارتكبتموه في ايامكم و لم ير شبهها عين الابداع و لن يخبر مثلها احد من المورّخين و كم من رضيع بقى من غير امّ و والد و كم من ابن قتل ابيه من ظلمكم يا ملأ الظّالمين و كم من اخت ضجّت في فراق اخيها و كم من امرأة بقت بغير زوج و معين

و ارتقيتم في الظلم الى مقام الّذى قتلتم الّذى ما تحرّف وجهه عن وجه الله العليّ العظيم فيا ليت قتلتموه كما يقتل النّاس بعضهم بعضاً بل قتلتموه بقسم الّذى ما رأت بمثله عيون النّاس و بكت عليه السّماء و ضجّت افئدة المقرّبين اما كان ابن نبيّكم و اما كان نسبه الى النّبىّ مشتهراً بينكم فكيف فعلتم به ما لا فعل احد من الأوّلين فوالله ما شهد عين الوجود بمثلكم تقتلون ابن نبيّكم ثمّ تفرحون على مقاعدكم و تكوننّ من الفرحين و تلعنون الّذينهم كانوا من قبل و فعلوا بمثل ما فعلتم ثمّ عن انفسكم لمن الغافلين

اذاً فأنصف في نفسك انّ الّذين تسبّونهم و تلعنونهم هل فعلوا بغير ما فعلتم اولئك قتلوا ابن نبيّهم كما قتلتم ابن نبيّكم و جرى منكم ما جرى منهم فما الفرق بينكم يا ملأ المفسدين فلما قتلتموه قام احد من احبائه على القصاص و لن يعرفه احد و اختفى امره عن كلّ ذى روح و قضى منه ما امضى اذاً ينبغى بأن لا تلوموا احداً في ذلك بل لوموا انفسكم فيما فعلتم ان انتم من المنصفين هل فعل احد من اهل الأرض بمثل ما فعلتم لا فوربّ العالمين كلّ الملوك و السّلاطين يوقّرون ذريّة نبيّهم و رسولهم ان انتم من الشّاهدين و انتم فعلتم ما لا فعل احد و ارتكبتم ما احترقت عنه اكباد العارفين و مع ذلك ما تنبّهتم في انفسكم و ما استشعرتم من فعلكم

الى ان قمتم علينا من دون ذنب و لا جرم مبين اما تخافون عن الله الذى خلقكم و سواكم و بلغ
اشدكم و جعلكم من المسلمين الى متى لا تنتبهون فى انفسكم و لا تتعقلون فى ذواتكم و لا تقومون عن
نومكم و غفلتكم و ما تكونن من المتنبهين

انت فگر فى نفسک مع کلّ ما فعلتم و عملتم هل استطعتم ان تخدموا نار الله او تطفئوا انوار
تجلّيه الّتى استضاءت منها اهل لبح البقاء و استجذبت عنها افئدة الموحّدين اما سمعتم يد الله فوق ايديكم
و تقديره فوق تدبيركم و أنّه لهو القاهر فوق عباده و الغالب على امره يفعل ما يشاء و لا يسأل عمّا شاء
و يحكم ما يريد و هو المقدر القدير و ان توقنوا بذلك لم لا تنتهون اعمالكم و لا تكونن من الساكنين
و فى كلّ يوم تجدون ظلمكم كما قمتم علىّ فى تلك الايام بعد الّذى ما دخلت نفسى فى هذه
الأمر و ما كنت مخالفاً لكم و لا معارضاً لأمركم الى ان جعلتمونى مسجوناً فى هذه الأرض البعيد
ولكن فاعلم ثم ايقن بأنّ بذلك لن يبدل امر الله و سننه كما لم يبدل من قبل عن كلّ ما اكتسبت ايديكم و
ايدي المشركين

ثمّ اعلموا يا ملأ الأعجام بأنكم لو تقتلوننى يقوم الله احد مقامى و هذه من سنّة الله الّتى قد خلت
من قبل و لن تجدوا لسنّته لا من تبديل و لا من تحويل أ تريدون ان تطفئوا نور الله فى ارضه ابى الله
الا ان يتمّ نوره ولو انتم تكرهوه فى انفسكم و تكونن من الكارهين

و انت يا سفير تفكر فى نفسك اقلّ من ان تمّ انصف فى ذاتك بأىّ جرم افتريت علينا عند هؤلاء
الوكلاء و اتبعت هواك و اعرضت عن الصّدق و كنت من المفترين بعد الّذى ما عاشرتنى و ما
عاشرتك و ما رأيتنى الا فى بيت ابيك ايام الّتى فيها يذكر مصايب الحسين [ع] و فى تلك المجالس لم
يجد الفرصة احد ليفتح اللسان و يشتغل بالبيان حتّى يعرف مطالبه او عقايد و انت تصدّقنى فى ذلك لو
تكون من الصّادقين و فى غير تلك المجالس ما دخلت لترانى انت او يرانى غيرك مع ذلك كيف
افتيت علىّ ما لا سمعت منى اما سمعت ما قال عزّ و جلّ لا تقولوا لمن القى اليكم السلام لست مؤمناً و
لا تطرد الّذين يدعون ربّهم بالغداة و العشىّ يريدون وجهه و انت خالفت حكم الكتاب بعد الّذى حسبت
نفسك من المؤمنين

و مع ذلك فوالله لم يكن فى قلبى بغضك و لا بغض احد من النّاس ولو وردتم علينا ما لا يطيقه
احد من الموحّدين و ما امرى الا بالله و ما توكلّى الا عليه فسوف يمضى ايامكم و ايام الّذينهم كانوا
اليوم على غرور مبين و تجتمعون فى محضر الله و تسألون عمّا اكتسبتم بأيديكم و تجزون بها فبئس
مثنوى الظالمين

فوالله لو تطلّع بما فعلت لتبكى على نفسك و تقرّ الى الله و تضحّ فى ايامك الى ان يغفر الله لك
و أنّه لجواد كريم ولكن انت لن توقّ بذلك لما اشتغلت بذاتك و نفسك و جسمك الى زخارف الدّنيا
الى ان يفارق الرّوح عنك اذا تعرف ما القيناك و تجد اعمالك فى كتاب الّذى ما ترك فيه ذرّة من

اعمال الخلاق اجمعين اذاً فاستنصح بنصحي ثم اسمع قولى بسمع فؤادك و لا تغفل عن كلماتى و لا تكن من المعرضين و لا تتفخر بما اوتيت فانظر الى ما نزل فى كتاب الله المهيمن العزيز فلما نسوا عما ذكروا به فتحنا عليهم ابواب كل شىء كما فتح عليك و على امثالك ابواب الدنيا و زخرفها اذاً فانظر ما نزل فى آخر هذه الآية المباركة و هذا وعد غير مكذوب من مقتدر حكيم

و لم ادر بأى صراط انتم تقيمون و عليه تمشون يا ملاً المبغضين انا ندعوكم الى الله و نذكركم بأيامه و نبشركم بلقائه و نقربكم اليه و نلقيكم من بدايع حكمته و انتم تطردوننا و تكفروننا بما صفت لكم السنتكم الكذبة و تكونن من المدبرين و اذا اظهرنا بينكم ما اعطانا الله بجوده تقولون ان هذا الا سحر مبين كما قالوا ام امثالك من قبل ان انتم من الشاعرين و لذا منعتم انفسكم عن فيض الله و فضله و لن تجدوه من بعد الى ان يحكم الله بيننا و بينكم و هو احكم الحاكمين

و منكم من قال ان هذا هو الذى ادعى فى نفسه ما ادعى فوالله هذا لبهتان عظيم و ما انا الا عبد امنت بالله و آياته و رسله و ملائكته و يشهد حينئذ لسانى و قلبى و ظاهرى و باطنى بأنه هو الله لا اله الا هو و ما سواه مخلوق بأمره و منجعل بارادته لا اله الا هو الخالق الباعث المحيى المميت ولكن انى حدثت نعمة التى انعمنى الله بجوده و ان كان هذا جرمى فانا اول المجرمين و اكون بين ايديكم مع اهلى فافعلوا ما سننتم و لا تكونن من الصابرين لعل ارجع الى الله ربى فى مقام الذى يخلو فيه عن وجوهكم و هذا منتهى املى و بغيتى و كفى بالله على نفسى لعليم و خبير

ان يا سفير فاجعل محضرك بين يدى الله اذك ان لن تراه انه يراك ثم انصف فى امرنا بأى جرم قمت علينا و افتريتنا بين الناس ان تكون من المنصفين قد خرجت من الطهران بأمر الملك و توجهنا الى العراق باذنه الى ان وردنا فيه و كنا من الواردين ان كنت مقصراً لم اطلقنا و ان لم اكن مقصراً لم وردتم علينا ما لا ورد احد الى احد من المسلمين و بعد ورودى فى العراق هل ظهر منى ما يفسد به امر الدولة و هل شهد احد منا مغايراً فاسأل اهله لتكون من المستبصرين

و كنا فيه احدى عشر سنين الى ان جاء سفيركم الذى لن يحب القلم ان يجرى على اسمه و كان ان يشرب الخمر و يرتكب البغى و الفحشاء و فسد فى نفسه و افسد العراق و يشهد بذلك اكثر اهل الزوراء لو تسأل عنهم و تكون من السائلين و كان ان يأخذ اموال الناس بالباطل و ترك كل ما امره الله به و ارتكب كل ما نهاه عنه الى ان قام علينا بما اتبع نفسه و هواه و سلك منهج الظالمين و كتب اليك ما كتب فى حقنا و انت قبلت منه و اتبعت هواه من دون بيته و لا برهان مبين و ما تبينت و ما تفحصت و ما تحسست ليظهر لك الصدق عن الكذب و الحق عن الباطل و تكون على بصيرة منير فاسأل عنه عن السقرء الذين كانوا فى العراق و عن ورائهم عن والى البلدة و مشيرها ليحصص لك الحق و تكون من المطلعين

فوالله ما خالفناه فى شىء و لا غيره و اتبعنا احكام الله فى كل شأن و ما كنا من المفسدين و هو بنفسه يشهد بذلك ولكن يريد ان يأخذنا و يرجعنا الى العجم لارتفاع اسمه كما انت ارتكبت هذا الذنب لأجل ذلك و انت و هو فى حدّ سواء عند الله الملك العليم

و لم يكن هذا الذكر منى اليك لتكشف عنى ضررى او توسط لى عند احد لا فورب العالمين ولكن فصلنا لك الأمور لعلّ تتنبّه فى فعلك و لا ترد على احد مثل ما وردت علينا و تكون من التائبين الى الله الذى خلقك و كلّ شىء و تكون على بصيرة من بعد و هذا خير لك عمّا عندك و عن سفارتك فى هذه الأيام القليل

اياك ان لا تغمض عيناك فى مواقع الانصاف و توجه الى شطر العدل بقلبك و لا تبدل امر الله و كن بما نزل فى الكتاب لمن الناظرين ان لا تتبع هواك فى امر و اتبع حكم الله ربك المنان القديم سترجع الى التراب و لن يبقى نفسك و لا ما تسرّ به فى ايامك و هذا ما ظهر من لسان صدق منيع اما تذكّرت بذكر الله من قبل لتكون من المتذكّرين قال و قوله الحقّ منها خلقناكم و فيها نعيدكم و منها نخرجكم تارة اخرى و هذا ما قدره الله لمن على الأرض من كلّ عزيز و ذليل و من خلق من التراب و يعيد فيها و يخرج منها لا ينبغى له بأن يستكبر على الله و اوليائه و يفتخر عليهم و يكون على غرور عظيم بل ينبغى لك و لأمثالك بأن تبخعوا لمظاهر التوحيد و تخفضوا جناح الذلّ للمؤمنين الذينهم افتقروا فى الله و انقطعوا عن كلّ ما تشتغل به انفس العباد و يبعدهم عن صراط الله العزيز الحميد و كذلك نلقى عليكم ما ينفعكم و ينفع الذينهم كانوا على ربهم لمن المتوكلين

١١٤

ان يا ايها السلطان اسمع قول من ينطق بالحقّ و لا يريد منك جزاء عمّا اعطاك الله و كان على قسطاس حقّ مستقيم و يدعوك الى الله ربك و يهديك سبل الرشد و الفلاح لتكون من المفlichen اياك يا ايها الملك لا تجمع فى حولك من هؤلاء الوكلاء الذين لا يتبعون الا هواهم و نبذوا اماناتهم وراء ظهورهم و كانوا على خيانة مبين فأحسن على العباد كما احسن الله لك و لا تدع الناس و امورهم بين يدي هؤلاء اتق الله و كن من المتّقين فاجتمع من الوكلاء الذين تجد منهم روايح الايمان و العدل ثمّ شاورهم فى الأمور و خذ احسنها و كن من المحسنين

فاعلم و ايقن بأنّ الذى لن تجد عنده الذيانة لم تكن عنده الأمانة و الصدق و انّ هذا لحقّ يقين و من خان الله يخان السلطان و لن يحترز عن شىء و لن يتّق فى امور الناس و ما كان من المتّقين اياك ان لا تدع زمام الأمور عن كفك و لا تطمئنّ بهم و لا تكن من الغافلين انّ الذين تجد قلوبهم الى غيرك فاحترز عنهم و لا تأمنهم على امرك و امور المسلمين و لا تجعل الذنب راعى اغنام الله و لا تدع محبّيه تحت ايدى المبغضين انّ الذين يخانون الله فى امره لن تطمع منهم الأمانة و لا

الدَّيَانَةَ وَتَجَنَّبْ عَنْهُمْ وَ كُنْ فِي حِفْظِ عَظِيمٍ لئَلَّا يَرُدَّ عَلَيْكَ مَكْرَهُمْ وَ ضَرَّهُمْ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ ثُمَّ اقْبَلْ إِلَى اللَّهِ رَبِّكَ الْعَزِيزِ الْكَرِيمِ مَنْ كَانَ اللَّهُ كَانَ اللَّهُ لَهُ وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ أَنَّهُ هُوَ يَحْرُسُهُ عَنْ كُلِّ مَا يَضُرُّهُ وَ عَنْ شَرِّ كُلِّ مَكَّارٍ لئِيمٍ

وَ أَنْتَ لَوْ تَسْمَعُ قَوْلِي وَ تَسْتَنْصِحُ بِنَصِيحِي يَرْفَعُكَ اللَّهُ إِلَى مَقَامِ الَّذِي يَنْقُطِعُ عَنْكَ أَيْدِي كُلِّ مَنْ عَلَى الْأَرْضِ أَجْمَعِينَ إِنْ يَا مَلِكُ أَتَّبَعْتَ سُنْنَ اللَّهِ فِي نَفْسِكَ وَ بِأَرْكَانِكَ وَ لَا تَتَّبِعْ سُنْنَ الظَّالِمِينَ خذْ زَمَامَ أَمْرِكَ فِي كَفِّكَ وَ قَبْضَةَ اقْتِدَارِكَ ثُمَّ اسْتَفْسِرْ عَنْ كُلِّ الْأُمُورِ بِنَفْسِكَ وَ لَا تَغْفَلَ عَنْ شَيْءٍ وَ إِنْ فِي ذَلِكَ لَخَيْرٌ عَظِيمٌ

إِنْ أَشْكُرَ اللَّهُ رَبَّكَ بِمَا اصْطَفَاكَ بَيْنَ بَرِيَّتِهِ وَ جَعَلَكَ سُلْطَانًا لِلْمُسْلِمِينَ وَ يَنْبَغِي لَكَ بِأَنْ تَعْرِفَ قَدْرَ مَا وَهَبَكَ اللَّهُ مِنْ بَدَائِعِ جُودِهِ وَ أَحْسَانِهِ وَ تَشْكُرَهُ فِي كُلِّ حِينٍ وَ شَكَرَكَ رَبَّكَ هُوَ حُبُّكَ أَحْبَابُهُ وَ حِفْظُكَ عِبَادُهُ وَ صِيَانَتُهُمْ عَنْ هَوْلَاءِ الْخَائِنِينَ لئَلَّا يَظْلِمَهُمْ أَحَدٌ ثُمَّ أَجْرَ حُكْمِ اللَّهِ بَيْنَهُمْ لَتَكُونَ فِي شَرَعِ اللَّهِ لِمَنْ الرَّاسِخِينَ

وَ أَنْتَ لَوْ تَجْرَى أَنْهَارُ الْعَدْلِ بَيْنَ رَعِيَّتِكَ لِيَنْصُرَكَ اللَّهُ بِجُنُودِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ وَ يُؤَيِّدَكَ عَلَى أَمْرِكَ وَ أَنَّهُ مَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَمْرُ وَ الْخَلْقُ وَ إِنْ إِلَيْهِ يَرْجِعُ عَمَلُ الْمُخْلِصِينَ وَ لَا تَطْمَئِنُّ بِخَزَائِنِكَ فَاطْمَئِنُّ بِفَضْلِ اللَّهِ رَبِّكَ ثُمَّ تَوَكَّلْ عَلَيْهِ فِي أُمُورِكَ وَ كُنْ مِنَ الْمُتَوَكِّلِينَ فَاسْتَعِنْ بِاللَّهِ ثُمَّ اسْتَعِنْ مِنْ غَنَائِهِ وَ عِنْدَهُ خَزَائِنُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ يُعْطِي مَنْ يَشَاءُ وَ يَمْنَعُ مَنْ يَشَاءُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ كُلُّ فَقْرَاءٍ لَدَى بَابِ رَحْمَتِهِ وَ ضَعْفَاءٍ لَدَى ظُهُورِ سُلْطَانِهِ وَ كُلُّ مَنْ جُودَهُ لِمَنْ السَّائِلِينَ

وَ لَا تَقَرِّطْ فِي الْأُمُورِ فَاعْمَلْ بَيْنَ خِدَامِكَ بِالْعَدْلِ ثُمَّ انْفِقْ عَلَيْهِمْ عَلَى قَدْرِ مَا يَحْتَاجُونَ بِهِ لَا عَلَى قَدْرِ الَّذِي يَكْنُزُونَهُ وَ يَجْعَلُونَهُ زِينَةً لَأَنْفُسِهِمْ وَ بِيُوتِهِمْ وَ يَصْرِفُونَهُ فِي أُمُورِ النَّتِيِّ لَنْ يَحْتَاجُوا بِهَا وَ يَكُونَنَّ مِنَ الْمُسْرِفِينَ فَاعْدِلْ بَيْنَهُمْ عَلَى الْخَطِّ الْإِسْتَوَاءِ بَحِيثٌ لَنْ يَحْتَاجَ بَعْضُهُمْ وَ لَنْ يَكْنُزَ بَعْضُهُمْ وَ إِنْ هَذَا لَعَدْلٌ مُبِينٌ

وَ لَا تَجْعَلِ الْأَعْرَةَ تَحْتَ أَيْدِي الْأَذَلَّةِ وَ لَا تَسَلِّطِ الْأَدْنَى عَلَى الْأَعْلَى كَمَا شَهِدْنَا فِي الْمَدِينَةِ وَ كُنَّا مِنَ الشَّاهِدِينَ وَ أَنَا لَمَّا وَرَدْنَا الْمَدِينَةَ وَجَدْنَا بَعْضَهُمْ فِي سَعَةِ وَ غِنَاءٍ عَظِيمٍ وَ بَعْضَهُمْ فِي ذَلَّةٍ وَ فَقْرٍ مُبِينٍ وَ هَذَا لَا يَنْبَغِي لِسُلْطَنَتِكَ وَ لَا يَلِيْقُ لَشَأْنِكَ

اسْمِعْ نَصِيحِي ثُمَّ اعْدِلْ بَيْنَ الْخَلْقِ لِيَرْفَعُ اللَّهُ اسْمَكَ بِالْعَدْلِ بَيْنَ الْعَالَمِينَ إِيَّاكَ إِنْ لَا تَعْمُرْ هَوْلَاءَ الْوَكَلَاءِ وَ لَا تَخْرِبِ الرَّعِيَّةَ اتَّقِ مِنْ ضَجِيحِ الْفُقَرَاءِ وَ الْأَبْرَارِ فِي الْأَسْحَارِ وَ كُنْ لَهُمْ كَسُلْطَانَ شَفِيقٍ لِأَنَّهُمْ كَنْزُكَ فِي الْأَرْضِ فَيَنْبَغِي لِحَضْرَتِكَ بِأَنْ تَحْفَظَ كَنْزَكَ مِنْ أَيْدِي هَوْلَاءِ السَّارِقِينَ ثُمَّ تَحَسَّسْ مِنْ أُمُورِهِمْ وَ أَحْوَالِهِمْ فِي كُلِّ حَوْلٍ بَلْ فِي كُلِّ شَهْرٍ وَ لَا تَكُنْ عَنْهُمْ لِمَنْ الْغَافِلِينَ

ثم انصب ميزان الله في مقابلة عينيك ثم اجعل نفسك في مقام الذي كاتك تراه ثم وزن اعمالك به في كل يوم بل في كل حين و حاسب نفسك قبل ان تحاسب في يوم الذي لن يستقر فيه رجل احد من خشية الله و تضطرب فيه افئدة الغافلين

و ينبغي للسلطان بأن يكون فيضه كالشمس يربى كل شيء و يعطى كل ذي حق حقه و هذا لم يكن منها بل بما قدر من لدن مقتدر قدير و يكون رحمته كالسحاب ينفق على العباد كما ينفق السحاب امطار الرحمة على كل ارض بأمر من مدبر عليم

اياك ان لا تطئن من احد في امرك و لم يكن لك احد كمثلك على نفسك كذلك نبين لك كلمات الحكمة و نلقى عليك ما يقربك عن شمال الظلم الى يمين العدل و يهديك الى شاطئ قرب منير كل ذلك من سيرة الملوك الذين سبقوك في الملك و كانوا ان يعدلوا بين الناس و يسلكوا على مناهج عدل قويم

انك ظل الله في الارض فافعل ما يليق لهذا الشأن المتعالى العظيم و انك ان تخرج عما القيناك و علمناك لتخرج عن هذا الشأن الاعز الرفيع فارجع الى الله بقلبك ثم طهره عن الدنيا و زخرفها و لا تدخل فيه حب المغايرين لانتك لو تدخل فيه حب الغير لن يستشرق عليه انوار تجلى الله لأن الله ما جعل لأحد من قلوبين و هذا ما نزل في كتاب قديم و لما جعله الله واحداً ينبغي لحضرتك بأن لا تدخل فيه حبين اذا تمسك بحب الله و اعرض عن حب ما سواه ليدخلك الله في لجة بحر احديته و يجعلك من الموحدين فوالله لم يكن مقصودى فيما القيناك الا تنزيهك عن الأشياء الفانية و ورودك في جبروت الباقية و تكون فيه باذن الله لمن الحاكمين....

يا ايها الملك فوالله ما اريد ان اشكو منهم في حضرتك انما اشكو بئى و حزنى الى الله الذى خلقنا و اياهم و كان علينا و عليهم لشاهد و وكيل بل اريد ان اذكركم بأعمالهم لعل لا يفعلوا بأحد كما فعلوا بنا و لعل يكونن من المتذكرين

ستمضى بلايانا و اضطرارنا و الشدة التى احاطتنا من كل الجهات و كذلك تمضى راحتهم و الرخاء الذى كانوا فيه و هذا من حق الذى لن ينكره احد من العالمين و سيقضى سكوننا على التراب بهذه الذلة و جلوسهم على السرير العزة و يحكم الله بيننا و بينهم و هو خير الحاكمين

و نشكر الله فى كل ما ورد علينا و نصبر فيما قضى و يقضى و عليه توكلت و اليه فوضت امرى و انه يوفى اجور الصابرين و المتوكلين له الأمر و الخلق يعز من يشاء و يذل من يشاء و لا يسأل عما شاء و انه لهو العزيز القدير

اسمع يا سلطان ما القينا على حضرتك ثم امنع الظالمين عن ظلمهم ثم اقطع ايديهم عن رؤوس المسلمين فوالله ورد علينا ما لا يجرى القلم على ذكره الا بأن يحزن راقمه و لن يقدر ان تسمعه اذان

الموحدین و بلغ امرنا الی مقام الّذی بکت علینا عیون اعدائنا و من ورائهم کلّ ذی بصر بصیر بعد الّذی توجّهنا الی حضرتک و امرنا النّاس بأن یدخلوا فی ظلّک لتکون حصناً للموحدین
 اُ خالفتک یا سلطان فی شیء او عصیتک فی امر او مع وزرائک الّذین کانوا ان یحکموا فی العراق باذنک لا فوربّ العالمین ما عصیناک و لا آیاهم فی اقلّ من لمح البصر و لا اعصیک من بعد ان شاء الله و اراد ولو یرد علینا اعظم عمّا ورد
 و ندعو الله باللیل و النّهار و فی کلّ بکور و اصیل لیوقّک علی طاعته و اجراء حکمه و یحفظک من جنود الشّیاطین اذاً فافعل ما شئت و ما ینبغی لحضرتک و یلیق لسلطنتک و لا تنس حکم الله فی کلّ ما اردت او ترید و قل الحمد لله ربّ العالمین

۱۱۵

ای ذبیح در اکثری از الواح الهیّه از قلم امریّه نازل و جمیع احبّای الهی را وصیّت فرمودیم که ذیل مقدّس را بطین اعمال ممنوعه و غبار اخلاق مردوده میالایند و همچنین وصیّت فرمودیم که بما نزل فی الألواح ناظر باشند اگر وصایای الهیّه را که از مشرق قلم رحمانی اشراق فرموده بگوش جان میشنیدند و باصغای آن فائز میگشتند حال اکثر من فی الامکان را بخلعت هدایت مزین مشاهده مینمودی ولكن قضی ما قضی

حال کرّه اخری در این ورقه بیضا لسان قدم در این سجن اعظم میفرماید ای احبّای حقّ از مفارّه ضیقّه نفس و هوی بفضاهای مقدّسه احدیه بشتابید و در حقیقه تقدیس و تنزیه مأوی گیرید تا از نفحات اعمالیه کلّ بریه بشاطی عزّ احدیه توجه نمایند ابداً در امور دنیا و ما یتعلّق بها و رؤسای ظاهره آن تکلم جایز نه

حقّ جلّ و عزّ مملکت ظاهره را بملوک عنایت فرموده بر احدی جایز نه که ارتکاب نماید امری را که مخالف رأی رؤسای مملکت باشد و آنچه از برای خود خواسته مداین قلوب عباد بوده و احبّای حقّ الیوم بمنزله مفاتیحند انشاءالله باید کل بقوّت اسم اعظم آن ابواب را بگشایند اینست نصرت حقّ که در جمیع زبر و الواح از قلم فالق الاصباح جاری شده

و همچنین با ناس بمدارا حرکت نمایند و رفتار کنند و بکمال تقدیس و تنزیه و صدق و انصاف ظاهر شوند بشأنی که جمیع ناس آن نفوس را امناء الله فی العباد شمرند حال مشاهده کن در چه سمائی طیر اوامر حقّ در طیرانست و در چه مقامی آن نفوس ضعیفه ساکن طوبی للذین طاروا بأجنحة الایقان فی هواء الّذی جری من قلم ربّک الرّحمن

ای ذبیح نظر باعمال حقّ کن و قل تعالی تعالی قدرته الّتی احاطت العالمین و تعالی تعالی انقطاعه الّذی علا علی الخلائق اجمعین تعالی تعالی مظلومیته الّتی احترقت بها افئدة المقرّبین

مع آنکه ببلائی لایحیی در دست اعدا مبتلا جمیع رؤسای ارض را واحداً بعد واحد تبلیغ نمودیم آنچه را که ارادة الله بآن تعلق یافته بود لیعلموا الأمم انّ البلاء لا یمنع قلم القدم انه یتحرک باذن الله مصوّر الرّم

حال مع این شغل اعظم لایق آنست که جمیع احبّاً کمر خدمت محکم کنند و بنصرت امر الله توجّه نمایند نه آنکه بارتکاب امور شنیعه مشغول شوند اگر قدری در افعال و اعمال ظاهره حقّ مشاهده نمائی لتخرّ بوجهک علی التراب و تقول یا ربّ الأرباب اشهد أنّک انت مولی الوجود و مرّبی الغیب و الشّهود و اشهد انّ قدرتک احاطت الکائنات لا تخوفک جنود من علی الأرض و لا تمنعک سطوة من علیها و اشهد أنّک ما اردت الاّ حیاة العالم و اتّحاد اهله و نجاة من فیہ

حال قدری تفکّر نمائید که دوستان حقّ در چه مقام باید حرکت نمایند و در چه هوا طیران کنند ان اسأل الله ربّک الرّحمن فی کلّ الاّحیاء بأن یوقّهم علی ما اراد أنّه لهو المقتدر العزیز العلام ای ذبیح ضرّ این مظلوم از سجن و تاراج و اسیری و شهادت و ذلّت ظاهره نبوده و نیست بلکه ضرّ اعمالیست که احبّای حقّ بآن عاملند و آن را نسبت بحقّ میدهند هذا ضرّی و نفسه المهیمنة علی العالمین و ضرّ اکبر دیگر آنکه هر یوم یکی از اهل بیان مدّعی امر شده و بعضی متمسک بغصنی از اغصان و بعضی مستقلاً گفته‌اند آنچه گفته‌اند و عاملند آنچه عاملند

ای ذبیح لسان عظمت میفرماید و نفسی الحقّ قد انتهت الظهورات الی هذا الظهور الأعظم و من یدّعی بعده أنّه کذاب مفتر نسأل الله بأن یوقّعه علی الرّجوع ان تاب أنّه لهو التّوّاب و ان اصرّ علی ما قال یبعث علیه من لا یرحمه أنّه لهو المقتدر القدر

مشاهده کن که اهل بیان آنقدر ادراک ننموده‌اند که مظهر قلم و مبشّر جمالم آنچه فرموده ناظرأ الی الظهور و قیامه علی الأمر فرموده و الاّ و نفسه الحقّ بکلمه‌ئی از آنچه فرموده تکلم نمی‌نمودند این جهال امر غنیّ متعال را لعب اطفال دانسته‌اند هر روز بخیالی حرکت مینمایند و در مفازه‌ئی ساینند لو کان الأمر کما یقولون کیف یستقرّ امر ربّک علی عرش السکون تفکّر و کن من المتفرّسین تفکّر و کن من المتوسّمین تفکّر و کن من الرّاسخین تفکّر و کن من المطمئنّین علی شأن لو یدّعی کلّ البشر بکلّ ما یمکن او فوقه لا تتوجّه الیهم و تدعهم عن ورائک مقبلاً الی قبلة العالمین

لعمری انّ الأمر عظیم عظیم و الیوم عظیم عظیم طوبی لمن نبذ الوری عن ورائه متوجّهاً الی وجه الّذی بنوره اشرفت السّموات و الأرضین

ای ذبیح بصر حديد بايد و قلب محکم و رجل نحاس شاید تا بوساوس جنود نفسيه نلغزد اينست حکم محکم که باراده مالک قدم از قلم اسم اعظم جاری و نازل شده ان احفظه كما تحفظ عينک و کن من الشاکرين در ليالی و ایام بخدمت حق مشغول باش و از دوش منقطع لعمری ما تراه اليوم سيفنی و تجد نفسک فی اعلى المقام لو تكون مستقيماً على ما امرک مولاک ان اليه منقلبک و مثواک

۱۱۶

ان يا ملوک المسيحيّة اما سمعتم ما نطق به الرّوح بآئی ذاهب و آت فلما اتى فى ظلل من الغمام كما صعد اول مرّة لِمَ ما تقرّبتم به لتفوزوا بلقائه و تكوننّ من الفائزين و فى مقام آخر يقول فاذا جاء روح الحقّ الآتى فهو يرشدکم و اذا جاءکم بالحقّ ما توجهتم اليه و كنتم بلعب انفسکم لمن اللّاعبين و ما استقبلتم اليه و ما حضرتم بين يديه لتسمعوا آيات الله من لسانه و تطّلعوا بحكمة الله العزيز الحكيم و بذلك منعت نسمات الله عن قلوبکم و نفحات الله عن فؤادکم و كنتم فى وادى الشّهوات لمن المحبرين فوالله انتم و ما عندکم ستفنى و ترجعون الى الله و تسألون عما اكتسبتم فى ایامکم فى مقرّ الذى تحشر فيه الخلايق اجمعين....

ان يا ايّها الملوك قد قضت عشرين من السنين و كنّا فى كلّ يوم منها فى بلاء جديد و ورد علينا ما لا ورد على احد قبلنا ان انتم من السّامعين بحيث قتلونا و سفكوا دماننا و اخذوا اموالنا و هتكوا حرمتنا و انتم سمعتم اكثرها و ما كنتم من المانعين بعد الذى ينبغى لكم بأن تمنعوا الظّالم عن ظلمه و تحكموا بين النّاس بالعدل ليظهر عدالتكم بين الخلايق اجمعين

انّ الله قد اودع زمام الخلق بأيديکم لتحكموا بينهم بالحقّ و تأخذوا حقّ المظلوم عن هؤلاء الظّالمين و ان لن تفعلوا بما امرتم فى كتاب الله لن يذكر اسمائکم عنده بالعدل و انّ هذا لغبن عظيم أ تأخذون حكم انفسکم و تدعون حكم الله العلىّ المتعالىّ القادر القدير دعوا ما عندکم و خذوا ما امرکم الله به ثمّ ابتغوا الفضل من عنده و انّ هذا لسبيل مستقيم

ثمّ التفتوا الينا و بما مسّتنا البأساء و الضّرّاء و لا تغفلوا عنّا فى اقلّ من أن تمّ احكموا بيننا و بين اعداننا بالعدل و انّ هذا لخير مبين كذلك نقصّ عليكم من قصصنا و بما قضى علينا لتكشفوا عنّا السّوء فمن شاء فليكشف و من لم يشاء انّ ربّى لخير ناصر و معين

ان يا عبد ذكّر العباد بما القيناک و لا تخف من احد و لا تكن من الممترين فسوف يرفع الله امره و يعلو برهانه بين السّموات و الأرضين فتوکل فى كلّ الأمور على ربّک و توجه اليه ثمّ اعرض عن المنكرين فاکف بالله ربّک ناصرأ و معين انا كتبنا على نفسنا نصرک فى الملك و ارتقاع امرنا ولو لن يتوجه اليک احد من السّلاطين

و در مقامی حضرت موجود در سبب و علتِ اوّلیّه سکون و راحت امم و عمار عالم میفرماید لابدّ بر این است مجمع بزرگی در ارض برپا شود و ملوک و سلاطین در آن مجمع مفاوضه در صلح اکبر نمایند و آن این است که دول عظیمه برای آسایش عالم بصلح محکم متشبّث شوند و اگر ملکی بر ملکی برخیزد جمیع متفقاً بر منع قیام نمایند در این صورت عالم محتاج بمهمّات حربیه و صفوف عسکریّه نبوده و نیست الاّ علی قدر یحفظون به ممالکهم و بلدانهم اینست سبب آسایش دولت و رعیت و مملکت انشاءالله ملوک و سلاطین که مرایای اسم عزیز الهیند باین مقام فائز شوند و عالم را از سطوت ظلم محفوظ دارند.... عنقریب جمیع اهل عالم بیک لسان و یک خطّ مزین در این صورت هر نفسی بهر بلدی توجّه نماید مثل آن است که در بیت خود وارد شده این امور لازم و واجب هر ذی بصر و سمعی باید جهد نماید تا اسباب آنچه ذکر شد از عالم الفاظ و اقوال بعرضه شهود و ظهور آید.... امروز انسان کسی است که بخدمت جمیع من علی الأرض قیام نماید حضرت موجود میفرماید طوبی لمن اصبح قائماً علی خدمة الأمم و در مقام دیگر میفرماید لیس الفخر لمن یحبّ الوطن بل لمن یحبّ العالم انتهى فی الحقیقه عالم یک وطن محسوب است و من علی الأرض اهل آن

اتّقوا الله یا ایّها الملوک و لا تتجاوزوا عن حدود الله ثمّ اتّبعوا بما امرتم به فی الكتاب و لا تكوننّ من المتجاوزین ایّاکم ان لا تظلموا علی احد قدر خردل و اسلکوا سبیل العدل و انه لسبیل مستقیم
ثمّ اصلحوا ذات بینکم و قلّوا فی العساکر لیقلاً مصارفکم و تكوننّ من المستریحین و ان ترتفعوا الاختلاف بینکم لن تحتاجوا الی کثرة الجیوش الاّ علی قدر الذی تحرسون بها بلدانکم و ممالکم اتّقوا الله و لا تسرفوا فی شیء و لا تكوننّ من المسرفین
و علمنا بأنکم تزدادون مصارفکم فی کلّ یوم و تحملونها علی الرّعیة و هذا فوق طاقتهم و انّ هذا لظلم عظیم اعدلوا یا ایّها الملوک بین النّاس و کونوا مظاهر العدل فی الأرض و هذا ینبغی لکم و یلیق لشأنکم لو انتم من المنصفین
ایّاکم ان لا تظلموا علی الذینهم هاجروا الیکم و دخلوا فی ظلّکم اتّقوا الله و کونوا من المتّقین لا تطمننّوا بقدرتکم و عساکرکم و خزائنکم فاطمننّوا بالله بارئکم ثمّ استنصروا به فی امورکم و ما النّصر الاّ من عنده ینصر من یشاء بجنود السّموات و الأرضین
ثمّ اعلموا بأنّ الفقراء امانات الله بینکم ایّاکم ان لا تخانوا فی اماناته و لا تظلموهم و لا تكوننّ من الخائنین ستسألون عن امانته فی یوم الذی تنصب فیهِ میزان العدل و یعطی کلّ ذی حقّ حقّه و یوزن فیهِ کلّ الأعمال من کلّ غنیّ و فقیر

و ان لن تستنصحو بما انصحناكم فى هذا الكتاب بلسان بدع مبين يأخذكم العذاب من كلّ الجهات و يأتىكم الله بعدله اذاً لا تقدرون ان تقوموا معه و تكوننّ من العاجزين فارحموا على انفسكم و انفس العباد ثم احكموا بينهم بما حكم الله فى لوح قدس منيع الذى قدر فيه مقادير كلّ شىء و فصل فيه من كلّ شىء تفصيلاً و ذكرى لعباده الموقنين

ثم استبصروا فى امرنا و تبينوا فيما ورد علينا ثم احكموا بيننا و بين اعدائنا بالعدل و كونوا من العادلين و ان لن تمنعوا الظالم عن ظلمه و لن تأخذوا حقّ المظلوم فبأى شىء تفتخرون بين العباد و تكوننّ من المفتخرين أ يكون افتخاركم بأن تأكلوا و تشربوا او تجتمعوا الزّخارف فى خزائنكم او التّزيّن بأحجار الحمر و الصّفّر او لؤلؤ بيض ثمين و لو كان الافتخار بهذه الأشياء الفانية فينبغى للتّراب بأن يفتخر عليكم لأنّه يبذل و ينفق عليكم كلّ ذلك من مقدّر قدير و قدر الله كلّ ذلك فى بطنه و يخرج لكم من فضله اذاً فانظروا فى شأنكم و ما تفتخرون به ان انتم من النّاظرين
لا فوالذى فى قبضته جبروت الممكنات لم يكن الفخر لكم الاّ بأن تتبّعوا سنن الله فى انفسكم و لا تدّعوا احكام الله بينكم مهجوراً و تكوننّ من الرّاشدين

١١٩

يا معشر الأمراء لمّا صرتم سحاباً لوجه الشّمس و منعموها عن الاشراق ان استمعوا ما ينصحكم به القلم الأعلى لعلّ تستريح به انفسكم ثمّ الفقراء و المساكين نسأل الله بأن يؤدّد الملوك على الصّالح أنّه لهو القادر على ما يريد

يا معشر الملوك انا نراكم فى كلّ سنة تزدادون مصارفكم و تحملونها على الرّعيّة ان هذا الاّ ظلم عظيم اتّقوا زفرات المظلوم و عبراته و لا تحملوا على الرّعيّة فوق طاقتهم و لا تخربوهم لتعمير قصوركم ان اختاروا لهم ما تختارونه لأنفسكم كذلك نبين لكم ما ينفعكم ان انتم من المتقرّسين أنّهم خزائنكم ايّاكم ان تحكموا عليهم ما لا حكم به الله و ايّاكم ان تسلّموها بأيدي السّارقين بهم تحكمون و تأكلون و تغلبون و عليهم تستكبرون ان هذا الاّ امر عجيب
لمّا نبذتم الصّالح الأكبر عن ورائكم تمسّكوا بهذا الصّالح الأصغر لعلّ به تصلح اموركم و الذين فى ظلّكم على قدر

يا معشر الأمريّن ان اصلحوا ذات بينكم اذاً لا تحتاجون بكثرة العساكر و مهمّاتهم الاّ على قدر تحفظون به ممالككم و بلدانكم ايّاكم ان تدعوا ما نصحتم به من لدن عليم امين
ان اتّحدوا يا معشر الملوك به تسكن ارياح الاختلاف بينكم و تستريح الرّعيّة و من حولكم ان انتم من العارفين ان قام احد منكم على الآخر قوموا عليه ان هذا الاّ عدل مبين

يا اصحاب المجلس فى هناك و ديار اخرى تدبّروا و تكلموا فيما يصلح به العالم و حاله لو انتم من المتوسّمين فانظروا العالم كهيكل انسان انه خلق صحيحاً كاملاً فاعترتة الأمراض بالأسباب المختلفة المتغيرة و ما طابت نفسه فى يوم بل اشتدّ مرضه بما وقع تحت تصرف اطباء غير حاذقة الذين ركبوا مطية الهوى و كانوا من الهائمين و ان طاب عضو من اعضائه فى عصر من الأعصار بطبيب حاذق بقيت اعضاء اخرى فيما كان كذلك ينبئكم العليم الخبير

و اليوم نراه تحت ايدى الذين اخذهم سكر خمر الغرور على شأن لا يعرفون خير انفسهم فكيف هذا الأمر الأوعر الخطير ان سعى احد من هؤلاء فى صحته لم يكن مقصوده الا بأن ينتفع به اسماً كان او رسماً لذا لا يقدر على برئه الا على قدر مقدور

و الذى جعله الله الترياق الأعظم و السبب الأتم لصحته هو اتحاد من على الأرض على امر واحد و شريعة واحدة هذا لا يمكن ابدأ الا بطبيب حاذق كامل مؤيد لعمري هذا لهو الحق و ما بعده الا الضلال المبين

قل يا ملاء المغلّين موتوا بغیظكم قد اشرفت شمس العظمة عن افق الأمر و استضاء بضياها كل الوجود و انتم غفلتم عنها و كنتم من الغافلين اذا فارحموا على انفسكم و لا تكفروا بالذى آمنتم به و لا تكونن من المسرفين

تالله الحق ان تكفروا بهذا الأمر فقد يضحك عليكم كل الملل لأنكم استدللتم بينهم فى اثبات امركم بآيات الله المهيمن المقدر العزيز العليم فلما نزلت مرة اخرى بسلطنة عظمى اذا كفرتم بها فويل لكم يا ملاء الغافلين

أظنتم فى انفسكم بأنكم مكسف الشمس و ضياها لا فونفسى لن تقدرون و لن تستطيعن ولو يجتمع عليها انتم و ما دونكم عمّا خلق بين السموات و الأرضين خافوا عن الله و لا تبطلوا اعمالكم ثم اسمعوا كلمات الله و لا تكونن من المحتجبين قل تالله انى لن اريد لنفسى شيئاً بل اريد نصر الله و امره و كفى بنفسه على ما اقول شهيد و انتم لو تطهرون ابصاركم لتشهدن فعلى شهيداً على قولى ثم قولى دليلاً على فعلى

عمت عيونكم اما رأيتم قدرة الله و سلطنته ثم عظمته و كبريائه فويل لكم يا معشر المغلّين اسمعوا قولى و لا تصبروا اقل من أن و كذلك امركم جمال الرحمن لعل تنقطعن عمّا عندكم و تصعدن الى هواء الذى تشهدن فى ظل الأمر كل العالمين

قل لا مهرب لأحد و لا ملجأ لنفس و لا عاصم اليوم من قهر الله و سطوته إلا بعد امره و هذا امره قد ظهر على هیکل الغلام فتبارک الله من هذا المنظر المشرق العزیز البدیع

خَلَّصُوا أَنْفُسَكُمْ عَنْ دُونِي ثُمَّ تَوَجَّهُوا إِلَىٰ وَجْهِي وَ إِنَّ هَذَا خَيْرٌ لَكُمْ عَمَّا عِنْدَكُمْ وَ يَشْهَدُ بِذَلِكَ لِسَانُ اللَّهِ عَلَىٰ لِسَانِي النَّاطِقِ الْعَالِمِ الْعَلِيمِ

قل أ زعمتم بأنَّ باقبالکم یزیده شیئاً لا فونفسی او باعراضکم ینقص عنه شیء لا فوذاتی الغالب الممتنع المنیع ان اخرجوا حجابات الأسماء و ملکوتها فوجمالی قد ظهر سلطان الأسماء الّذی بأمره خلقت الأسماء من أوّل الّذی لا أوّل له و یخلقها کیف یشاء و أنّه لهو المقتدر الحکیم

ایاکم ان لا تعرّوا اجسادکم عن خلع الهدی ثمّ اشربوا عن کأس الّتی یحرّکها غلمان الظهور فوق رؤوسکم و کذلک امرکم الّذی کان ارحم بکم من انفسکم و لن یطلب منکم اجراً و لا جزاءً ان امره الاّ علی الّذی ارسله بالحقّ و جعله لنفسه حجّة علی الخالیق اجمعین و اظهره بكلّ الآیات اذا فارتدّوا ابصارکم لتشهدوا ما نطق علیکم لسان القدم لعلّ تكوننّ من المطّلعین هل سمعتم من آبائکم و آباء آبائکم الی ان ینتهی الی آدم الأولی بأن اتی احد علی ظلل الأمر بسلطان لائح مبین و حرّک عن یمینه ملکوت الله و عن یساره جبروت القدم و عن قدّامه جنود الله المقتدر الغالب القدير و تکلم فی کلّ حین بآیات الّتی تعجز عن عرفانها افئدة العارفين و لم یکن من عند الله اذا تبيّنوا ثمّ تکلموا علی الصّدق الخالص ان انتم من ذی لسان صادق منیع

قل قد نزل معادل ما نزل علی علیّ من قبل و من کان فی ریب علی ما نطق علیه الرّوح حیئنذ ینبغی له بأن یحضر تلقّاء العرش لیسمع آیات الله و یكون علی بصیرة منیر

قل تالله قد تمّت نعمة الله و بلغت کلمته و لاح وجهه و احاط سلطانه و ظهر امره و سبق احسانه العالمین

انسان طلسم اعظم است ولكن عدم تربیت او را از آنچه با او است محروم نموده بیک کلمه خلق فرمود و بکلمه اخرى بمقام تعلیم هدایت نمود و بکلمه دیگر مراتب و مقاماتش را حفظ فرمود حضرت موجود میفرماید انسان را بمثابة معدن که دارای احجار کریمه است مشاهده نما بتربیت جواهر آن بعرضه شهود آید و عالم انسانی از آن منتفع گردد انتهى اگر نفسی در کتب منزله از سماء احدیه بديده بصیرت مشاهده نماید و تفکر کند ادراک مینماید که مقصود آن است جمیع نفوس نفس واحده مشاهده شوند تا در جمیع قلوب نقش خاتم الملك لله منطبع شود و شمس عنایت و اشراقات انجم فضل و رحمت جمیع را احاطه نماید حقّ جلّ جلاله از برای خود چیزی اخذ ننموده نه از طاعت عالم باو نفعی راجع و نه از ترک آن نقصی وارد در هر آن طیر ملکوت بیان باین کلمه ناطق جمیع

را از برای تو خواستم و تو را از برای خود اگر علمای عصر بگذارند و من فی الأرض رائحه محبت و اتحاد را بیابند در آن حین نفوس عارفه بر حریت حقیقی آگاه شوند راحت اندر راحت مشاهده نمایند آسایش اندر آسایش اگر ارض بانوار آفتاب این مقام منور شود اذاً یصدق ان یقال لا تری فیها عوجاً و لا امتاً

۱۲۳

این الذین کانوا قبلکم و تطوف فی حولهم ذوات الجمال ان اعتبروا یا قوم و لا تكونن من الغافلین
سوف یأتی دونکم و یتصرف فی اموالکم و یسکن فی بیوتکم اسمعوا قولی و لا تكونن من
الجاهلین

لکل نفس ینبغی ان یختار لنفسه ما لا یتصرف فیہ غیره و یکون معه فی کل الأحوال تالله انه
لحب الله لو انتم من العارفین
عمروا بیوتاً لا تخربها الأمطار و تحفظکم من حوادث الزمان کذلک یعلمکم هذا المظلوم الفرید

۱۲۴

توحید بدیع مقدس از تحدید و عرفان موجودات ساحت عز حضرت لایزالی را لایق و سزا است که
لمیزل و لایزال در مکن قدس اجلال خود بوده و فی ازل الازال در مقعد و مقر استقلال خود و
استجلال خود خواهد بود چه قدر غنی و مستغنی بوده ذات منزّهش از عرفان ممکنات و چه مقدار
عالی و متعالی خواهد بود از ذکر سگان ارضین و سموات

از علو جود بحت و سمو کرم صرف در کل شیء ممّا یشهد و یری آیه عرفان خود را ودیعه
گذارده تا هیچ شیء از عرفان حضرتش علی مقدره و مراتبه محروم نماند و آن آیه مرآت جمال او
است در آفرینش و هر قدر سعی و مجاهده در تلطیف این مرآت ارفع ابداع امنع شود ظهورات اسماء
و صفات و شئون علم و آیات در آن مرآت منطبق و مرتسم گردد علی مقام یشهد کل شیء فی مقامه
و یعرف کل شیء حدّه و مقدره و یسمع عن کل شیء علی انه لا اله الا هو....

و این مرآت اگرچه بمجاهدات نفسانی و توجّهات روحانی از کدورات ظلمانی و توهمات
شیطانی بحدایق قدس رحمانی و حظایر انس ربّانی تقرّب جوید و واصل گردد و لکن نظر بآنکه هر
امری را وقتی مقدر است و هر ثمری را فصلی معین لهذا ظهور این عنایت و ربیع این مکرمت فی
ایام الله بوده اگرچه جمیع ایام را از بدایع فضلش نصیبی علی ما هی علیه عنایت فرموده و لکن ایام
ظهور را مقامی فوق ادراک مدرکین مقرر داشته چنانچه اگر جمیع قلوب من فی السموات و الأرض
در آن ایام خوش صمدانی بآن شمس عز ربّانی مقابل شوند و توجّه نمایند جمیع خود را مقدس و منیر

و صافی مشاهده نمایند فتعالی من هذا الفضل الّذی ما سبقه من فضل فتعالی من هذه العناية الّتی لم یکن له شبه فی الابداع و لا له نظیر فی الاختراع فتعالی عمّا هم یصفون او یذکرون اینست که در آن ایام احدی محتاج باحدی نبوده و نخواهد بود چنانچه ملاحظه شد که اکثری از قاصدین حرم ربّانی در آن یوم الهی بعلم و حکمتی ناطق شدند که بحرفی از آن دون آن نفوس مقدّسه اطلاع نیافته و نخواهد یافت اگرچه الف سنه بتعلیم و تعلّم مشغول شوند اینست که احبّای الهی در ایام ظهور شمس ربّانی از کلّ علوم مستغنی و بی‌نیاز بوده‌اند بلکه ینابیع علم و حکمت از قلوب و فطرتشان من غیر تعطیل و تأخیر جاری و ساری است

۱۲۵

ای برادر من شخص مجاهد که اراده نمود قدم طلب و سلوک در سبیل معرفت سلطان قدم گذارد باید در بدایت امر قلب را که محلّ ظهور و بروز تجلّی اسرار غیبی الهی است از جمیع عبارات تیره علوم اکتسابی و اشارات مظاهر شیطانی پاک و منزّه فرماید و صدر را که سریر ورود و جلوس محبّت محبوب ازلی است لطیف و نظیف نماید و همچنین دل را از علاقه آب و گل یعنی از جمیع نفوش شبحیه و صور ظلّیه مقدّس گرداند بقسمی که آثار حبّ و بغض در قلب نماند که مبادا آن حبّ او را بجهتی بیدلیل میل دهد و یا بغض او را از جهتی منع نماید چنانچه الیوم اکثری باین دو وجه از وجهه باقی و حضرت معانی بازمانده‌اند و بی‌شبان در صحراهای ضلالت و نسیان میچرند و باید در کلّ حین توکل بحقّ نماید و از خلق اعراض کند و از عالم تراب منقطع شود و بگسلد و بر ربّ الأرباب دربندد و نفس خود را بر احدی ترجیح ندهد و افتخار و استکبار را از لوح قلب بشوید و بصبر و اصطبار دل بندد و صمت را شعار خود نماید و از تکلم بی‌فائده احتراز کند چه زبان ناراست افسرده و کثرت بیان سمّی است هلاک‌کننده نار ظاهری اجساد را محترق نماید و نار لسان ارواح و افنده را بگدازد اثر آن نار بساعتی فانی شود و اثر این نار بقرنی باقی ماند و غیبت را ضلالت شمرد و بآن عرصه هرگز قدم نگذارد زیرا غیبت سراج منیر قلب را خاموش نماید و حیات دل را بمیراند بقلیل قانع باشد و از طلب کثیر فارغ مصاحبت منقطعین را غنیمت شمارد و عزلت از متمسکین و متکبّرین را نعمت شمرد در اسحار باذکار مشغول شود و بتمام همّت و اقتدار در طلب آن نگار کوشد غفلت را بنار حبّ و ذکر بسوزاند و از ما سوی الله چون برق درگذرد و بر بی‌نصیبان نصیب بخشد و از محرومان عطا و احسان دریغ ندارد رعایت حیوان را منظور نماید تا چه رسد بانسان و اهل بیان و از جانان جان دریغ ندارد و از شماتت خلق از حقّ احتراز نجوید و آنچه برای خود نمی‌پسندد برای غیر نپسندد و نگوید آنچه را وفا نکند و از خاطنان در کمال استیلا درگذرد و طلب مغفرت نماید و بر عاصیان قلم عفو درکشد و بحقارت ننگرد زیرا

حسن خاتمه مجهول است ای بسا عاصی که در حین موت بجوهر ایمان موقف شود و خمر بقا چشد و بملأ اعلی شتابد و بسا مطیع و مؤمن که در وقت ارتقای روح تقلیب شود و باسفل درکات نیران مقرّ یابد

باری مقصود از جمیع این بیانات متفنه و اشارات محکمه آنست که سالک و طالب باید جز خدا را فنا داند و غیر معبود را معدوم شمرد

و این شرایط از صفات عالین و سجدیه روحانیین است که در شرایط مجاهدین و مشی سالکین در مناہج علم الیقین ذکر یافت و بعد از تحقّق این مقامات برای سالک فارغ و طالب صادق لفظ مجاهد در باره او صادق میآید و چون بعمل و اذین جاهدوا فینا مؤید شد البتّه ببشارت لنهدینهم سبنا مستبشر خواهد شد

و چون سراج طلب و مجاهده و ذوق و شوق و عشق و وله و جذب و حبّ در قلب روشن شد و نسیم محبّت از شطر احدیه وزید ظلّمت ضلالت شک و ریب زایل شود و انوار علم و یقین همه ارکان وجود را احاطه نماید در آن حین بشیر معنوی ببشارت روحانی از مدینه الهی چون صبح صادق طالع شود و قلب و نفس و روح را بصور معرفت از نوم غفلت بیدار نماید و عنایات و تأییدات روح القدس صمدانی حیات تازه جدید مبذول دارد بقسمی که خود را صاحب چشم جدید و گوش بدیع و قلب و فؤاد تازه می‌بیند و رجوع بآیات واضحه آفاقیه و خفیّات مستوره انفسیه مینماید و بعین الله بدیعه در هر ذره بابتی مفتوح مشاهده نماید برای وصول بمراتب عین الیقین و حقّ الیقین و نور الیقین و در جمیع اشیاء اسرار تجلی وحدانیّه و آثار ظهور صمدانیّه ملاحظه کند

قسم بخدا که اگر سالک سبیل هدی و طالب معارج تقی باین مقام بلند اعلی واصل گردد رائحه حقّ را از فرسنگهای بعیده استنشاق نماید و صبح نورانی هدایت را از مشرق کلّ شیء ادراک کند و هر ذره و هر شیء او را دلالت بر محبوب و مطلوب نماید و چنان ممیّز شود که حقّ را از باطل چون شمس از ظلّ فرق گذارد مثلاً اگر نسیم حقّ از مشرق ابداع وزد و او در مغرب اختراع باشد البتّه استشمام کند و همچنین جمیع آثار حقّ را از کلمات بدیعه و اعمال منیعه و افعال لمیعه از افعال و اعمال و آثار ماسوی امتیاز دهد چنانچه اهل لؤلؤ لؤلؤ را از حجر و انسان ربیع را از خریف و حرارت را از برودت و دماغ جان چون از زکام کون و امکان پاک شد البتّه رائحه جانان را از منازل بعیده بیابد و از اثر آن رائحه بمصر ایقان حضرت منان وارد شود

و بدایع حکمت حضرت سبحانی را در آن شهر روحانی مشاهده کند و جمیع علوم مکنونه را از اطوار ورقه شجره آن مدینه استماع نماید و از تراب آن مدینه تسبیح و تقدیس ربّ الأرباب بگوش ظاهر و باطن شنود و اسرار رجوع و ایاب را بچشم سر ملاحظه فرماید

چه ذکر نمایم از آثار و علامات و ظهورات و تجلیات که بامر سلطان اسماء و صفات در آن مدینه مقدر شده بی‌آب رفع عطش نماید و بی‌نار حرارت محبّه الله بیفزاید در هر گیاهی حکمت بالغه معنوی مستور است و بر شاخسار هر گل هزار بلبل ناطقه در جذب و شور از لاله‌های بدیعش سرّ نار موسوی ظاهر و از نفحات قدسیّه‌اش نفخه روح القدس عیسوی باهر بی‌ذهب غنا بخشد و بی‌فنا بقا عطا فرماید در هر ورقش نعیمی مکنون و در هر غرفه‌اش صدهزار حکمت مخزون و مجاهدین فی‌الله بعد از انقطاع از ماسوی چنان بآن مدینه انس گیرند که آنی از آن منفک نشوند دلائل قطعیه را از سنبل آن محفل شنوند و براهین واضحه را از جمال گل و نوای بلبل اخذ نمایند و این مدینه در رأس هزار سنه او ازید او اقلّ تجدید شود و تزیین یابد....

و آن مدینه کتب الهیه است در هر عهدی مثلاً در عهد موسی تورات بود و در زمن عیسی انجیل و در عهد محمد رسول الله فرقان و در این عصر بیان و در عهد من بیعته الله کتاب او که رجوع کلّ کتب بانست و مهیمن است بر جمیع کتب

۱۲۶

ما در هر کجا باشیم و هر چه بر ما وارد شود باید حزب الله بکمال استقامت و اطمینان بافق اعلی ناظر باشند و باصلاح عالم و تربیت امم مشغول گردند آنچه وارد شده و بشود سبب و علت ارتفاع امر بوده و هست خذوا امر الله و تمسکوا به اّنه نزل من لدن امر حکیم با کمال شفقت و رحمت اهل عالم را به ما ینتفع به انفسهم دلالت کردیم و راه نمودیم

قسم بافتاب حقیقت که از اعلی افق عالم اشراق نموده حزب الله جز عمار و اصلاح عالم و تهذیب امم مقصودی نداشته و ندارند با جمیع ناس بصدق و صفا بوده‌اند ظاهرشان عین باطن و باطن نفس ظاهر حقیقت امر پوشیده و پنهان نه امام وجوه ظاهر و هویدا نفس اعمال گواه این مقال

امروز هر صاحب بصری انوار صبح ظهور را مشاهده کند و هر صاحب سمعی ندای مکّم طور را اصغا نماید امواج بحر رحمت الهی بکمال اوج ظاهر بشانی که مشرق آیات و مطلع بینات با جمیع احزاب بی پرده و حجاب جالس و مؤانس چه مقدار از اهل آفاق بنفاق داخل و بوفاق خارج باب فضل بر وجوه کل مفتوح با عاصی و مطیع در ظاهر بیک قسم معاشر که شاید بدکاران بدریای بخشش بی‌پایان پی‌برند تجلیات اسم ستار بقسمی ظاهر که بدکار گمان مینمود از اخیار محسوب هیچ قاصدی محروم نماند و هیچ مقبلی ممنوع نه....

ای دوستان باخلاق مرضیه و اعمال طیّیه حقّ جلّ جلاله را نصرت نمائید الیوم هر نفسی اراده نصرت نماید باید به ما له ناظر نباشد بل به ما عند الله لیس له ان ینظر الی ما ینفعه بل بما ترتفع به کلمة الله المطاعة قلب باید از شئونات نفس و هوی مقدّس باشد چه که سلاح فتح و سبب اولیّه نصر

تقوى الله بوده و هست او است درعى كه هيكل امر را حفظ ميكند و حزب الله را نصرت مينمايد
لازال رايت تقوى مظفر بوده و از اقوى جنود عالم محسوب بها فتح المقرّبون مدن القلوب باذن الله
ربّ الجنود

۱۲۷

قل يا قوم لا تنظروا الىّ الاّ بعينى ان تريدنّ ان تعرفنّ الله و قدرته و من دون ذلك لن تعرفونى ولو
تفكروا فى امرى بدوام الملك و تنظرون الأشياء ببقاء الله الملك القادر الباقي الحكيم كذلك بيّننا الأمر
لعلّ النَّاس يستشعرنّ فى انفسهم و يكوننّ من العارفين
و أنّك فانظر شأن هؤلاء بعد الذى شهدوا كلّهم بأنّى فديت نفسى و اهلى فى سبيل الله و حفظاً
لايمانهم و كنت بين الأعداء فى ايام التى اضطربت كلّ النفوس و ستروا وجوههم عن الأحباب و
الأعداء و كانوا بحفظ انفسهم لمن المشتغلين

و اظهرنا الأمر و بلّغناه الى مقام كلّ اعترفوا بسلطنة الله و قدرته الاّ الذين كان فى صدورهم غلّ
الغلام و كانوا من المشركين و مع هذا الظهور الذى احاط الممكنات و هذا الاشراق الذى ما سمعوا
شبهه فى الآفاق اعترضوا علىّ ملاً البيان و منهم من اعرض عن الصّراط و كفر بالذى آمن به و بغى
على الله المقتدر المهيمن العلىّ العظيم و منهم من توقّف لدى الصّراط و علّق امر الله بسانجه بتصديق
الذى خلق بقولى و بذلك حبط اعماله و ما كان من الشّاعرين و منهم من قاس نفس الله بنفسه و غرّته
الأسماء الى مقام حارب بوجهى و افتى على قتلى و نسبى بكلّ ما كان فى نفسه

اذاً اشكر فى بنّى و حزنى الذى خلقتى و ارسلنى و احمده فى قضاياه و فى وحدتى ثمّ ابتلائى
بين هؤلاء الغافلين و صبرت و اصبر فى الصّراء متّكلاً على الله و اقول اى ربّ فاهد العباد الى شطر
جودك و مواهبك و لا تحرمهم عن بدايع فضلك و الطافك لأنّهم لا يعلمون ما اردت لهم من
رحمتك التى سبقت العالمين اى ربّ هؤلاء ضعفاء فى الجهر و ايتام فى السرّ و أنّك انت الكريم ذو
الفضل المتعالى العظيم لا تقهر يا الهى عليهم ثمّ انظرهم الى ميقات التى ينبغى لبدايع رحمتك لعلّ
يرجعنّ اليك و يستغفرنّ عمّا ارتكبوا فى جنبك و أنّك انت الغفور الرّحيم

۱۲۸

قل يا قوم هل ينبغى لأحد ان ينسب نفسه الى ربّه الرّحمن و يرتكب فى نفسه ما يرتكبه الشّيطان لا
فوطلعة السّبحان لو انتم من العارفين

قدّسوا قلوبكم عن حبّ الدّنيا ثمّ السنكم عن ذكر ما سواه ثمّ اركانكم عنكلّ ما يمنعكم عن اللّقاء و
يقربكم الى ما يأمركم به الهوى اتّقوا الله يا قوم و كونوا من المتّقين

قل يا قوم انتم ان تقولوا ما لا تفعلوا فما الفرق بينكم وبين الذين قالوا ربنا فلما جاءهم على
ظلل القدس اذاً كفروا به و كانوا من المنكرين خلصوا انفسكم عن الدنيا و زخرفها اياكم ان لا تقربوا
بها لأنها يأمركم بالبغى و الفحشاء و يمنعكم عن صراط عزّ مستقيم

ثم اعلموا بأنّ الدنيا هي غفلتكم عن موجدكم و اشتغالكم بما سواه و الآخرة ما يقربكم الى الله
العزیز الجمیل و كلما يمنعكم اليوم عن حبّ الله أنّها لهی الدنيا ان اجتنبوا منها لتكوننّ من المفلحين انّ
الذی لن یمنعه شیء عن الله لا بأس علیه لو یزین نفسه بحلل الأرض و زینتها و ما خلق فیها لأنّ الله
خلق کلّ ما فی السموات و الأرض لعباده الموحّدين کلوا یا قوم ما احلّ الله علیکم و لا تحرموا انفسکم
عن بدایع نعمائه ثم اشکروه و كونوا من الشاکرين

يا ايها المهاجر الى الله بلغ الناس رسالات ربك لعلّ يمنعهم عن شطر النفس و الهوى و يذكرهم
بذكر الله العلیّ العظیم قل يا قوم اتقوا الله و لا تسفكوا الدماء و لا تتعرضوا مع نفس و كونوا من
المحسنين اياكم ان لا تفسدوا فی الأرض بعد اصلاحها و لا تتبعوا سبل الغافلين

و منكم من اراد ان يبلغ امر مولاة فلينبغى له بأن يبلغ أولاً نفسه ثم يبلغ الناس ليجذب قوله قلوب
السامعين و من دون ذلك لن يؤثر قوله في افئدة الطالبين اياكم يا قوم لا تكوننّ من الذين يأمرون الناس
بالبرّ و ينسون انفسهم اولئك يكذبهم كلما يخرج من افواههم ثم حقايق الأشياء ثم ملائكة المقرّبين
و ان يؤثر قول هؤلاء في احد هذا لم يكن منهم بل بما قدر في الكلمات من لدن مقتدر حكيم و
مثلهم عند الله كمثل السراج يستضيء منه العباد و هو يحترق في نفسه و يكون من المحترقين

قل يا قوم لا ترتكبوا ما يضيّع به حرمتكم و حرمة الأمر بين العباد و تكوننّ من المفسدين و لا
تقربوا ما ينكره عقولكم ان اجتنبوا الاثم و أنّه حرّم علیکم فی كتاب الذی لن یمسّه الاّ الذین طهّرههم الله
عن کلّ دنس و جعلهم من المطهّرين

ان اعدلوا على انفسكم ثم على الناس ليظهر آثار العدل من افعالكم بين عبادنا المخلصين اياكم
ان لا تخانوا في اموال الناس كونوا امناء بينهم و لا تحرموا الفقراء عمّا اتاكم الله من فضله و أنّه یجزی
المنفقين ضعف ما انفقوا أنّه ما من اله الا هو له الخلق و الأمر يعطى من يشاء و يمنع عمّن يشاء و أنّه
لهو المعطى الباذل العزیز الکریم

قل يا ملاً البهأء بلغوا امر الله لأنّ الله كتب لكلّ نفس تبليغ امره و جعله افضل الأعمال لأنها لن
يقبل الاّ بعد عرفان الله المهيمن العزیز القدير و قدر التبليغ بالبيان لا بدونه كذلك نزل الأمر من
جبروت الله العلیّ الحكيم اياكم ان لا تحاربوا مع نفس بل ذكروها بالبيان الحسنة و الموعدة البالغة ان
كانت متذكّرة فلها و الاّ فأعرضوا عنها ثم اقبلوا الى شطر القدس مقرّ قدس منير

و لا تجادلوا للدنيا و ما قدر فيها بأحد لأنّ الله تركها لأهلها و ما اراد منها إلا قلوب العباد و أنّها يسخر بجنود الوحي و البيان كذلك قدر الأمر من انامل البهأء على لوح القضاء من لدن مقضى عليهم

١٢٩

ان يا ايها المسافر الى الله خذ نصيبك من هذا البحر و لا تحرم نفسك عمّا قدر فيه و كن من الفائزين و لو يرزقن كلّ من فى السموات و الأرض بقطرة منه ليغنينّ فى انفسهم بغناء الله المقدر العليم الحكيم خذ بيد الانقطاع غرفة من هذا البحر الحيوان ثم رشح منها على الكائنات ليطهرهم عن حدودات البشر و يقربهم بمنظر الله الأكبر هذا المقرّ المقدّس المنير

و ان وجدت نفسك وحيداً لا تحزن فاكف برّبك ثم استأنس به و كن من الشاكرين بلّغ امر مولاك الى كلّ من فى السموات و الأرض ان وجدت مقبلاً فأظهر عليه لآلى حكمة الله ربك فيما القاك الروح و كن من المقبلين و ان وجدت معرضاً فأعرض عنه فتوكّل على الله ربك و رب العالمين تالله الحقّ من يفتح اليوم شفتاه فى ذكر اسم ربّه لينزل عليه جنود الوحي عن مشرق اسمى الحكيم العليم و ينزلنّ عليه اهل مالأ الأعلى بصحاف من النور و كذلك قدر فى جبروت الأمر من لدن عزيز قدير

و لله خلف سرادق القدس عباد يظهرنّ فى الأرض و ينصرنّ هذا الأمر و لن يخافنّ من احد ولو يحاربنّ معهم كلّ الخلايق اجمعين اولئك يقومنّ بين السموات و الأرض و يذكرنّ الله بأعلى ندائهم و يدعونّ الناس الى صراط الله العزيز الحميد ان اقتد بهؤلاء و لا تخف من احد و كن من الذين لا يحزنهم ضوضاء الناس فى سبيل بارئهم و لا يمنعمهم لومة اللّائمين

اذهب بلوح الله و آثاره الى الذين هم آمنوا و بشرهم برضوان القدس ثم انذر المشركين قل يا قوم تالله قد جنتكم عن جهة العرش بنبأ من الله المقدر العلى العظيم و فى يدى حجة من الله ربكم و ربّ آبائكم الأولين انتم و زنوها بقسطاس الحقّ بما عندكم من حجج النّبیین و المرسلين ان وجدتموها على حقّ من عند الله ايّاكم ان لا تجادلوا بها و لا تبطلوا اعمالكم و لا تكوننّ من المشركين تلك آيات الله قد نزلت بالحقّ و بها حقّ امره بين بريته و ارتفعت رايات التّقدس بين السموات و الأرضين

قل يا قوم هذه لصحيفة المختومة المحتومة التى كانت مرقومة من اصبع القدس و مستورة خلف حجب الغيب و قد نزلت بالفضل من لدن مقدر قديم و فيها قدرنا مقادير اهل السموات و الأرض و علم الأولين و الآخرين لن يعزب من علمه شىء و لن يعجزه امر عمّا خلق و يخلق ان انتم من العارفين قل قد جاءت كزة الأخرى و بسطنا يد الاقتدار على كلّ من فى السموات و الأرض و اظهرنا من سرنا الأعظم على الحقّ الخالص سرّاً اقلّ عمّا يحصى اذا ماتت الطورّيون عند مطلع هذا النور

الحرآء على بقعة السّينآء و كذلك جآء جمال الرّحمن على ظلل البرهان و قضى الأمر من لدى الله
العزير الحكيم

قل للهورية الفردوس ان اخرجى من غرف القدس ثمّ البسى من حرر البقاء كيف تشآء و من
سندس السنآء باسمى الأبهى ثمّ اسمعى نعمات الأبدع الأهلّى عمآ ارتفع عن جهة عرش ربك العلىّ
الأعلى ثمّ اطلعى عن افق النّقب ب طراز الحورآء و لا تحرمى العباد من انوار وجهك البيضآء و ان
سمعت تشهق اهل الأرض و السّمآء لا تحزنى دعيهم ليموتنّ على تراب الفناء و يندمّن بما اشتعلت فى
نفوسهم نار البغضآء ثمّ غنى على احسن النّعمات بين الأرضيين و السّموات فى ذكر اسم ملك الأسمآء
و الصّفات و كذلك قدّرنا لك الأمر و آنا كّنآ قادرين

آياك ان لا تخلعى عن هيكلك الأطهر قميص الأنور ثمّ زدى عليه فى كلّ حين من حلل البقاء
فى جبروت الانشآء ليظهر منك طراز الله فى كلّ ما سواه و يتمّ فضل ربك على العالمين
و ان وجدت من احد رايحة حبّ ربك ان افدى نفسك فى سبيله لأنآ خلقناك له و لآذا اخذنا عنك
العهد فى ذرّ البقاء عند معشر المقرّبين و لا تجزعى عن رمى الطّنونات من اهل الاشارات دعيهم
بأنفسهم لأنهم اتّبعا همزات الشّياطين

ثمّ صحى بين الأرض و السّمآء تالله الحقّ انى لهورية خلفنى البهآء فى قصر اسمه الأبهى و زين
نفسى بطراز الأسمآء فى الملاء الأعلى و انى لقد كنت محفوظة خلف حجابات العصمة و مستورة عن
انظر البرية اذآ سمعت ابدع الألحان عن شطر ايمن الرّحمن شهدت بأنّ الجنان تحرّكت فى نفسها شوقاً
لاستماعها و طلباً للقائها كذلك نزلنا فى قيوم الأسمآء على لحن البقاء و على لحن الأهلّى فى هذا اللّوح
المبين

قل انه لهو الحاكم فيما يشآء بسلطانه يحكم ما يريد بأمره و لا يسأل عمآ شآء و اراد و انه لهو
المختار القادر الحكيم

انّ الذين هم كفروا بالله و سلطانه اولئك غلبت عليهم النّفس و الهوى و رجعوا الى مقرّهم فى
النّار فبئس مقرّ المنكرين

كن فى النّعمة منفقاً و فى فقدها شاكرآء و فى الحقوق امينآء و فى الوجه طلقآء و للفقراء كنزآء و للأغنيآء
ناصحآء و للمنادى مجيبآء و فى الوعد وفياً و فى الأمور منصفآء و فى الجمع صامتآء و فى القضاء عادلاً و
للانسان خاضعآء و فى الظلمة سراجآء و للهموم فرحآء و للظّمآن بحرآء و للمكروب ملجأء و للمظلوم ناصرآء
و عضدآء و ظهرآء و فى الأعمال متّقياً و للغريب وطنآء و للمريض شفآءء و للمستجير حصناً و للضّرير
بصرآء و لمن ضلّ صراطآء و لوجه الصّدق جمالآء و لهيكل الأمانة طرازآء و لبيت الأخلاق عرشآء و

لجسد العالم روحاً و لجنود العدل رایةً و لأفق الخیر نوراً و للأرض الطیبة رذاذاً و لبحر العلم فلکاً و
لسماء الکریم نجماً و لرأس الحکمة اکلیلاً و لجبین الدهر بیاضاً و لشجر الخشوع ثمرأً

۱۳۱

لازال قلم مالک قدم بذکر دوستان مشغول و متحرک گاهی فرات رحمت از او جاری و هنگامی کتاب
مبین از او نازل اوست یکتا و خطیب اول دنیا لازال بر منبر تمکین متمکن و بمواعظ کافیه و نصایح
نافعه ناطق

حقّ شاهد و خلق گواه که آنی خود را ستر نکرده و حفظ ننموده امام وجوه اهل عالم قیام نمود
و بما اراد امر فرمود مقصود اصلاح عالم و راحت امم بوده این اصلاح و راحت ظاهر نشود مگر
بأتّحاد و اتّفاق و آن حاصل نشود مگر بنصایح قلم اعلی
بیانش آفاق را بنور اتّفاق منور فرماید ذکرش نار محبت برافروزد و سبحات مانعه و حجابات
حایله را بسوزد یک عمل پاک را از افلاک بگذراند و بال بسته را بگشاید و قوت رفته را باز آرد....
یا حزب الله التّقدیس التّقوی التّقوی... بگو یا حزب الله ناصر و معین و جنود حقّ در
زبر و الواح بمتابۀ آفتاب ظاهر و لائح آن جنود اعمال طیبه و اخلاق مرضیه بوده و هست هر نفسی
الیوم بجنود اخلاق و تقوی نصرت نماید و لله و فی سبیل الله بر خدمت قیام کند البتّه آثارش در اشطار
ظاهر و هویدا گردد

۱۳۲

حقّ جلّ جلاله از برای ظهور جواهر معانی از معدن انسانی آمده الیوم دین الله و مذهب الله آنکه
مذاهب مختلفه و سبل متعدّده را سبب و علّت بغضا ننمائید این اصول و قوانین و راههای محکم متین
از مطلع واحد ظاهر و از مشرق واحد مشرق و این اختلافات نظر بمصالح وقت و زمان و قرون و
اعصار بوده

ای اهل بهاء کمر همّت را محکم نمائید که شاید جدال و نزاع مذهبی از بین اهل عالم مرتفع
شود و محو گردد حبّاً لله و لعباده بر این امر عظیم خطیر قیام نمائید ضغینه و بغضای مذهبی ناری
است عالمسوز و اطفاء آن بسیار صعب مگر ید قدرت الهی ناس را از این بلاء عقیم نجات بخشد....
مشکوۀ بیان را این کلمه بمتابۀ مصباح است ای اهل عالم همه بار یک دارید و برگ یک
شاخسار بکمال محبت و اتّحاد و موّدت و اتّفاق سلوک نمائید قسم بآفتاب حقیقت نور اتّفاق آفاق را
روشن و منور سازد حقّ آگاه گواه این گفتار بوده و هست

جهد نمائید تا باین مقام بلند اعلی که مقام صیانت و حفظ عالم انسانی است فائز شوید این قصد سلطان مقاصد و این امل ملوک آمال و لکن تا افق آفتاب عدل از سحاب تیره ظلم فارغ نشود ظهور این مقام مشکل بنظر میآید....

ای اهل بهاء با جمیع اهل عالم بروج و ریحان معاشرت نمائید اگر نزد شما کلمه‌ئی و یا جوهری است که دون شما از آن محروم بلسان محبت و شفقت القا نمائید اگر قبول شد و اثر نمود مقصد حاصل و الا او را باو گذارید و در باره او دعا نمائید نه جفا لسان شفقت جذاب قلوب است و مائده روح و بمثابه معانی است از برای الفاظ و مانند افق است از برای اشراق آفتاب حکمت و دانائی

۱۳۳

اوامر الهیه از سماء عز احدیه نازل باید کلّ بآن عامل شوید امتیاز و ترقی و فوز خلق بآن بوده و خواهد بود هر نفسی که بآن عمل نمود رستگار شد

بعد از عرفان مطلع توحید و مشرق تفرید دو امر لازم اول استقامت بر حبش بشائی که نعاق ناعقین و ادعای مدّعین او را از حقّ منع نماید و کأن لم یکن شیئاً انگارد و ثانی اتّباع اوامر او است که لم یزل مابین ناس بوده و خواهد بود و باو حقّ از باطل ممتاز و معلوم است

۱۳۴

وبعد از عرفان حقّ اعظم امور استقامت بر امر او است تمسک بها و کن من الرّاسخین هیچ عملی اعظم از این نبوده و نیست او است سلطان اعمال وربّک العلیّ العظیم....

اعمال و افعال حقّ مشهود و ظاهر چنانچه در جمیع کتب سماویّه نازل و مسطور است مثل امانت و راستی و پاکی قلب در ذکر حقّ و بردباری و رضای بما قضی الله له و القناعة بما قدر له و الصبر فی البلیا بل الشکر فیها و التّوکل علیه فی کلّ الأحوال این امور از اعظم اعمال و اسبق آن عند حقّ مذکور و دیگر مابقی احکام فروعیّه در ظلّ آنچه مذکور شد بوده و خواهد بود....

باری روح قلب معرفه الله است و زینت او اقرار به انه یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و ثوب آن تقوی الله و کمال آن استقامت کذلک بیّن الله لمن اراده انه یحبّ من توجّه الیه لا اله الا هو الغفور الکریم الحمد لله ربّ العالمین

ان يا حرف الحىّ لقد سمعت اذن الله ندائك و لاحظت عين الله كتابك و يناديك حينئذ عن جهة العرش
بآيات نفسه المهيمن القيوم

فطوبى لك بما كسرت صنم النفس و الوهم و خرقت احجاب الظنون بقدره ربك المهيمن العزيز
المحبوب فاذا يصدق في حَقك بأنك من حروف الَّتى سبقن الحروفات و لذا اختصك الله من قبل بلسان
علىّ بالحقّ الذى اشرفت من نور وجهه كلّ ما كان و ما يكون و أنّك انت فاحمد الله ثمّ اشكره بما
أيّدك على امر الّذى اضطرب عنه سگان السموات و الأرض و ضجّت من فى ملكوت الأمر و الخلق
و بلت السراير عمّا هو المكنون فى الصّدور

إذا يخاطبك ربك العلىّ فى الأفق الأعلى و يقول فطوبى لك يا حرف الحىّ بما آمنت بنفسى و
ما خجلتني بين اهل ملاّ الأعلى و وفيت بميثاقتك و اخرجت نفسك عن حجبات الوهم و اقبلت الى الله
ربك و ربّ ما يرى و ما لا يرى و ربّ البيت المعمور و أنّى رضيت عنك بما وجدت وجهك مشرقاً
فى يوم الّذى اسودّت فيه الوجوه

قل يا ملاّ البيان اما وصيّناكم فى كلّ الألواح و فى كلّ زبر مكنون ان لا تتبّعوا انفسكم و هواكم
فانظروا بالمنظر الأكبر فى حين الّذى ينصب فيه ميزان الأعظم و يرتفع نغمات الرّوح عن يمين عرش
ربكم المهيمن العزيز القدوس و نهيناكم عن كلّ ما يمنعكم عن جمالى فى ظهور بعدى ولو يكون
مظاهر الأسماء و ملكوتها و مطالع الصّفات و جبروتها فلما اظهرت نفسى اذا كفرتم و اعرضتم و كنتم
من الّذينهم كانوا بآيات ربهم يلعبون

فوجمالي لن يقبل منكم اليوم شىء ولو تسجدون ببقاء سلطنة الله او تكوننّ من الّذينهم يركعون
لأنّ كلّ الأمور معلّق بأمره و كلّ الأعمال منوط باذنه و كلّ حينئذ بين يديه ككفّ طين مقبوض و لن
يرفع اليوم نداء احد الى الله الا بعد حبه و هذا من اصل الدّين لو انتم تعرفون

أ رضيتم بسرّاب بقية و اعرضتم عن بحر الّذى جعله الله عذاباً سايغاً فويل لكم بما بدّلتكم نعمة الله
و كنتم من الّذينهم كفروا بنفسى أوّل مرّة ان انتم فى انفسكم تفقهون

إذا قوموا بين يدى الله و تداركوا ما فرطتم فى جنب ربكم و هذا امرى عليكم ان انتم تسمعون
فوعمرى ما فعل امّة الفرقان كما فعلتم و لا ملاّ التّوروية و الانجيل و الزّبور و أنّى بذلت نفسى لاثبات
امره و بشرناكم فى كلّ الألواح بظهوره فلما ظهر برداء الكبرياء على هيكل البهاء بتجلى اخرى اذا
قمتم على المحاربة بنفسه المهيمن القيوم اياكم يا قوم فاستحيوا عنى و عمّا ورد علىّ فى سبيل الله و لا
تكوننّ من الّذينهم كفروا بما نزل عليهم من سماء عزّ مرفوع

ان يا حرف الحى كذالك نطق حينئذ ربك فى الرفيق الأعلى بلغ كلمات ربك الى العباد لعل يستشعرون فى انفسهم و يتوبون الى الله الذى خلقهم و سواهم و ارسل اليهم هذا الجمال الدررى المقدس المشهود

١٣٦

قل خلصوا انفسكم يا قوم ثم طهروها عن التوجه الى غيرى و بذكرى يطهر كلشىء ان انتم من العارفين قل اليوم لو يخلص كل الاشياء عن حجابات النفس و الهوى ليلبس الله كلها قميص يفعل ما يشاء فى ملكوت الانشاء ليظهر آية سلطانه فى كل شىء فتعالى من هذا السلطان المقتدر المهيمن العزيز القدير

ان اقرأ يا عبد ما وصل اليك من آثار الله بربوات المقربين لتستجذب بها نفسك و تستجذب من نعماتك افئدة الخلايق اجمعين و من يقرأ آيات الله فى بيته وحده لينشر نفحاتها ملائكة الناشرات الى كل الجهات و ينقلب بها كل نفس سليم ولو لن يستشعر فى نفسه ولكن يظهر عليه هذا الفضل فى يوم من الأيام كذلك قدر خفيات الأمر من لدن مقدر حكيم

ان يا خليل تالله اذا يحرك القلم على اللوح ولكن يبكى و يصيح فى نفسه و يضحج معه السراج بين يدى العرش بما ورد على جمال القدم من الذينهم بعثوا بارادة من عنده و كان الله على ذلك لشهيد و عليم و من يطهر اذنه من نعيق المشركين و يتوجه الى الاشياء ليسمع ضجيجها ثم صريخها فيما مستتنا الضراء من عبادنا المشركين كذلك القيناك ذكراً من مصائبنا لتطلع بما ورد على نفسى و تكون فيما ورد عليك لمن الصابرين

ان انصر ربك فيكل شأن و كن من الناصرين ثم ذكر الناس بما نطق الروح فى هذا اللوح الدررى المبين قل يا قوم لا تفسدوا فى الأرض و لا تحاربوا مع احد ان اصبروا فى كل الأمور و توكلوا على الله و كونوا من المتوكلين ان انصروا ربكم الرحمن بسيوف الحكمة و البيان و ان هذا شأن الانسان و من دون ذلك لا ينبغى لله الملك سبحان ولكن الناس غفلوا عن ذلك و كانوا من الغافلين ان افتحوا يا قوم مصاريع القلوب بمفاتيح الذكر من هذا الذكر الحكيم ما اراد الله من الأرض و ما عليها الا قلوب عباده و جعلها عرشاً لظهور تجلياته اذا قدسوها عن دونها ليرتسم عليها ما خلقت لها و ان هذا لفضل عظيم

قل يا قوم زينوا لسانكم بالصدق و نفوسكم بالأمانة اياكم يا قوم لا تخانوا فى شىء و كونوا امناء الله بين بريته و كونوا من المحسنين ان الذين يرتكبون البغى و الفحشاء اولئك ضل سعيهم و كانوا من الخاسرين ان اجهدوا يا قوم بأن يكون عيونكم ناظرة الى شطر رحمة الله و قلوبكم متذكراً ببدايع ذكره

و نفوسکم مطمئنَةً بمواهبه و فضله و ارجلکم ماشیةً علی سبل رضائه و هذا وصیّتی علیکم ان انتم من
العاملین

۱۳۷

بعضی اموال ناس را حلال دانسته و حکم کتاب را سهل شمرده علیهم دائرة السوء و عذاب الله المقتر
القدير قسم بأفتاب افق تقدیس که اگر جمیع عالم از ذهب و فضّه شود نفسی که فی الحقیقه بملکوت
ایمان ارتقا جسته ابدأ بأن توجه ننماید تا چه رسد باخذ آن و این مقام بلسان عربی احلی و لغات
فصحی از قبل نازل لعمر الله اگر نفسی حلاوت آن را بیابد ابدأ بغير ما اذن الله عمل ننماید و بغير
دوست ناظر نشود فنای عالم را بعین بصیرت مشاهده نماید و قلبش بعالم بقا متّصل گردد

بگو ای مدعیان محبت از جمال قدم شرم نمائید و از زحمات و مشقّاتی که در سبیل الهی حمل
نموده پند گیرید و منتبّه شوید اگر مقصود این اعمال سخیفه و افعال باطله بوده حمل این زحمات بچه
جهت شده هر سارق و فاسقی باین اعمال و اقوال شما قبل از ظهور عامل بوده

براستی میگویم ندای احلی را بشنوید و خود را از آرایش نفس و هوی مقدّس دارید الیوم ساکنین
بساط احدیّه و مستقرّین سرر عزّ صمدانیّه اگر قوت لایموت نداشته باشند بمال یهود دست دراز نکنند
تا چه رسد بغير

حقّ ظاهر شده که ناس را بصدق و صفا و دیانت و امانت و تسلیم و رضا و رفق و مدارا و
حکمت و تقی دعوت نماید و باثواب اخلاق مرضیه و اعمال مقدّسه کل را مزین فرماید
بگو بر خود و ناس رحم نمائید و امر الهی را که مقدّس از جوهر تقدیس است بظنون و اوهام
نجسه نالائقه نیالائید

۱۳۸

یا اله الرحمن و المقتر علی الامکان تری عبادک و ارقائک الذین یصومون فی الايام بأمرک و
ارادتک و یقومون فی الأسحار لذکرک و ثنائک رجاء ما کنز فی کنائز فضلک و خزائن جودک و
کرمک اسألک یا من بیدک زمام الممكنات و فی قبضتک ملکوت الأسماء و الصفات بأن لا تحرم
عبادک عن امطار سحاب رحمتک فی ایامک و لا تمنعهم عن رشحات بحر رضائک

ای ربّ قد شهدت الذرات بقدرتک و سلطانک و الآیات لعظمتک و اقتدارک فارحم یا اله العالم
و مالک القدم و سلطان الأمم عبادک الذین تمسّکوا بحبل اوامرک و خضعوا عند ظهورات احکامک
من سماء مشیتک

اي ربّ ترى عيونهم ناظرة الى افق عنايتك و قلوبهم متوجّهة الى بحور الطافك و اصواتهم خاشعة لندائك الأهلّي الذي ارتفع من المقام الأعلى باسمك الأبهي اي ربّ فانظر احببتك الذين نبذوا ما عندهم رجاء ما عندك و احاطتهم بالبأساء و الضرّاء بما عرضوا عن الوري و اقبلوا الى افك الأعلى اي ربّ اسألك بأن تحفظهم من شؤونات النّفس و الهوى و تؤيّدهم على ما ينفعهم في الآخرة و الأولى

اي ربّ اسألك باسمك المكنون المخزون الذي ينادى بأعلى النداء في ملكوت الانشاء و يدع الكلّ الى سدرة المنتهى و المقام الأقصى بأن تنزل علينا و على عبادك من امطار سحب رحمتك ليظهرنا عن ذكر غيرك و يقربنا الى شاطئ بحر فضلك اي ربّ فاكتب لنا من قلمك الأعلى ما يبقى به ارواحنا في جبروتك و اسمائنا في ملكوتك و اجسادنا في كنانر حفظك و اجسامنا في خزائن عصمتك أنّك انت المقتدر على ما كان و ما يكون لا اله الا انت المهيمن القيوم

اي ربّ ترى ايادي الرّجاء مرتفعة الى سماء جودك و كرمك اسألك بأن لا ترجعها الا بكنوز عطائك و احسانك اي ربّ فاكتب لنا و لأبائنا و أمهاتنا كلمة الغفران ثمّ اقض لنا ما اردناه من طمطم فضلك و مواهبك ثمّ اقبل منّا يا محبوبنا ما عملناه في سبيلك أنّك انت المقتدر المتعالى الفرد الواحد الغفور العطوف

١٣٩

ان يا نبيل الأعظم اسمع ما يناديك به لسان القدم عن جبروت اسمه الأكرم و أنّه ينطق حينئذ في ملكوت الأعلى و يغنّ في قلب كلّ الأشياء بأنّي انا الله لا اله الا انا لم يزل كنت سلطاناً مقتدراً و لا يزال اكون مليكاً مهيمناً و انّ برهاني قدرتي ثمّ سلطاني بين العالمين جميعاً....

ان يا اسمى طوبى لك بما ركبت على فلك البهاء و كنت سايراً في بحر الكبرياء بسلطاني الأعلى الأعلى و كنت من الفائزين من اصبع الله مكتوباً و شربت كأس الحيوان من هذا الغلام الذي يطوف في حوله مظاهر السّبحان و يستبركّن ببقائه مطالع الرّحمن في كلّ اصيل و بكوراً

عزّاً لك بما سافرت من الله الى الله و دخلت بقعة البقاء مقرّ الذي كان عن ذكر العالمين منزوهاً و اهتزّك ارياح القدس في حبّ مولاك و طهّرك ماء العرفان عن دنس كلّ مشرك مردوداً و بلغت الى رضوان الذّكر في هذا الذّكر الذي كان على هيكل الانسان مشهوداً

اذاً فاشكر الله بما ايّدك على امره و انبت في رياض قلبك سنبلات العلم و الحكمة و كذلك كان فضله عليك و على العالمين مسبقاً ايّاك ان لا يحزنك شيء عمّا خلق بين الأرض و السّماء عزّ نفسك عن كلّ الاشارات و دع عن ورائك كلّ الدلالات من اهل الحجابات ثمّ انطق بما يلهمك روح الأعظم في امر ربّك لتقلّب الممكنات الى شطر قدس محموداً....

ثمّ اعلم بأنّنا ارفعنا حكم السيف و قدّرنا النّصر باللسان و ما يظهر من البيان و كذلك كان الأمر عن جهة الفضل مقضياً قل يا قوم لا تفسدوا فى الأرض و لا تحاربوا مع نفس لأنّ ربّك اودع مداين الأرض كلّها بيد الملوك و جعلهم مظاهر قدرته على ما هم عليه و ما اراد لنفسه من الملك شيئاً و كان نفسه الحقّ على ذلك شهيداً بل اراد لنفسه مداين القلوب ليطهّرهم عن دنس الأرض و يقربهم الى مقرّ الأذى كان عن مسّ المشركين محفوظاً ان افتحوا يا قوم مداين القلوب بمفاتيح البيان و كذلك نزلنا الأمر على قدر مقدوراً

تالله انّ الدّنيا و زخرفها و ما فيها من آلائها لم يكن عند الله الاّ ككفّ من الثّراب بل احقر لو كان النّاس فى انفسهم بصيراً طهّروا انفسكم يا ملأ البهءاء عن الدّنيا و ما فيها تالله أنّها لا ينبغى لكم دعوها لأهلها و توجّهوا الى منظر قدس منيراً

و ما ينبغى لكم هو حبّ الله و مظهر نفسه و أتباعكم بما يظهر من عنده ان انتم بذلك عليماً قل زيّنوا نفوسكم بالصّدق و الأدب و لا تحرموا انفسكم من خلع الحلم و العدل ليهبّ من شطر قلوبكم على الممكنات روايح قدس محبوباً قل ايّاكم يا ملأ البهءاء لا تكونوا بمثل الذين يقولون ما لا يفعلونه فى انفسهم ان اجهدوا بأن يظهر منكم على الأرض آثار الله و اوامره ثمّ اهدوا النّاس بأفعالكم لأنّ فى الأقوال يشاركون اكثر العباد من كلّ وضع و شريفاً ولكنّ الأعمال يمتازكم عن دونكم و يظهر انواركم على من على الأرض فطوبى لمن يسمع نصحى و يتّبع ما امر به من لدن عليم حكيماً

۱۴۰

اي محمّد قبل علىّ طوبى لك بما زيّنت قلبك بطراز حبّ ربّك العزيز الحميد هر نفسى كه اليوم باين مقام فايّز شد كلّ خير باو متوجّه

ناظر باين مباحث كه احبّاي الهى در اين ايام بذلت ظاهره مبتلا شده‌اند اين ذلت فخر عزّت‌ها است کدام عزّت است اعظم از آنكه لسان قدم در سجن اعظم بذكر احبّاي خود مشغول شود زود است كه سحاب مانعه خرق شود و شمس كلمه مشرقه العزّة لله و لأحبّائه از افق سماء مشييت مشرق و طالع گردد

جميع ناس از وضع و شريف طالب اين مقام بوده و هستند ولكن بعد از اشراق شمس حقيقت كلّ ممنوع و محتجب مگر نفوسى كه بحبل عنايت حقّ متمسّك شده‌اند و منقطعاً عمّا سواه بشطر احدية توجّه نموده‌اند

حمد كن مقصود امكان را كه باين شرافت كبرى فايّز شدى عنقريب دنيا و آنچه در او است مفقود و بيقى العزّة لأحبّاء ربّك العزيز الكريم

کتاب نزل بالحقّ لقوم یفقهون و یأمر الناس بالعدل و التّقی و یمنعهم عن البغی و الفحشاء لعلّ الناس هم ینتبهون

قل یا قوم ان اعملوا ما امرتم به فی الألواح و لا تتبّعوا ظنون المفسدین الذّین یرتکبون الفحشاء و ینسبونه الی الله المقدّس العزیز المنیع قل انا قبلنا الضّرّاء و البأساء لتنزیه انفسکم ما لکم لا تكوننّ من المتفکّرين تالله من تفکّر فی ضررنا لیذوب من نار الحزن و ربّک علی ما اقول شهید انا حملنا البلیا کلّها لتطهیر انفسکم و انتم من الغافلین

قل ینبغی لکلّ من تشبّث بهذا الذّیل بأن یرتکب مفسداً عمّا یرکبه الملائکة الاعلیٰ کذلک قضی الامر من لدن ربّک الابهی فی هذا اللّوح المبین قل ا تدعون حبّی و ترتکبون ما یحزن به قلبی ما لکم لا تفقهون ما نزل من لدن علیم حکیم

انا نراکم فی اعمالکم اذا وجدنا منها الرّائحة المقدّسة الطّیبة نصّلی علیکم و بذلك ینطق لسان اهل الفردوس بذکرکم و ثنائکم بین المقربین

تشبّث بذیل الله و تمسّک بحبله المتین ایاک ان یمنعک ضجیح الذّین کفروا بهذا النّبیا العظیم بلّغ ما امرت به فی اللّوح ولو یعترض علیک العباد ان ربّک لهو القویّ الحفیظ و البهّاء علیک و علی من معک من احبائى الا انهم من الفایزین

قسم بجمال محبوب اینست رحمتی که همه ممکنات را احاطه نموده و اینست یومی که در آن فضل الهی جمیع کائنات را فراگرفته ای علی عین رحمتم در جریان است و قلب شفقتم در احتراق چه که لازال دوست نداشته که احبایش را حزنی اخذ نماید و یا همی مسّ کند

اگر اسم رحمانم مغایر رضا حرفی از احبایم استماع نمود مهموماً مغموماً بمحلّ خود راجع شد و اسم ستّارم هر زمان مشاهده نمود نفسی بهتکی مشغول است بکمال احزان بمقرّ اقدس بازگشت و بصیحه و ندبه مشغول و اسم غفّارم اگر ذنبی از دوستانم مشاهده نمود صیحه زد و مدهوش بر ارض اوفتاد ملائکة امریّه بمنظر اکبر حملش نمودند

ونفسی الحقّ یا نبیل قبل علی احتراق قلب بها از تو بیشتر است و ناله او عظیمتر هر حین که اظهار عصیان از نفسی در ساحت اقدس شده هیکل قدم از حیا اراده ستر جمال خود نموده چه که لازال ناظر بوفای بوده و عامل بشرایط آن

چون کلماتت تلقاء وجه مذکور شد قد تموج بحر وفائی و مرّت نسّمات غفرانی و اهتزت سدره
عنایتی و دارت سماء فضلی قسم بأفتاب افق باقی که از حزنّت محزونم و از همّت مهموم... اعتراف
مینمایم بخدمات تو و شدت‌های وارده بر تو که در سبیل حمل نمودی یشهد بحبی آياک کلّ الذّرات
ای علی این ندایت بسیار محبوب است بنویس و بگو و بخوان ناس را بشطر پروردگار عالمیان
بحرارت و جذبی که جمیع را مشتعل نماید

قل یا الهی و محبوبی و محرّکی و مجذبی و المنادی فی قلبی و محبوب سرّی لک الحمد بما
جعلتني مقبلاً الی وجهک و مشتعلاً بذکرک و منادياً باسمک و ناطقاً بثنائک

ای ربّ ای ربّ ان لم تطهر الغفلة من این نصبت اعلام رحمتک و رفعت رایات کرمک و ان
لم یعلن الخطاء کیف یعلم بأنک انت السّتر الغفّار العليم الحکیم نفسی لغفلة غافلک الفداء بما مرّت عن
ورائها نسّمات رحمة اسمک الرّحمن الرّحیم ذاتی لذنب مذنبک الفداء بما عرفت به اریاح فضلک و
تضوّعات مسک الطافک کینونتی لعصیان عاصیک الفداء لأنّ به اشرفت شمس مواهبک من افق
عطائک و نزلت امطار جودک علی حقایق خلقک

ای ربّ انا الذی اقررت بكلّ العصیان و اعترفت بما لا اعترف به اهل الامکان سرعت الی
شاطئ غفرانک و سکنت فی ظلّ خيام مکرمتک اسألك یا مالک القدم و المهیمن علی العالم بأن تطهر
منّی ما تطیر به الأرواح فی هواء حبّک و النفوس فی فضاء انسک ثمّ قدر لی قوّة بسلطانک لأقلب بها
الممکنات الی مطلع ظهورک و مشرق وحیک ای ربّ فاجعلنی بکلی فانیاً فی رضائک و قائماً علی
خدمتک لأنّی احبّ الحیوة لأطوف حول سراق امرک و خيام عظمتک ترانی یا الهی منقطعاً الیک و
خاضعاً لیدک فافعل بی ما انت اهله و ینبغی لجلالک و یلیق لحضرتک

ای علی بعنایت ربّ العالمین فائز بوده و هستی بحول و قوّة او بایست مابین عباد بر نصرت
امرش و اعلاى ذکرش محزون مباش از اینکه صاحب علوم ظاهره و خطّ نیستی ابواب فیوضات کل
در قبضه قدرت حقّ است بر وجه عباد گشوده و میگشاید انشاءالله این نفعه لطیفه در کلّ اوان از
شطر قلبت در عالم مرور نماید بشأنی که ثمرات آن در کلّ دیار ظاهر شود او است مقتدر بر هر
شیء انه لهو المقدر العزیز القدير

۱۴۳

ان یا عبد طوبی لک بما عرفت الحقّ و اعرضت عن الذی کفر بالرّحمن و کان فی امّ الألواح شقیّاً ان
استقم علی حبّ الله و امره ثمّ انصره بالبیان کذلک یامرک الرّحمن حین الذی کان بأیدی الظّالمین
مسجوناً

اذا مسّتک البلیایا فی سبیلی ان اذکر بلائی و هجرتی و سجنی کذلک تلقیک من لدن عزیز حکیم

لعمري سوف نطوى الدنيا و ما فيها و نبسط بساطاً آخر أنه كان على كل شيء قديراً
قدس قلبك لذكرى و اذنك لاستماع آياتي ثم اقبل الى المقر الذي استقر فيه عرش ربك الرحمن
قل اي رب لك الحمد بما وفقتني على عرفان مظهر نفسك و جعلتني مقبلاً الى كعبة و صلک و لقائك
اسألك باسمك الذي منه انفطرت السماء و انشقت الأرض بأن تكتب لي ما كتبت له لمن اعرض عن
دونك و اقبل اليك و قدر لي مقعد صدق عندك في سرادق الأبهى أنك انت فعال لما تشاء لا اله الا
انت العزيز الحكيم

١٤٤

قد قدر لكل نفس تبليغ هذا الأمر من القلم الأعلى.... أنه يلهم الذين انقطعوا عما سواه و يجرى من قلوبهم
سلسبيل الحكمة و البيان ان ربك الرحمن لهو المقندر على ما يشاء و الحاكم على ما يريد
لو تتفكر في الدنيا و فنائها لا تختار لنفسك الا نصرة امر ربك و لا يمنعك عن ذكره من على
الأرض اجمعين

ان استقم على الأمر و قل يا قوم قد جاء اليوم الذي وعدتم به في كل الألواح اتقوا الله و لا تجعلوا
انفسكم محرومات عن الذي خلقتم له ان اسرعوا اليه هذا خير لكم عما خلق في الأرض ان انتم من
العارفين

١٤٥

و ان وجدتم من ذليل لا تستكبروا عليه لأن سلطان العزيمر عليه في مذ الأيام و لا يعلم كيف ذلك احد
الا من كان مشيئة مشيئة ربكم العزيز الحكيم. ان يا ملاً الأغنياء ان رأيتم من فقير ذي متربة لا تفرّوا
عنه ثم اقعوا معه و استفسروا منه عما رشح عليه من رشحات ابحر القضاء تالله في تلك الحالة
يشهدتكم اهل ملاً الأعلى و يصلين عليكم و يستغفرون لكم و يذكرتكم و يمجدنكم بألسن مقدس طاهر
فصيح فيا طوبى لعالم لن يفتخر على دونه بعلمه و يا حبذا لمحسن لن يستهزء بمن عصى و يستر ما
شهد منه ليستر الله عليه جريراته

أنا نحبّ ان نرى كلّ واحد منكم مبدأ كلّ خير و مشرق الصّلاح بين العالمين آثروا اخوانكم على انفسكم فانظروا الى هيكل الله في الأرض أنّه انفق نفسه لاصلاح العالم أنّه لهو المنفق العزيز المنيع ان ظهرت كدورة بينكم فانظروني امام وجوهكم و غضّوا البصر عمّا ظهر خالصاً لوجهي و حبّاً لأمرى المشرق المنير أنا نحبّ ان نراكم في كلّ الأحيان في جنّة رضائي بالروح و الرّيحان و نجد منكم عرف الألفة و الوداد و المحبّة و الاتّحاد كذلك ينصحكم العالم الأمين أنا نكون بينكم في كلّ الأوان اذا وجدنا عرف الوداد نفرح و لا نحبّ ان نجد سواه يشهد بذلك كلّ عارف بصير

قسم باسم اعظم حيف است اين ايام نفسی بشئونات عرضيه ناظر باشد بايستيد بر امر الهی و با يكديگر بكمال محبّت سلوك كنيد خالصاً لوجه المحبوب حجابات نفسانيه را بنار احديّه محترق نمائيد و با وجوه ناضره مستبشره با يكديگر معاشرت كنيد كل سجايای حقّ را بچشم خود ديدهايد كه ابدًا محبوب نبوده كه شبی بگذرد و یکی از احبای الهی از اين غلام آزرده باشد

قلب عالم از كلمه الهيّه مشتعل است حيف است باين نار مشتعل نشويد انشاءالله اميدواريم كه ليلاه مباركه را ليلاه الاتّحاديّه قرار دهيد و كل با يكديگر متحد شويد و بطراز اخلاق حسنه ممدوحه مزين گرديد و همّتان اين باشد كه نفسی را از غرقاب فنا بشريعه بقا هدايت نمائيد و در ميانه عباد بقسمی رفتار كنيد كه آثار حقّ از شما ظاهر شود چه كه شمائيد اول وجود و اول عابدين و اول ساجدين و اول طائفين فوالذی انطقنی بما اراد كه اسماء شما در ملكوت اعلى مشهورتر است از ذكر شما در نزد شما گمان مكنيد اين سخن وهم است يا ليت انتم ترون ما يري ربكم الرحمن من علوّ شأنكم و عظمه قدركم و سمو مقامكم نسأل الله ان لا تمنعكم انفسكم و اهوائكم عمّا قدر لكم

باری ای سلمان آنچه عرفا ذکر نموده‌اند جميع در رتبه خلق بوده و خواهد بود چه كه نفوس عاليه و افنده مجردة هر قدر در سماء علم و عرفان طيران نمايند از رتبه ممكن و ما خلق في انفسهم بأنفسهم تجاوز نتوانند نمود كلّ العرفان من كلّ عارف و كلّ الأذكار من كلّ ذاكِر و كلّ الأوصاف من كلّ واصف ينتهي الى ما خلق في نفسه من تجلّي ربّه و هر نفسی في الجملة تفكر نماید خود تصديق مينمايد باينكه از برای خلق تجاوز از حدّ خود ممكن نه و كلّ امثله و عرفان از اول لا اول بخلق او كه از مشييت امكانيه بنفسه لنفسه لا من شيء خلق شده راجع فسبحان الله من ان يعرف بعرفان احد او ان يرجع اليه امثال نفس لم يكن بينه و بين خلقه لا من نسبة و لا من ربط و لا من جهة و اشارة و دلالة و

قد خلق الممكنات بمشيئته التي احاطت العالمين حق لم يزل در علو سلطان ارتفاع وحدت خود مقدس از عرفان ممکنات بوده و لایزال بسمو امتناع ملیک رفعت خود منزّه از ادراک موجودات خواهد بود جمیع من فی الأرض و السماء بکلمه او خلق شده‌اند و از عدم بحت بعرضه وجود آمده‌اند چگونه میشود مخلوقی که از کلمه خلق شده بذات قدم ارتقا نماید

۱۴۹

قل اليوم لو يقطع احد عن كل من في السموات و الأرض و يتوجه بقلبه الى شطر القدس ليسخر الممكنات باسم من اسماء ربه العليم الحكيم قل قد اشرفت الشمس باشراقات ما اشرفت بمثلها في اعصار القبل ان استضيؤوا يا قوم من انوارها و لا تكونن من الصابرين

۱۵۰

قل اذا جاء النصر كل يدعون الايمان و يدخلون في امر الله طوبى للذينهم استقاموا على الامر في تلك الايام التي فيها ظهرت الفتنة من كل الجهات

۱۵۱

ای بلبلان الهی از خارستان ذلت بگلستان معنوی بشتابید و ای یاران ترابی قصد آشیان روحانی فرمائید مزده بجان دهید که جانان تاج ظهور بر سر نهاده و ابوابهای گلزار قدم را گشوده چشمها را بشارت دهید که وقت مشاهده آمد و گوشها را مزده دهید که هنگام استماع آمد دوستان بوستان شوق را خبر دهید که یار بر سر بازار آمد و هدهدان سبا را آگه کنید که نگار اذن بار داده ای عاشقان روی جانان غم فراق را بسرور وصال تبدیل نمائید و سم هجران را بشهد لقا بیامیزید

اگرچه تا حال عاشقان از پی معشوق دوان بودند و حبیبان از پی محبوب روان در این ایام فضل سبحانی از غمام رحمانی چنان احاطه فرموده که معشوق طلب عشاق مینماید و محبوب جویای احباب گشته این فضل را غنیمت شمرند و این نعمت را کم نشمرند نعمتهای باقیه را نگذارید و باشیای فانیه قانع نشوید برقع از چشم قلب بردارید و پرده از بصر دل بردرید تا جمال دوست بی‌حجاب ببینید و ندیده ببینید و نشنیده بشنوید

ای بلبلان فانی در گلزار باقی گلی شکفته که همه گلها نزدش چون خار و جوهر جمال نزدش بی‌مقدار پس از جان بخروشید و از دل بسروشید و از روان بنوشید و از تن بکوشید که شاید ببوستان وصال درآئید و از گل بی‌مثال ببوئید و از لقای بیزوال حصه برید و از این نسیم خوش صبای معنوی غافل نشوید و از این رائحه قدس روحانی بی‌نصیب نمائید این پند بندها را بگسلد و سلسله جنون

عشق را بجنباند دلها را بدلدار رساند و جانها را بجانان سپارد قفس بشکند و چون طیر روحی قصد آشیان قدس کند

چه شبها که رفت و چه روزها که درگذشت و چه وقتها که بآخر رسید و چه ساعات که بانتهای آمد و جز باشتغال دنیای فانی نفسی برنیامد سعی نمائید تا این چند نفسی که باقی ماند باطل نشود عمرها چون برق میگذرد و فرقهها بر بستر تراب مقرّ و منزل گیرد دیگر چاره از دست رود و امور از شصت

شمع باقی بیفانوس روشن و منیر گشته و تمام حجابات فانی را سوخته ای پروانگان بی پروا بشتابید و بر آتش زنید و ای عاشقان بیدل و جان بر معشوق بیائید و بی رقیب نزد محبوب دوید گل مستور ببازار آمد بی ستر و حجاب آمد و بکلّ ارواح مقدّسه ندای وصل میزند چه نیکو است اقبال مقبلین فهنیئاً للفاضلین بانوار حسن بدیع

۱۵۲

چشم ودیعه من است او را بغبار نفس و هوی تیره مکن و گوش مظهر جود من است او را باعراض مشتیه نفسیه از اصغاء کلمه جامعه بازمدار قلب خزینه من است لالی مکنونه آن را بنفس سارقه و هوس خائن مسپار دست علامت عنایت من است آن را از اخذ الواح مستوره محفوظه محروم منما.... بی طلب عنایت فرمودم و بی سوال اجابت فرمودم و بی استعداد منتهای فضل و جود را مبذول داشتم.... چون ارض تسلیم شوید تا ریاحین معطره ملونه مقدسه عرفانم از ارض وجود انبات نماید و چون نار مشتعل شوید تا حجابات غلیظه را محترق نمائید و اجساد مبروده محجوبه را از حرارت حبّ الهی زنده و باقی دارید و چون هوا لطیف شوید تا در مکمن قدس ولایتم درآید

۱۵۳

ای مؤمن مهاجر عطش و ظمأ غفلت را از سلسبیل قدس عنایت تسکین ده و شام تیره بعد را بصبح منیر قرب منور گردان بیت محبت باقی را بظلم شهوت فانی خراب مکن و جمال غلام روحانی را بحجابات تیره نفسانی مپوش تقوای خالص پیشه کن و از ما سوی الله اندیشه منما و معین قلب منیر را بخاشاک حرص و هوی مسدود مکن و چشمه جاریه دل را از جریان بازمدار بحق متمسک شو و بحبل عنایت او متوسل باش چه که دون او احدی را از فقر بغنا نرساند و از ذلت نفس نجات نبخشد ای عباد اگر از بحور غنای مستوره احدیه مطلع شوید از کون و امکان هر دو غنی و بی نیاز گردید نار طلب در جان برافروزید تا بمطلب رفیع منیع که مقام قرب و لقای جانان است فایز گردید....

ای بندگان بنیان مصر ایقان حضرت سبحان را بنقر وهم و ظنون منهدم مکنید چه که ظنّ لم یزل مغنی نبوده و لایزال نفسی را بصراط مستقیم هادی نگشته ای عباد ید قدرت مبسوطه ممدوده مرتفعه سلطنتم را مغلول فرض گرفته‌اید و رحمت منزله مسبوقة غیر مقطوعه‌ام را مقطوع داشته‌اید و سحاب مرتفعه متعالیه جود و کرم را ممنوع و غیر مهطول فرض نموده‌اید آیا بدایع قدرت سلطان احدیتم مفقود شده و یا نفوذ مشیّت و احاطه اراده‌ام از عالمیان ممنوع گشته اگر نچنین دانسته‌اید چرا جمال عزّ قدس احدیتم را از ظهور منع نموده‌اید و مظهر ذات عزّ ابهی را از ظهور در سماء قدس ابقی ممنوع داشته‌اید اگر چشم انصاف بگشائید جمیع حقایق ممکنات را از این باده جدیده بدیعه سرمست ببینید و جمیع ذرات اشیاء را از اشراق انوارش مشرق و منور خواهید یافت فبئس ما انتم ظننتم و ساء ما انتم تظنون

ای بندگان بمبدأ خود رجوع نمائید و از غفلت نفس و هوی برآمده قصد سینای روح در این طور مقدّس از ستر و ظهور نمائید کلمه مبارکه جامعه اولیه را تبدیل منمائید و از مقرّ عزّ تقدیس و قدس تجرید منحرف مدارید بگو ای عباد غافل اگرچه بدایع رحمت جمیع ممالک غیب و شهود را احاطه نموده و ظهورات جود و فضل بر تمام ذرات ممکنات سبقت گرفته و لکن سیاط عذاب بسی شدید است و ظهور قهرم بغایت عظیم نصایح مشفقه‌ام را بگوش مقدّس از کبر و هوی بشنوید و بچشم سر و سرّ در بدیع امرم ملاحظه نمائید....

حال ای عباد از سراج قدس منیر صمدانی که در مشکاة عزّ ربّانی مشتعل و مضیء است خود را ممنوع ننمائید و سراج حبّ الهی را بدهن هدایت در مشکاة استقامت در صدر منیر خود برافروزید و بزجاج توکل و انقطاع از ما سوی الله از هبوب انفاس مشرکین حفظش نمائید ای بندگان مثل ظهور قدس احدیتم مثل بحریت که در قعر عمق آن لالی لطیفه منیره ازید از احصا مستور باشد و هر طالبی البتّه باید کمر جهد و طلب بسته بشاطی آن بحر درآید تا قسمت مقدره در الواح محتومه مکنونه را علی قدر طلبه و جهده اخذ نماید حال اگر احدی بشاطی قدسش قدم نگذارد و در طلب او قیام ننماید هیچ از آن بحر و لالی آن کم شود و یا نقصی بر او وارد آید فبئس ما توهمتم فی انفسکم و ساء ما انتم تتوهمون ای بندگان تالله الحقّ آن بحر اعظم لَجّی و موج بسی نزدیک و قریب است بلکه اقرب از حبل و رید بانی بآن فیض صمدانی و فضل سبحانی و جود رحمانی و کرم عزّ ابهائی واصل شوید و فایز گردید

ای بندگان اگر در بدایع جود و فضل که در نفس شما ودیعه گزاره‌ام مطّلع شوید البتّه از جمیع جهات منقطع شده بمعرفت نفس خود که نفس معرفت منست پی‌برید و از دون من خود را مستغنی ببینید و طمطمای عنایت و مقام مکرمتم را در خود بچشم ظاهر و باطن چون شمس مشرقه از اسم ابهائیه ظاهر و مشهود ببینید این مقام امنع اقدس را بمشتهیات ظنون و هوی و افکیات وهم و عمی

ضایع مگذارید مثل شما مثل طیری است که باجنحه منیعه در کمال روح و ریحان در هواهای خوش سبحان با نهایت اطمینان طیران نماید و بعد بگمان دانه بآب و گل ارض میل نماید و بحرص تمام خود را بآب و تراب بیالاید و بعد که اراده صعود نماید خود را عاجز و مقهور مشاهده نماید چه که اجنحه آلوده بآب و گل قادر بر طیران نبوده و نخواهد بود در این وقت آن طایر سماء عالیه خود را ساکن ارض فانیه بیند حال ای عباد پرهای خود را بطین غفلت و ظنون و تراب غلّ و بغضا میالائید تا از طیران در آسمانهای قدس عرفان محروم و ممنوع نمانید

ای عباد لالی صدف بحر صمدانی را از کنز علم و حکمت ربّانی بقوّت یزدانی و قدرت روحانی بیرون آوردم و حوریّات غرف ستر و حجاب را در مظاهر این کلمات محکّات محشور نمودم و ختم اناء مسک احدیه را بید القدره مفتوح نمودم و روایح قدس مکنونه آن را بر جمیع ممکنات مبذول داشتیم حال مع جمیع این فیوضات منیعه محیطه و این عنایات مشرقه لمیعه اگر خود را منع نمانید ملامت آن بر انفس شما راجع بوده و خواهد بود....

ای عباد نیست در این قلب مگر تجلیات انوار صبح لقا و تکلم نمینماید مگر بر حقّ خالص از پروردگار شما پس متابعت نفس ننمائید و عهد الله را مشکنید و نقض میثاق مکنید باستقامت تمام بدل و قلب و زبان باو توجه نمانید و نباشید از بی‌خردان دنیا نمایشی است بی‌حقیقت و نیستی است بصورت هستی آراسته دل باو مبندید و از پروردگار خود مگسلید و مباحثید از غفلت‌کنندگان برآستی میگویم که مثل دنیا مثل سرابی است که بصورت آب نماید و صاحبان عطش در طلبش جهد بلیغ نمایند و چون باو رسند بی‌بهره و بی‌نصیب مانند و یا صورت معشوقی که از جان و روح عاری مانده و عاشق چون بدو رسد لایسمن و لایغنی مشاهده نماید و جز تعب زیاد و حسرت حاصلی نیابد ای عباد اگر در این ایام مشهود و عالم موجود فی‌الجمله برخلاف رضا از جبروت قضا واقع شود دل‌تنگ مشوید که ایام خوش رحمانی آید و عالمهای قدس روحانی جلوه نماید و شما را در جمیع آن ایام و عوالم قسمتی مقدر و عیشی معین و رزقی مقرر است البتّه بجمیع آنها رسیده فایز گردید

باری ای سلمان بر احبّای حقّ القا کن که در کلمات احدی بیدیه اعتراض ملاحظه نمانید بلکه بیدیه شفقت و مرحمت مشاهده کنید مگر آن نفوسی که الیوم در ردّ الله الواح ناریه نوشته بر جمیع نفوس حتم است که بر ردّ من ردّ علی الله آنچه قادر باشند بنویسند کذلک قدر من لدن مقتدر قدیر چه که الیوم نصرت حقّ بذکر و بیان است نه بسیف و امثال آن کذلک نزلنا من قبل و حینئذ ان انتم تعرفون فوالذی ینطق حینئذ فی کلّ شیء بانّه لا اله الا هو که اگر نفسی در ردّ من ردّ علی الله کلمه‌ئی مرقوم دارد مقامی باو عنایت شود که جمیع اهل ملاً اعلی حسرت آن مقام برند و جمیع اقلام ممکنات از ذکر

آن مقام عاجز و السن كائنات از وصفش قاصر چه كه هر نفسى اليوم بر اين امر اقدس ارفع امنع مستقيم شود مقابل است با كلّ من فى السموات و الأرض و كان الله على ذلك لشهيد و عليم ان يا احبّاء الله لا تستقرّوا على فراش الرّاحة و اذا عرفتم بارتكم و سمعتم ما ورد عليه قوموا على النّصر ثمّ انطقوا و لا تصمتوا اقلّ من آن و انّ هذا خير لكم عن كنوز ما كان و ما يكون لو انتم من العارفين

۱۵۵

انّ اوّل ما كتب الله على العباد عرفان مشرق وحيه و مطلع امره الذى كان مقام نفسه فى عالم الامر و الخلق من فاز به قد فاز بكلّ الخير و الذى منع أنّه من اهل الضلال ولو يأتى بكلّ الاعمال اذا فزتم بهذا المقام الاسنى و الافق الاعلى ينبغى لكلّ نفس ان يتّبع ما امر به من لدى المقصود لانهما معاً لا يقبل احدهما دون الاخر هذا ما حكم به مطلع الالهام

انّ الذين اوتوا بصائر من الله يرون حدود الله السبب الاعظم لنظم العالم و حفظ الامم و الذى غفل أنّه من همج رعاى انا امرناكم بكسر حدودات النفس و الهوى لا ما رقم من القلم الاعلى أنّه لروح الحيوان لمن فى الامكان قد ماجت بحور الحكمة و البيان بما هاجت نسمة الرحمن اغتتموا يا اولى الابواب انّ الذين نكثوا عهد الله فى اوامره و نكصوا على اعقابهم اولئك من اهل الضلال لدى الغنى المتعال

يا ملأ الأرض اعلموا انّ اوامرى سرج عنايتى بين عبادى و مفاتيح رحمتى لبريتى كذلك نزل الامر من سماء مشيئة ربكم مالك الاديان لو يجد احد حلاوة البيان الذى ظهر من فم مشيئة الرحمن لينفق ما عنده ولو يكون خزائن الارض كلّها ليثبت امراً من اوامره المشرقة من افق العناية و اللطاف قل من حدودى يمرّ عرف قميصى و بها تنصب اعلام النّصر على القنن و الاتلال قد تكلم لسان قدرتى فى جبروت عظمتى مخاطباً لبريتى ان اعملوا حدودى حباً لجمالى طوبى لحبيب وجد عرف المحبوب من هذه الكلمة التى فاحت منها نفحات الفضل على شأن لا توصف بالانكار لعمرى من شرب رحيق الانصاف من ايدى اللطاف أنّه يطوف حول اوامرى المشرقة من افق الابداع لا تحسبنّ انا نزلنا لكم الاحكام بل فتحنا ختم الرّحيق المختوم باصابع القدرة و الاقتدار يشهد بذلك ما نزل من قلم الوحي تفكّروا يا اولى الافكار....

اذا اشرفت من افق البيان شمس الاحكام لكلّ ان يتّبعوها ولو بامر تنفطر عنه سموات افئدة الاديان أنّه يفعل ما يشاء و لا يسئل عمّا شاء و ما حكم به المحبوب أنّه لمحبوب و مالك الاختراع انّ الذى وجد عرف الرحمن و عرف مطلع هذا البيان أنّه يستقبل بعينيه السّهام لاثبات الاحكام بين الانام طوبى لمن اقبل و فاز بفصل الخطاب

وجه حقّ از افق اعلى باهل بها توجه نموده ميفرمايد در جميع احوال بآنچه سبب آسایش خلق است مشغول باشيد همّت را در تربيت اهل عالم مصروف داريد که شايد نفاق و اختلاف از مابين امم باسم اعظم محو شود و کل اهل یک بساط و یک مدینه مشاهده شوند قلب را منور داريد و از خار و خاشاک ضغينه و بغضا مطهر نمايد کل اهل یک عالميد و از یک کلمه خلق شده ايد نیکوست حال نفسی که بمحبّت تمام با عموم انام معاشرت نمايد

انّ الذين هاجروا من اوطانهم لتبليغ الأمر يؤيّدهم الرّوح الأمين و يخرج معهم قبيل من الملائكة من لدن عزيز عليم طوبى لمن فاز بخدمة الله لعمرى لا يقابله عمل من الأعمال الاّ ما شاء ربّك المقترى القدير انه لسيد الأعمال و طرازها كذلك قدر من لدن منزل قديم من اراد التبليغ ينبغى له ان ينقطع عن الدنيا و يجعل همّه نصره الأمر فى كلّ الأحوال هذا ما قدر فى لوح حفيظ و اذا اراد الخروج من وطنه لأمر ربّه يجعل زاده التوكّل على الله و لباسه التقوى كذلك قدر من لدى الله العزيز الحميد اذا اشتعل بنار الحبّ و زين بطراز الانقطاع يشتعل بذكره العباد انّ ربّك لهو العليم الخبير طوبى لمن سمع النداء و اجاب انه من المقربين

قد كتب الله لكلّ نفس تبليغ امره و الذى اراد ما امر به ينبغى له ان يتّصف بالصّفات الحسنة اولاً ثمّ يبلغ الناس لتنجذب بقوله قلوب المقبلين و من دون ذلك لا يؤثّر ذكره فى افئدة العباد

فانظروا فى النّاس و قلّة عقولهم يطلبون ما يضرّهم و يتركون ما ينفعهم الاّ انهم من الهائمين انا نرى بعض النّاس ارادوا الحرّيّة و يفتخرون بها اولئك فى جهل مبين انّ الحرّيّة تنتهى عواقبها الى الفتنة الّتى لا تخمد نارها كذلك يخبركم المحصى العليم فاعلموا انّ مطالع الحرّيّة و مظاهرها هى الحيوان و للانسان ينبغى ان يكون تحت سنن تحفظه عن جهل نفسه و ضرّ الماكرين انّ الحرّيّة تخرج الانسان عن شئون الادب و الوقار و تجعله من الارذلين

فانظروا الخلق كالأغنام لا بدّ لها من راعٍ ليحفظها إنّ هذا لحقّ يقين أنّا نصدّقها في بعض المقامات دون الآخر أنّا كنّا عالمين

قل الحرّية في اتّباع أوامري لو انتم من العارفين لو اتّبع النّاس ما نزلناه لهم من سماء الوحي ليجدنّ انفسهم في حرّية بحته طوبى لمن عرف مراد الله فيما نزل من سماء مشيئته المهيمنة على العالمين قل الحرّية التي تنفعكم أنّها في العبوديّة لله الحقّ و الذي وجد حلاوتها لا يبدّلها بملكوت ملك السموات و الارضين

۱۶۰

موحدّ اليوم نفسیست که حقّ را مقدّس از اشباح و امثال ملاحظه نماید نه آنکه امثال و اشباح را حقّ داند مثلاً ملاحظه کن از صانع صنعی ظاهر میشود و از نقّاش نقشی حال اگر گفته شود این صنعت و نقش نفس صانع و نقّاش است هذا كذب وربّ العرش و الثّرى بلکه مدلّند بر ظهور کمالیّه صانع و نقّاش

ای شیخ فانی معنی فنای از نفس و بقای بالله آنست که هر نفسی خود را در جنب اراده حقّ فانی و لاشیء محض مشاهده نماید مثلاً اگر حقّ بفرماید افعّل کذا بتمام همّت و شوق و جذب قیام بر آن نماید نه آنکه از خود توهمی کند و آن را حقّ داند در دعای صوم نازل و لو یخرج من فم ارادتک مخاطباً ایاهم یا قوم صوموا حبّاً لجمالی و لا تعلّقہ بالمیقات و الحدود فوعزّتک هم یصومون و لا یأکلون الی ان یموتون اینست معنی فنا در این مقام درست تفکر نمائید تا بسلسبیل حیوان که در کلمات مالک امکان جاری و ساریست فائز شوید و شهادت دهید باینکه حقّ لم یزل منزّه از خلق بوده أنّه لهو الفرد الباقي العليم الخبير این مقام اعظم از مقامات بوده و خواهد بود

باید آن جناب به ما اراد الله قیام نمایند و ما اراد الله ما نزل فی الألواح است بقسمی که بهیچوجه از خود اراده و مشیئتی نداشته باشند اینست مقام توحید حقیقی

از خدا بخواهید در این مقام ثابت باشید و ناس را بسطّان معلوم که بهیکل مخصوص ظاهر و بکلمات مخصوصه ناطقست هدایت کنید اینست جوهر ایمان و ایقان نفوسی که باو هام خود معتکف شده اند و اسم آن را باطن گذاشته اند فی الحقیقه عبده اصنامند کذلک شهد الرّحمن فی الألواح أنّه لهو العليم الحكيم

جهد کن که شاید نفسی را بشریعهٔ رحمن وارد نمائی این از افضل اعمال عند غنی متعال مذکور و بشأنی بر امر الهی مستقیم باش که هیچ امری تو را از خدمتی که بآن مأموری منع ننماید اگرچه من علی الأرض بمعارضه و مجادله برخیزند

مثل اریاح باش در امر فالق الأصباح چنانچه مشاهده مینمائی که اریاح نظر بمأموریت خود بر خراب و معمور مرور مینماید نه از معمور مسرور و نه از خراب محزون و نظر بمأموریت خود داشته و دارد احبّاء حقّ هم باید ناظر باصل امر باشند و بتبلیغ آن مشغول شوند لله بگویند و بشنوند هر نفسی اقبال نمود آن حسنه باو راجع و هر نفسی که اعراض نمود جزای آن باو واصل و در حین خروج نیر آفاق از عراق اخبار داده شد بطیور ظلمتیّه و البتّه از بعضی اراضی نعیب مرتفع خواهد شد چنانچه در سنین قبل شده در کلّ احوال پناه بحقّ برده که مباد متابعت نفوس کاذبه نمائید

قد انتهت الظهورات الی هذا الظهور الأعظم كذلك ینصحکم ربکم العظیم الحکیم و الحمد لله ربّ العالمین

حضرت رحمن انسان را بینا و شنوا خلق فرموده اگرچه بعضی او را عالم اصغر دانسته‌اند ولکن فی الحقیقه عالم اکبر است و مقام و رتبه و شأن هر انسانی باید در این یوم موعود ظاهر شود قلم اعلی در کلّ احوال بکمال روح و ریحان اولیای حقّ را ذکر نموده و متذکر داشته طوبی از برای نفسی که شئونات مختلفه دنیا او را از مطلع نور توحید منع ننموده باستقامت تمام باسم قیوم از رحیق مختوم آشامیده آنّه من اهل الفردوس فی کتاب الله ربّ العالمین

لله الحمد عالم را بطرازی مزین نموده و بردائی متردی فرموده که صاحبان جنود و صفوف و عزّت و ثروت قادر بر نزع آن نه قل انّ القدرة کلّها لله مقصود العالمین و العظمة کلّها لله معبود من فی السموات و الأرضین این مظاهر ترابیّه قابل ذکر نبوده و نیستند

بگو آبشخور این طیور صحرائی دیگر و مقامی دیگر است من یقدر ان یتفقی ما اناره الله بیده البیضاء و من یتستطیع ان یخمد ما اشعلته ید قدرة ربک القوى الغالب القدیر اشتعال نار فتنه را ید قدرت خاموش نمود آنّه هو المقندر علی ما یشاء بقوله کن فیکون قل انّ جبل سکون اصفیائی لا یتزعزع من اریاح العالم و لا من قواصف الأمم سبحان الله این قوم را چه بر آن داشت که اولیای حقّ

را اسیر نمایند و بحبس فرستند... سوف بیرون المخلصون شمس العدل مشرقه من افق العلاء كذلك
یخبرک مولی الوری فی سجنه المتین

۱۶۴

یا معشر البشر تمسکوا بالحبیل المتین انه ینفعکم فی الأرض من لدی الله رب العالمین خذوا العدل و
الانصاف و دعوا ما امرکم به کلّ جاهل بعید الذین زینوا رؤوسهم بالعمائم و افتوا علی الذی به ظهر
کلّ امر حکیم باسمی رفعت مقاماتهم بین العباد و اذا اظهرت نفسی افتوا علیّ بظلم مبین كذلك نطق
القلم بالحقّ و القوم من الغافلین

انّ الذی تمسک بالعدل انه لا یتجاوز حدود الاعتدال فی امر من الأمور و یتجاوز حدّ الاعتدال لتراه نقمة
لدى البصیر انّ التمدّن الذی ینکره علماء مصر الصنایع و الفضل لو یتجاوز حدّ الاعتدال لتراه نقمة
علی الناس كذلك یخبرکم الخبیر انه یصیر مبدأ الفساد فی تجاوزه کما کان مبدأ الاصلاح فی اعتداله
تفکروا یا قوم و لا تكونوا من الهائمین سوف تحترق المدن من ناره و ینطق لسان العظمة الملك لله
العزیز الحمید

و كذلك فانظر فی کلّ شیء من الأشياء ثم اشکر ربک بما ذکرک فی هذا اللوح البدیع الحمد لله
مالک العرش العظیم

اگر نفسی فی الحقیقه در آنچه از قلم اعلی نازل شده تفکر نماید و حلاوت آن را بیابد البتّه از
مشیت و اراده خود فارغ و آزاد گردد و بارادة الله حرکت نماید طوبی از برای نفسی که باین مقام
فائز شد و از این فضل اعظم محروم نماند

امروز نه خائف مستور محبوبست و نه ظاهر مشهور باید بحکمت عامل باشند و بخدمت امر
مشغول

بر کل لازمست در احوال این مظلوم تفکر نمایند از اول امر تا حین مابین احبّا و اعدا ظاهر بوده و
هستیم و در احیائی که از کلّ جهات بلایا و رزایا احاطه نموده بود اهل ارض را بکمال اقتدار بافق
اعلی دعوت نمودیم قلم اعلی دوست نداشته و ندارد در این مقام مصائب خود را ذکر نماید چه که البتّه
مقربین و موحدین و مخلصین را احزان اخذ کند انه لهو الناطق السامع العلیم در اکثر ایام بین ایادی
اعدا بودیم و حال مابین حیّات ساکنیم

این اراضی مقدّسه در جمیع کتب الهی موصوف و مذکور و اکثر انبیا و مرسلین از این
ارضی ظاهر شده اند اینست آن بیدائی که جمیع رسل به لّبیک اللهمّ لّبیک ناطق بودند و وعده ظهور
الله در این اراضی بوده اینست وادی قضا و ارض بیضا و بقعه نورا در کتب قبل جمیع آنچه الیوم
ظاهر مذکور است ولکن اهل آن در جمیع کتب الهی غیر مقبول بشأنی که در بعضی از مقامات

باولاد افاعی ذکر شده‌اند و حال این مظلوم مابین اولاد افاعی بأعلى النداء ندا مینماید و کل را بغایة
قصوی و ذروه علیا و افق اعلی میخواند طوبی لمن سمع ما نطق به اللسان فی ملکوت البیان و ویل
لکل غافل بعید

۱۶۵

اذن واعیه طاهره مقدسه در جمیع احیان از کلّ اشطار کلمه مبارکه انا لله و انا الیه راجعون اصغا
مینماید اسرار موت و رجوع مستور بوده و هست لعمر الله اگر ظاهر شود بعضی از خوف و حزن
هلاک شوند و بعضی بشائی مسرور گردند که در هر آنی از حقّ جلّ جلاله موت را طلب نمایند
موت از برای موقنین بمثابه کأس حیوانست فرح بخشد و سرور آرد و زندگی پاینده عطا فرماید
مخصوص نفوسی که بثمره خلقت که عرفان حقّ جلّ جلاله است فائز شده‌اند این مقام را بیانی
دیگر و ذکری دیگر است العلم عند الله ربّ العالمین

۱۶۶

من یدعی امرأ قبل اتمام الف سنة كاملة انه كذاب مفتر نسئل الله بان يؤیّده علی الرجوع ان تاب انه هو
التّواب و ان اصرّ علی ما قال یبعث علیه من لا یرحمه انه شدید العقاب من یأول هذه الآیة او یفسرها
بغیر ما نزل فی الظّاهر انه محروم من روح الله و رحمته الّتی سبقت العالمین خافوا الله و لا تتّبّعوا ما
عندکم من الاوهام اتّبّعوا ما یأمركم به ربکم العزیز الحکیم